



رفیق فریدون آذر نور

عضو شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران درگذشت

در سوگ آذر نور

* درنگی بر دو رویداد سیاسی هفته های اخیر

* گزارش کنگره چهارم حزب دموکراتیک مردم ایران

* قطعنامه کنگره درباره اوضاع سیاسی کنونی ایران ...

* ادامه بحث های مربوط به تکوین جامعه مدنی در ایران

* طرح یک دیدگاه: فمینیسم و اسلام

نشریه راه آزادی، اول ماه مه، روز جهانی کارگر را به همه

کارگران و زحمتکشان ایران تبریک گفته و برای آنان در

پیکار برای حقوق صنفی و سیاسی خود و نیز آزادی و

عدالت اجتماعی، موفقیت روز افزون آرزو می کند.

در این شماره می خوانید:

- ۳ راه پیموده شده ...
- ۴ درنگی بر دو رویداد سیاسی هفته های اخیر
- ۵ ریشه های نزاع کرباسچی و محمد یزدی در کجاست؟
- ۶ در سوگ آذرنور
- ۷ گزارشی از مراسم خاکسپاری فریدون آذرنور
- پیام چهارمین کنگره حزب دمکراتیک مردم ایران
- ۸ به مناسبت درگذشت فریدون آذرنور
- ۸ آئینه
- ۱۲ گزارش کنگره چهارم حزب دمکراتیک مردم ایران
- ۱۳ قطعنامه درباره اوضاع سیاسی کنونی ایران و وظایف ما در قبال آن
- ۱۶ وداع با دوست مردم
- ۱۷ قطعنامه کانون نویسندگان ایران (در تبعید)
- ۱۸ به هیاهوگران میدان ندهیم!
- ۱۹ فوتبال ایران در رده بین المللی جایگاه تعیین شده ای دارد!
- ۲۰ ترکمانچای دوم
- ۲۲ طرح یک دیدگاه: فمینیسم و اسلام
- ۲۴ تردیدهای بزرگ و امیدهای کوچک!
- ۲۶ بحث جامعه مدنی در ایران
- ۲۹ فرهنگ جهانی و فرهنگ خودی (بقیه از شماره قبل)
- ۳۰ فلسفه سیاسی و جامعه مدنی در ایران

راه آزادی را یاری دهید!

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی
حزب دمکراتیک مردم ایران با
آدرس زیر مکاتبه کنید:

Rivero, B.P. 47
F - 92215 Saint Cloud Cedex -
France

B.P. : 23

F - 92114 Clichy cedex - France

فکس : ۰۳۳۱ ۶۶۰۲۱۸۹۰

توضیح ضرور !

از دوستان عزیزی که برای ما مقاله می فرستند، خواهشمندیم به نکات زیر توجه فرمایند:

- ۱ - مقالات را در حد امکان کوتاه و فشرده، خوش خط و خوانا، با فاصله کافی میان سطرها و بر روی یک طرف کاغذ بنویسید.
- ۲ - راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، با امضا درج می کند . اگر مایل نیستید که مقاله به نام اصلی شما چاپ شود، حتماً تذکر دهید و برای خود یک نام مستعار اختیار کنید.
- ۳ - چاپ مطالب، ضرورتاً به معنای تایید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست .
- ۴ - راه آزادی در ویرایش و کوتاه کردن مطالب آزاد است .
- ۵ - ما به دوستان عزیزی که از مطالبشان در نشریه استفاده نمی کنیم ، در ستون ویژه ای پاسخ خواهیم داد.

س. نورسته

توضیح لازم: از جمله تصمیمات کنگره چهارم حزب دموکراتیک مردم ایران، تغییراتی بود که در زمینه کادر تحریریه و امور سردبیری نشریه راه آزادی صورت پذیرفت. نوشته‌ای که به جای سرمقاله، از نظر گرامیتان می‌گذرد، توسط رفیق عزیزمان س. نورسته، سردبیر سابق نشریه، به رشته تحریر درآمده و جمع‌بندی فشرده‌ایست از ده سال کار متفاوت روزنامه‌نگاری و اشاره‌ای کوتاه به برخی تجربیات نوینی که راه آزادی طی این مدت تحت مسئولیت ایشان به آن دست یافته است. ما ضمن قدردانی و تشکر از یک دهه تلاش پرفر و صمیمی رفیق نورسته، در هر چه جذاب‌تر عرضه کردن نشریه، بسیار خرسندیم که در آینده نیز از تجربیات با ارزش و راهنمایی‌های دلسوزانه ایشان بهره‌مند خواهیم بود. امیدواریم که راه آزادی به یاری همه دست‌اندرکاران و با پشتیبانی و توجه خوانندگان عزیز، در استمرار راه خویش، کاربست تجربیات بدست آمده و نیز گشودن افقهای تازه‌تر در آینده نیز موفق گردد.

سر دبیر

روشنفکرانه در حوزه سیاسی و فاصله گرفتن دائمی با مصلحت‌های لحظه‌ای و جمعی هم به نشریه و هم به گرایش سیاسی اجازه رشد می‌دهد. برای راه آزادی چنین سبک کاری تاکتیکی برای جذب این و آن و یا دمکرات نشان دادن خود نبود، که نوعی فرهنگ و ذهنیت به شمار می‌رفت که بتدریج شکل می‌گرفت و تعریف خودش را می‌یافت.

این تمایل و گرایش در عمل نوعی تنش مداوم نهان و آشکار، کم‌دامنه یا مهم را میان فرهنگ حزبی و فرهنگ روشنفکری نشریه بوجود می‌آورد که اداره و مهار آن همیشه کار آسانی نیست. اگر منطق پیش‌گفته را پیگیرانه ادامه دهیم، بناچار در لحظاتی این دو نیرو - «قدرت» و «ضد قدرت» از هم جدا می‌شوند و در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند. در تجربه راه آزادی گاه اینگونه شد. آزادی عمل نشریه در برابر حزب سبب شد که راه آزادی همیشه و بناچار دنباله‌روی تحلیل رسمی حزب از اوضاع و احوال نباشد. فقط در چنین فضایی بود که نشریه نقش ابزاری خود را از دست داد و خود در تولید اندیشه سیاسی مشارکت کرد.

چالش دوم بنوعی ادامه منطقی چالش نخست بود. نشریه برای رسیدن به هدف‌های پیش‌گفته بناچار می‌بایست به زبان، گفتمان و متدولوژی جدیدی در کار روزنامه‌نگاری دست می‌یافت که به وی اجازه ایفای نقش مستقل و پویایی را می‌داد. نشریه می‌بایست زبان و بیان پیامبرگونه، یکسونگرانه متداول در چپ حزبی را کنار می‌گذاشت و آگاهانه عنصر تردید، شک، نسبی بودن و پلورالیسم اندیشه و روش را وارد نوشته‌ها و کار و فرهنگ خود می‌کرد. باید می‌پذیرفت که برای مسائل بغرنج پاسخ‌های ساده‌شده وجود ندارد. زبان قاطع، زبان برنده، زبانی که در خواننده هر نوع شک و ابهام را در تحلیل از بین می‌برد و او را به درستی به یک خط سیاسی و خدشه‌ناپذیر بودن یک سیاست باورمند می‌کند، بناچار از زبان تحقیق و اندیشه متکثر و متنوع فاصله می‌گیرد. این همان شکافی است که حزب سیاسی و الزامات آن را از نشریه روشنفکرانه و صاحب‌اندیشه جدا می‌کند. این به معنای رابطه جدیدی با واقعیت است که در آن روشنی و صراحت تابعی از شناخت و احاطه به موضوع مورد بحث است و نه خواست و ضرورت و اراده سیاسی. عنصر ابهام در

این چهارچوب عامل منفی نیست و خواننده و دیگران را در درک دقیق‌تر مسئله به یاری می‌طلبد.

سومین چالش رابطه با اهل قلم و اندیشه است. برقراری رابطه‌ای پویا و سالم و سازمند با این نیرو در شرایطی که ذهنیت مسلط دوری جستن از روزنامه‌های سیاسی است کاری بس دشوار است. برخی از درستان حاضر بودند برای نشریاتی که به مراتب سیاسی‌تر و جهت‌دارتر هستند ولی فقط عنوان وابستگی را یدک نمی‌کشند به آسانی بنویسند و کار خود را هم با این دلیل آخری توجیه کنند و خود را به «درد سر» اظهار نظر در روزنامه سیاسی ننندازند. این فرهنگ عجیب و غریب که ریشه در نوع رابطه ما با سیاست در گذشته دارد در حقیقت روی دیگر سکه تفکری است که هر نوع وابستگی سیاسی را نفی می‌کند. (گویا دمکراسی قرار است از آسمان بر زمین ایران فرود آید).

این سه چالش اساسی در کنار کمبود امکانات مادی و فنی و پراکندگی جغرافیایی نیروی انسانی بدون آنکه وزن و دامنه‌ای هم‌سان داشته باشند بر روند کار ما تأثیر فراوان گذاشتند و اجازه ندادند ما آنگونه که می‌خواستیم راه خود را به پیش بازکنیم.

اینکه به پایان این راه رسیده‌ایم، تجربه‌ای نامتعارف در عمل کارآیی خود را نشان داده است. امروز شاید پرسش‌های جدیدی را بتوان به میان کشید که افق‌های نوین کار را در برابر ما بگشایند. از جمله به نظر من عنوان وابستگی به هیچ عنوان گویای رابطه خاص و بسیار مستقل میان راه آزادی و حزب دموکراتیک مردم ایران نبود. از سوی دیگر شرایط متحول شده ایران و پایان دوران سرد و سنگین رکود سیاسی چشم‌اندازهای جدیدی در برابر روزنامه‌های سیاسی خارج و داخل کشور می‌گشاید. در دوران فعالیت ده ساله ما، بسیاری از درستان دور و نزدیک با حساسیت و علاقه بسیار ما را یاری دادند و از طریق مقالات، انتقادات، توضیحات و پیشنهادات خود امکان عملی شدن تجربه راه آزادی را فراهم آوردند.

این هم از سخن آخر. راه آزادی تجربه نویی را آغاز می‌کند و با شناختی که از تجربه جدید وجود دارد می‌توان گفت که به یقین روزهای بهتری در انتظار نشریه است.

سخن این شماره برخلاف سنت شماره‌های گذشته به مسائل روز ارتباطی ندارد. زمان خداحافظی فرارسیده است. تجربه‌ای به پایان می‌رسد و دوره‌ای نو در زندگی راه آزادی آغاز میشود. از این شمار نشریه ما با ترکیب تحریریه و نیز مسئولیت جدید منتشر میشود. از این رو جا دارد سخن واپسین به آموخته‌ها و تجربه کار ۱۰ سال روزنامه‌نگاری در شرایط و فضایی پرجوشش پرداخته شود. کاری که در مورد تجربه ما هیچگاه صورت نگرفته است.

ده سال کار روزنامه‌نگاری در چهارچوب نشریه سیاسی وابسته به گرایش معینی برای ما ده سال کار برای ساختن، رشد و تجربه فرهنگ و ذهنیتی بود که از همان ابتدا قصد داشت قلم‌زده به‌شیره گذشته را کنار گذارد و از ناکامی‌ها و شکست‌های بزرگ گذشته بیاموزد. راه آزادی در حقیقت ادامه تجربه ناتمام ولی اساسی «پژواک» بود که در دوران دو ساله زندگی خود توانست چشم‌اندازهای جدیدی در برابر کار روزنامه‌نگاری احزاب چپ بگشاید. تجربه‌ای که در زمان خود یک بدعت بود و به چشم همگان یک «انحراف» کامل از هنجارهای شناخته و نهادی شده احزاب و گرایش سیاسی چپ در ایران.

راه آزادی پس از مدتی گیجی و تردید توانست به این تجربه مهم تکیه کند، آن را به فرهنگ و منش کار خو. تبدیل سازد و در عمل بدان ابعاد جدیدی هم ببخشد.

اعضای تحریریه راه آزادی را بیشتر اعضای تحریریه‌های روزنامه‌های حزبی تشکیل می‌دادند که اینبار می‌خواستند از طریق یافتن پاسخی به یک پرسش اساسی، به کار و تجربه روزنامه‌نگاری خود حال و هوای دیگری ببخشند. سؤال کلیدی در آن زمان این بود که چگونه یک روزنامه سیاسی وابسته به یک گرایش خاص را میتوان به یک نشریه باز غیرحزبی با وجدان روشنفکرانه طغیان‌گر تبدیل کرد. بطوریکه نشریه نه آیین تمام‌نمای اندیشه یک حزب یا گرایش سیاسی و آرازه‌گر آن که به یک حوزه فکری - سیاسی و فرهنگی تعلق داشته باشد و گره‌ها و ضعف‌های اندیشه سیاسی یکسونگر را عیان سازد و در حقیقت خود در اندیشه‌سازی مشارکت کند. روزنامه‌ای که می‌بایست از مصلحت‌ها و خشک‌اندیشی‌های حزبی - سیاسی برکنار بماند و برای خود هویتی کم و بیش مستقل دست و پا کند. روزنامه‌ای که می‌بایست مصرف‌کننده اندیشه سیاسی نباشد و از طریق پویایی و جوشش درونی و رابطه نیازمند با بیرون به سهم خود به حوزه فکری که بدان تعلق دارد یاری رساند. در یک کلام سخن بر سر تجربه جدیدی بود، بدون آنکه از همان ابتدا راهی که می‌بایست پیمود، ساخته و پر نشانه در برابر ما قرار داشته باشد.

زمن این حرف‌ها البته امروز شاید هیجان زیادی هم ایجاد نکند چرا که بخشی از نشریات حزبی و نیروهای چپ طی چند سال اخیر تا حدودی به این سبک و سیاق روی آورده‌اند. اما این تجربه دشوار را باید در فضای سال‌های ۹۰ - ۱۹۸۶ یعنی زمانی که نشریات وابسته به گروه‌های سیاسی همگی به‌شیره سنتی نماینده اراده و خواست تشکیلات بودند، در خدمت وحدت صفوف آن، دید و درک کرد. کافیتست امروز شماره‌های پژواک، راه ارانی و راه آزادی آن سالها را با تک‌تک نشریات سیاسی آن دوره مقایسه کرد تا به میزان تفاوت در روش و نگاه روزنامه‌نگارانه پی‌برد.

تجربه کردن این فضا و پراتیک جدید فقط به اراده و حسن نظر و نیت ما بستگی نداشت. می‌بایست این فرهنگ و شیوه کار را آمرخت و درونی کرد و به آن بعد عملی داد و دشواری کار نیز همینجا بود. مسئله بر سر یافتن زبانی نو، گفتمانی متفاوت و نگاهی دگرگون شده بود. مسئله بر سر ترک عادت‌های گذشته، کنار گذاشتن برخی ارزش‌ها و هنجارها نهادی‌ها شده، فلذا کردن منافع کم‌قدری است که دنیای کوچک ما را از واقعیت‌ها و زندگی جدا می‌کردند.

امروز با نگاهی صریح و سخت‌گیرانه به این گذشته و تجربه باید بدون تعارف گفت که موفقیتهای راه آزادی بسیار نسبی بوده است و گاه ناکامی‌ها و شکست‌ها در این یا آن عرصه بر نکات مثبت آن سایه می‌افکنند. در یک برخورد تحلیلی شاید بتوان گفت که سرنوشت تجربه ما به سه چالش اساسی گره خورده بود:

- چالش نخست رابطه با سیاست، گرایش یا حزب سیاسی بود. راه آزادی از نظر امکانات فنی و مادی به حزب دموکراتیک مردم ایران وابسته بود ولی ارکان آن نبود. نشریه در پی ساختن فضای فرهنگی بود که از اندیشه سیاسی معین یا حزب به مراتب فراتر رود. نشریه در حقیقت نوعی «ضد قدرت» پیگیر در برخورد با نیروی سیاسی بود که خود را بدان منتصب می‌کرد. این نقش روشنگرانه و گرایش بنوعی وجدان‌آگاه و

درنگی بر دو رویداد سیاسی هفته های اخیر

ب. شهابنگ

تنگناهای پرمهرمان، تمام امید خود را در گرو شخصیت‌های برجسته و فرهنگ اجتماعی قرار می دهند و به آنان به مثابه منجیان واقعی می نگرند. با عنایت به این نکته و از چنین منظریتی که عدم موفقیت "جناح چپ" در انتخابات میاندوره ای اخیر، قابل توضیح خواهد بود.

و اما شاید از بعضی جهات، نتیجه انتخابات میاندوره ای اخیر و بویژه شکست نیروهای ائتلاف خط امام و دفتر انتخاباتی خاتمی در اصفهان، در تشویق جناح راست و تند رو حاکمیت، برای پرورش به یکی از سنگ‌های اصلی دولت خاتمی و نیز جناح کارگزاران، یعنی شهردار تهران، بی تاثیر نبوده است. دستگیری کرباسچی، بزرگترین تعرض و در عین حال قمار بود که جناح راست پس از رویداد دوم خرداد به آن دست زده است و چنانکه آنان در این اقدام خود کاملاً موفق می شدند، پیش بینی این مسئله که خاکریز بعدی احتمالاً شخص خاتمی خواهد بود، کار دشواری نبود. بیهوده نیست که نبوی، سردبیر رسالت، در فردای بازداشت کرباسچی، در مجلس بطور مستقیم به مصاحبه خاتمی با فرستنده تلویزیونی "سی.ان.ان" آمریکا حمله می کند. تلاش باند موافق اسلام در مجلس و از طریق رادیو و تلویزیون، ایجاد درگیری و تنش هر چه بیشتر و کشاندن همه جناح های محافظه کار به این کارزار، برای یکسره کردن کار خاتمی و متحدان او بود.

مورد اتهام به کرباسچی در زمینه فساد و اختلاس مالی که به چند سال پیش، یعنی زمان ریاست جمهوری رفسنجانی باز می گردد، با توجه به اینکه شهردار تهران در آن دوره از مهره های اساسی دولت ری به حساب می آمد، در عین حال دهن کجی آشکار و اعلان جنگ به شخص هاشمی رفسنجانی نیز بود. این واقعیت نیز بر کسی پوشیده نیست که سر تا پای نظام اسلامی را فساد و ارتشا فراگرفته است و انتخاب چنین

یافت که با وعده سیاست مدارا و تساهل، خواهان گشایش فضای مختلف ایران است؛ وگرنه هیچکدام از جناح های حکومتی، قدرت بسیج توده ای بزرگتری از آنچه را که در انتخابات میاندوره ای مجلس - با تفاوتی ناچیز نسبت به دوره های پیشین - به نمایش گذاشتند، ندارند. برای نمونه در انتخابات اخیر میاندوره ای مجلس در شهر اصفهان، علاوه بر غیبت چشمگیر مردم در حوزه های رای گیری، کاندیدای مشترک نیروهای خط امام و دفتر انتخابات خاتمی، فقط ۳۶ هزار رای آورد؛ و این نکته ایست که اپوزیسیون ایران نمی تواند و نباید نسبت به آن بی توجه باشد. تردید نیست که دلایلی چون فشارها و سخت گیریهای شورای نگهبان در دلسرد کردن نیروهای اسلامی که بعضاً آنان را تا سرحد تحریم انتخابات اخیر سوق داد، در سردی بازار این انتخابات بی تاثیر نبوده است. اما همانگونه که ذکر آن رفت، عیار واقعی پایگاه توده ای و قدرت بسیج عمومی توسط جناح های مختلف حکومتی، تنها با انتخاباتی از این دست به محک می خورد و نه از راه قیاس آن با انتخابات دوم خرداد. انتخابات ریاست جمهوری، برای اکثریت بزرگ مردم ایران، بطور روشن از جایگاه تاریخی و بویژه ای برخوردار بود. با این حال خطا خواهد بود هر آینه تصور شود که رای به خاتمی در دوم خرداد، تنها پاسخ نه به جناح مخالف او بوده است و محبوبیت فوق العاده او به مثابه انسانی صلح جو، پراعتفاف و با فرهنگ در میان اقشار مختلف مردم، بویژه جوانان کشور - که تا امروز نیز پایدار مانده است - نادیده انگاشته شود. در عین حال اشتباه خواهد بود اگر محبوبیت شخص خاتمی و تنها شخص او، به مجموعه "جناح چپ" رژیم تعمیم داده شود؛ وگرنه این جناح می بایست در انتخابات میاندوره ای اخیر نیز به پیروزی چشمگیری دست می یافت، حال آنکه اینطور نشد. اصولاً این از ویژگیهای تاریخی- فرهنگی مردم ماست که در

در هفته های گذشته، دو رویداد مهم، سایر مسائل سیاسی ایران را تحت الشعاع قرار دادند. نخست، انتخابات میاندوره ای مجلس شورای اسلامی و دیگر، بازداشت موقت غلامحسین کرباسچی شهردار تهران از طرف قوه قضائیه.

چند ماه پس از انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد که با شرکت گسترده ترین اقشار مردم و در محیطی زنده و پرشور جریان یافته بود، در ماه اسفند، انتخابات میاندوره ای مجلس، ولی این بار در فضایی سرد و بی روح و با شرکت ناچیز رای دهندگان برگزار شد. توده انبوه مردم با بی تفاوتی از کنار این انتخابات گذشتند و تنها شمار کوچکی آرای خود را به صندوقها ریختند. برای نمونه در کلان شهر چند میلیونی تهران، تنها حدود ۲۷۰ هزار نفر به پای صندوقهای رای رفتند.

جناح راست و محافظه کار رژیم که شرکت عظیم مردم در انتخابات دوم خرداد را علیرغم پاسخ روشن و قاطع آنان در رد نمایند ولایت فقیه و مخالفت با سیاستهای جاری رژیم، بطور رندانه "پشتیبانی مردم از نظام" قلمداد کرده بود، این بار در قبال بی تفاوتی مردم نسبت به انتخابات میاندوره ای نیز به بهره برداری تبلیغاتی دست زد تا آن را عدم موفقیت خاتمی و نامرد سازد. به راستی این تفاوت کمتی بزرگ نسبت به انتخابات دوم خرداد ناشی از چه عواملی است؟ درنگی کوتاه بر این رویداد، خالی از فایده نیست.

انتخابات اخیر میاندوره ای مجلس، یکبار دیگر بر این واقعیت صحنه گذاشت که شرکت عظیم و بیسابقه مردم در انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد، رویدادی استثنایی و شاید از بسیاری جهات تکرار نشدنی است. ۳۱ میلیون رأیی که در انتخابات دوم خرداد به صندوقها ریخته شد، در اکثریت بزرگ خود آرا جامعه مدنی - ولو غیر متشکل - ایران بود که علاوه بر پاسخ نه به ولایت فقیه و کاندیدای جناح راست، در سیمای محمد خاتمی شخصیتی را باز می

انگیزه ای برای بازداشت شهردار تهران، آنهم از طرف قوه قضائیه به ریاست شیخ محمد یزدی که خود از فاسدترین نهادهای حکومت اسلامی است، بیشتر به یک شوخی بی مزه و جنجالی می ماند تا یک مسئله جدی قضایی و این امر در واقع درگیریهای جناحی درون نظام را از هرباره آشکارتر می سازد.

با مانورهای هوشیارانه محمد خاتمی که در یک جلسه پنج ساعته کابینه دولت، کلیه اعضای هیئت دولت و از جمله وابستگان به جناح مقابل را به موضع اعتراضی علیه بازداشت شهردار تهران کشانید و از طرف دیگر پافشاری قوه قضائیه برای محاکمه کرباسچی، این مصاد ابعاد جدیدی به خود گرفت. سرانجام با علنی شدن موضع خامنه ای در مخالفت با تحت بازداشت نگهداشتن کرباسچی، شکاف در میان جناح راست حکومتی عمیق تر شد. این جناح که تاکنون نیروهای مخالف را با چماق ولایت فقیه منکوب می کرد و خواهان "ذوب شدن" در ولایت مطلقه بود، عملاً در شقه شد و بخشی از این "ذوب شدگان"، رو در روی شخص ولی فقیه قرار گرفتند! به این ترتیب اقدام کودتا مانند شیخ محمد یزدی عقیسم ماند و سرانجام پس از اینهمه کشمکش و جنجال، یکبار دیگر در یک مصالحه پشت پرده و بدور از قضاوت مردم و یا یک رسیدگی حقوقی واقعی، شهردار تهران از محفصه آزاد گشت.

این برای محمد خاتمی یک موفقیت نسبی است. به قول معروف او در این مصاد پیروز شد، اما هنوز جنگ را نبرده است. اکنون اختلاف نظر در میان جناح مخالف او، از هر زمان شدیدتر و علنی تر شده است. با این حال تا زمانی که شیخ محمد یزدی از رهبری قوه قضائیه برداشته نشود و دست باند موفلقه اسلامی از مسئولیت رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی کوتاه نگرده، خطر اقدامات مشابه به هیچ عنوان منتفی نیست.

جناح راست و ارتجاعی رژیم، از فردای شکست در انتخابات دوم خرداد، بطور مستمر کوشیده است، با ایجاد بحران های مکرر و تشدید در گیریهای جناحی و ایجاد تنشهای اجتماعی، دولت خاتمی را از هرباره تضعیف کرده و عملاً در موقعیتی قرار دهد که از رسیدگی به عاجل ترین نیازهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران باز ماند. اگر با اقدامات قاطع ولی حساب شده، با سیاستهای این جناح مقابله نشود، بیم آن می رود که با دلسردی و ناامیدی اکثریت بزرگ مردم، محمد خاتمی تدریجاً بزرگترین پشتوانه معنوی خود را از دست بدهد و چشم انداز دگرگونی های مثبت آتی در ایران تیره و تار گردد.

ریشه های نزاع کرباسچی و محمد یزدی در کجاست؟

ساکنان رجالی فر

رضا رحیمی را از میدان بدر کنند. داستان بازجویی های توده ایها در زندان اصفهان که توسط "سربازان گمنام امام زمان" انجام گرفت، داستان شگرفی است.

بازجوها که توده ایها را بازجویی میکردند تلاش میکردند سرنخی از رابطه کرباسچی با رهبری حزب توده در اصفهان بیابند. آنچه بیش از همه در آن دوران برای اطلاعات اصفهان مهم بود، این بود که به هر صورتی شده، پرونده ای برای کرباسچی و محمد عطریان فرد که بعدها معارن سیاسی وزارت کشور و سپس سردبیر نشریه «همشهری» نشریه شهرداری تهران شد بیابند. تلاش اطلاعاتی ها به نتیجه نرسید و آنان نتوانستند از انبوه فشارهای خود بر روی مسئولین حزب توده در اصفهان چیزی دال بر همکاری حزب توده با استاندار، غلامحسین کرباسچی، ملک مدنی، آیت الله طاهری، دفتر آیت الله منتظری و عبدا لله نوری بیابند.

اگر اطلاعاتی ها و جناح راست سنتی نتوانستند از طریق وصل اینان به حزب توده چیزی عایدشان شود و رقبای آن از میدان به در کنند، اما بالاخره در سال ۶۵ ملک مدنی شهردار اصفهان به جرم تخریب یک پاساژ که بطور غیرقانونی ساخته شده بود و متعلق به یکی از بازاریان پرنفوذ اصفهان بود، به زندان افتاد. آن روزها که ملک مدنی شهردار اصفهان در زندان بود، غلامحسین کرباسچی بارها برای بازدید او به زندان رفت تا نشان دهد دست از حمایت همکارش برنمی دارد.

بالاخره ملک مدنی آزاد شد. اکیپ غلامحسین کرباسچی، ملک مدنی که در بازسازی شهر اصفهان تجارب ارزنده ای اندرخته بودند به تهران رفتند و کار با ابعاد گسترده تری آغاز شد.

جدالی که سالها پیش در اصفهان آغاز شده بود، پهنه رزم را از اصفهان به تهران کشاند و ابعاد آن را دگرگون ساخت.

کرباسچی شهردار تهران شد، عبدا لله نوری به وزارت کشور، محمد عطریان فر سردبیر همشهری، ملک مدنی مسئول نیرو، عظیم مستر تهران شد و از سوی دیگر تیم شیخ محمد یزدی، زواره ای و مقتدایی بر مسند قوه قضائیه نشستند.

اشتلاف رفسنجانی با راست سنتی، مجالی بر گسترش این درگیری تاریخی نمی داد. تغییر تناسب قوا به سود خاتمی که از قضا کرباسچی - عبدا لله نوری، محمد عطریان فر نقش بسزایی در آن داشتند، ابعاد نزاع میان عناصر راست سنتی در شورای عالی قضایی با نهاد شهرداری را گسترش بیشتری داد تا به دستگیری کرباسچی منجر شد و بالاخره با حمایت همه جانبه عبدا لله نوری، کرباسچی آزاد شد.

اینک نزاعی که سالهای پیش از انقلاب میان آیت الله منتظری، آیت الله طاهری، مهدی هاشمی با روحانیونی محافظه کار مثل مظاهری، ابطحی، شیخ محمد یزدی، علی اکبر پرورش... آغاز شده بود به نسل دوم آنان نیز منتقل شده است، این بار با ابعادی گسترده تر و با اهمیت تر که برای درک آن لازم است به ریشه های تاریخی نزاع بازگشت.

در سالهای بعد از ۶۰، اصفهان بتدریج مرکز تاخت و تاز نیروهایی شد که بعدها به راست سنتی معروف شدند و این شهر به یکی از پایگاههای آنان تبدیل گشت. بخشی از حزب زحمتکشان که از مظفریقانی جدا شده بودند، مثل آیت الله زواره ای، و بخشی از انجمن حجتیه، که این انجمن را ک کرده و به جنبش آیت الله خمینی پیوسته بودند، مثل پرورش، که حالا مجموعاً با جمعیت موفلقه در حزب جمهوری اسلامی جمع شده اند، توانستند اهرمهای اصلی اجرایی را در اختیار بگیرند و از آن طریق اصفهان را نیز مرکز تاخت و تاز خود قرار دهند. تسلط بر سپاه پاسداران منطقه ۲، استانداری و فرمانداری اصفهان از آن نمونه بودند.

جناح دیگر که خود را وارث انقلاب می دانست، مثل آیت الله طاهری، حجت الاسلام نوری، حجت الله عباس روحانی و... عملاً از مراکز اجرایی و اصلی قدرت کنار گذاشته شدند. کوهپایی استاندار اصفهان از سوی ناطق نوری که وزیر کشور بود حمایت می شد و این بر ناراضیاتی جناح طاهری می افزود.

نیروهای متمایل به آیت الله طاهری چند بار تلاش کردند کوهپایی استاندار اصفهان را برکنار کنند اما قدرت روزافزون ناطق نوری در تهران مجالی نمی داد.

بالاخره کار به آنجا کشید که طاهری به حالت قهر به تهران نزد خمینی رفت و موفلق شد که از پاکسازی طرفداران خود و آیت الله منتظری از سوی واحد اطلاعات جلوگیری کند و این بیشتر از طریق اعتصاب بدنه سپاه پاسداران، زیر رهبری محمد طاهری پسر آیت الله طاهری ممکن شد. از سوی دیگر، پیورش برای تغییر استاندار به ثمر نشست و بجای کوهپایی شخصی بنام کرباسچی آمد.

غلامحسین کرباسچی از همان روزهای نخست نشان داد که عنصر اجرایی پرقدرتی است. او یک تیم را به نظام اجرایی اصفهان گماشت. ملک مدنی شهردار و رضا رحیمی فوتبالیست معروف که عضو تیم پسر طرفدار سپاهان بود، مسئول تربیت بدنی شد. آرام آرام چهره شهر اصفهان با کوششهای کرباسچی (استاندار)، ملک مدنی (شهردار) و رضا رحیمی (مسئول تربیت بدنی) تغییر کرد.

باتقویت سازمان پارکها و فضای سبز، پارکها و تفریح گاههای اصفهان گسترش یافت و مخروبه ها به فضای سبز تبدیل شدند و طرح جامع شهر اصفهان در اختیار مهندس میرمیران قرار گرفت و مسابقات ورزشی در سطوح گسترده برگزار شد و آیت الله طاهری شاید اولین روحانی بود که به تماشای مسابقه فوتبال رفت.

رویکرد مثلث کرباسچی - ملک مدنی - رضا رحیمی به شهروندان اصفهان، تقابل آنان را با بازار سنتی شدت داد.

نیروهای واحد اطلاعات که بعدها ستون اصلی وزارت اطلاعات و امنیت کشور شدند، تلاش کردند به هر قیمتی شده است مثلث کرباسچی - ملک مدنی -

در سوگ آذرنور

فریدون آذرنور از پایه گذاران برجسته حزب ما و عضو شورای مرکزی آن پس از سالها بیماری و تحمل درد و رنج فراوان، در سحرگاه دهم اسفند ماه ۱۳۷۹ دیده از جهان فرو بست و همه رفقا و شیفتگان خود را در اندوه عمیقی فرو برد و به ماتم نشاند. آذرنور یکی از فرزندان برومند و آزادی خواه ایران و میهن پرست بزرگی بود که طی بیش از نیم قرن حیات پر افتخار خود، دمی از پیکار برای آزادی و استقلال ایران و حمایت از محرومان جامعه غفلت نکرد و از پای ننشست. آذرنور در یک خانواده انقلابی و مشروطه خواه با په دنیا گذاشت و تربیت یافت. او در نوجوانی به سازمان نظامی پرافتخار حزب توده ایران پیوست و آخرین بازمانده رهبری آن سازمان بود. آذرنور افسری ممتاز، شجاع و انگشت نما بود. او چیزی از همگنان خود کم نداشت و همه شرایط در او جمع بودند که بتواند به گونه همدوره های خود، به روال عادی به عالی ترین مقامات و درجات نظامی دست یابد. اما او بخاطر آرمانهای انسان دوستانه اش و بار به آزادی و عدالت اجتماعی، از همه امتیازات مادی و ترفیعات که آزری طبیعی هر افسر جوان بود، چشم پوشید و خود را وقف مردم و پابرهنگان کرد. آذرنور در بحبوحه جنبش ملی شدن صنعت نفت، مورد سوء ظن مقامات ارتشی قرار گرفت و بازداشت شد و به زندان فلک الافلاک تبعید گردید. رفقای هم زنجیر او داستانها از مبارزات و شجاعت او در زندان نقل میکنند که مایه مباهات است. زندان او زیاد طول نکشید زیرا سند کافی در دست نبود و هنوز ارتشی ها یکه تاز میدان نبودند. پس از چند ماه آزاد شد ولی در سی و یک سالگی با درجه سرگردی بازنشسته اش کردند، اما آذرنور خم به ابرو نیاورد.

با لورفتن سازمان نظامی در مهر ماه ۱۳۳۳، در بدو، های او نیز شدت گرفت. آذرنور شانس آورد که دستگیر نشد و الا جزو اعدای ها بود. طی یک سالی که در مخفی گاه بسر برد از نظر روانی بر او سخت گذشت. بارها از آن ایام با تلخکامی یاد می کرد. می گفت هر بار که خبر اعدام رفقای افسرم به گوشم می رسید، گویی این سینه من بود که زیر رگبار گلوله ها سوراخ سوراخ می شد. احساس آدم زنده به گور را داشتم. بیماری دخم معده او از همان ایام آغاز شد و تا پایان عمر رنج اش داد. با تشدید فزاینده اختناق، امنیت و جان آذرنور و سایر افسران دستگیر نشده به شدت در مخاطره افتادند. بدستور حزب و با اکراه راه مهاجرت در پیش گرفت و به شوروی پناه برد. در کشور میزبان برای این که سر بار نشود و نیز حرفه جدیدی داشته باشد که بتواند روزی در بازسازی ایران مفید باشد، با آنکه سنی از او گذشته بود، در کنار جوانان ۱۸ - ۲۰ ساله پشت نیمکت نشست و مهندسی آموخت. تا در شوروی بود با مشارکت در فعالیت های تولیدی دین خود را بر جامعه میزبان ادا می کرد. اما او آرام نداشت. محیط یکنواخت و فاقد جنب و جوش سیاسی - اجتماعی حاکم بر کشورهای سوسیالیستی او را ارضا نمی کرد. سازش با این محیط و تمکین به آن در خوی او نبود و چون بازگشت به میهن و خدمت به مردمی که عاشق آنها بود میسر نبود، خود را به آب و آتش می زد تا شاید به کشوری از دنیای سوم راه بیابد. می خواستند حتی به ویت نام بروند و در کنار ویت کونگ ها بجنگد!

در تصمیم او برای خروج از شوروی بی گمان تجربه های تلخ این اقامت و سرخوردگی هایش از رهبری حزب و «سوسیالیسم موجود» نقش بزرگی داشت. آذرنور بگونه همه توده ایها و کمونیست ها از صمیم قلب و بی ریا دلپاخته و شیفته اتحاد شوروی، «دژ پرولتاریای پیروز جهان» بود و به صداقت و پاکی سیاسی اتحاد شوروی باور مطلق داشت. او شوروی را مدافع صادق و بی قید و شرط استقلال و تمامیت ارضی ایران می پنداشت. اصولا او و همه ما به جهان یکسویه می نگریستیم و خیالمان از بابت شوروی کاملاً راحت بود. آو که پندارهای ما توهمی بیش نبود و به هیچ وجه با واقعیت نمی خواند. رنج درونی آذرنور از این جهت مضاعف بود که او عمیقاً میهن دوست و با تعصب مدافع استقلال و تمامیت ارضی بود. چنین احساساتی بی گمان متأثر از تربیت او در یک خانواده آزادی خواه و ملی گرا و آموزش و فرهنگ نظامی اش از پدر جوانی بود که دفاع از مرز و بوم ایران را رسالت خود می دید. حل این تضاد آشتی ناپذیر مشغله دائمی فکر او تا آستانه تشکیل حزب دمکراتیک مردم ایران بود.

آذرنور در پلنوم وسیع چهارم (تیر ماه ۱۳۳۷) از سوی کادرها به عضویت مشاور کمیته مرکزی انتخاب شد. با شرکت در پلنوم ها، به ویژه از مقطع وحدت حزب با فرقه دمکرات آذربایجان و تجربه ملموس با زندگی و واقعیت های اتحاد شوروی، پس دخالتهای ناروای خارجی در امور ما و نوکر صفتی برخی از رهبران حزب آشنا شد و سخت متقلب گردید. آذرنور پیوسته نگران استقلال و یکپارچگی ایران بود و تا امکان داشت با این وضع مقابله میکرد و برای استقلال اندیشه و عمل حزب در تلاش بود. افسوس که حیطه قدرت او و امثال وی در رهبری حزب محدود و کم اثر بود. در آرایش نیروها و تناسب قوا در شرایط مهاجرت سوسیالیستی، کفه ترازوی قدرت، به سوی دیگر سنگینی می کرد.

تعمق در زندگی سیاسی آذرنور پیروژه از یک زاویه، شایان توجه و آموزنده است. نکته اینجاست که آذرنورها در رهبری حزب توده ایران کم نبودند. کادرها و تنه حزب که جای خود دارد. به این موضوع از آن جهت اشاره کردم تا از یک برخورد متداول ساده انگارانه و گاه مغرضانه پرهیز شود که کلاً توده ای ها وابسته و بیگانه پرست بودند. مکانیسم وابستگی حزب و «قانونمندی» های آن را باید در جای دیگر پی جویی کرد، نه در خودبستگی و بی شخصیتی توده ای ها. اگر زمینه و گوهر میهن پرستی در او و قاطبه توده ایها نبود، آذرنور و همفکرانش یک شبه پرچم استقلال اندیشه و عمل را با مانیفست «نامه به رفقا» در پائین ۱۳۶۳ بر نمی افراشتند و اقدام آنها چنان پژواک گسترده ای در میان کادرها و اعضاء حزب توده نمی یافت و با آن همه علاقه استقبال نمی شد.

آذرنور در اواسط دهه چهل شمسی همراه با خانواده و عده ای دیگر از رفقای افسر و متخصص مقیم شوروی رهسپار الجزایر شد و نیرو و استعداد خود را در خدمت بازسازی کشور نواستقلال الجزایر قرار داد. با انقلاب بهمن ۵۷، آذرنور جزو اولین کسانی بود که به میهن بازگشت. آنجا نیز توان اصلی خود را در بازسازی اقتصاد و صنایع ملی ایران گذاشت. در زمان ریاست جمهوری بنی صدر در دفتر او امور صنایع ساختمانی برعهده وی بود و همزمان در سازمان صنایع ملی ایران مشغول به کار بود. آذرنور در ایران حالت ماهی ای را داشت که پس از مدتی تقلا در بیرون از آب، اینک در میان امواج خروشان دریای انقلابی ایران، شادمانه در حال شنا بود. او سر از پا نمی شناخت و نقشه ها برای آینده داشت. افسوس ایام خوش کوتاه و دولت مستعجل بود. شکوفه های آزادی هنوز به گل ننشسته پرپر شد. یورش به آزادی و احزاب آغازید، آذرنور مجدداً در بدر شد. مهاجرت دومی، تلخ تر و ناگوارتر از اولی بر او تحمیل شد. با این حال آذرنور اراده ای استوارتر و ایمانی راسخ تر از آن داشت که به گونه بسیاری، پاس بر او مستورلی شود و راه انفعال درپیش گیرد و یا دست از مبارزه بشوید. آذرنور با وجود کار سنگین اش برای امرار معاش، یکی از پربارترین و پویاترین دوران فعالیت سیاسی خود را آغاز کرد. در این مختصر، امکان پرداختن به آن نیست. حمید احمدی که شش ماه قبل از درگذشت آذرنور خاطرات شفاهی او را ضبط کرده، قول داده است که آنرا در آینده نزدیک به صورت کتاب در اختیار علاقه مندان قرار بدهد.

آذرنور طی شش سال حیات خود با انواع بیماری ها دست به گریبان بود و در پایان نیز از بیماری سرطانات ریه رنج می برد. با آنکه این بیماری لعنتی در آخرین ماه ها پیشرفته و به مغز او نیز آسیب رسانده بود، با این حال بر بالین او سند «حزب دمکراتیک مردم ایران چه می گوید و چه می خواهد» را که برای کنگره چهارم تدوین شده بود، یافتند که در حاشیه آن با کلمات ناخوانا یادداشت هایی در نقد آن نوشته بود. شایان ذکر آخرین کلمات بریده بریده آذرنور است که در واپسین روزهای حیاتش، درست قبل از آنکه در اغما عمیق فرو برد، بر زبان می آورد. حرف های او بیان جوهر زندگی او بود. در بیمارستان که بود، مهربخش همسر وفادار و رفیق زندگی اش را طلب می کرد و هر از گاه مطالبی را که به نظر اطرافیان هذیان می آمد تکرار می کرد: «تصمیم بگیرید، تاریخ اش را مشخص کنید، معطل اش نکنید!» وقتی ماجرا را برای من نقل کردند، متوجه شدم که تا آخرین دم، این مرد دل نگران حزب و سرنوشت کنگره چهارم بود که چند بار به تاخیر افتاده بود. پادم آمد آخرین بار، هنگامی که هنوز حالش مساعد بود، اصرار داشت که با توج به اوضاع ایران کنگره حزب هر چه زودتر برگزار شود. وقتی مشکلات را با او درمیان گذاشتم اصرار داشت: تاریخ اش را مشخص کنید، بیش از این معطل اش نکنید! خانه و نوازش همسر و کانون خانواده حزبی، در رکن اصلی و مضمون و معنای زندگی آذرنور بود که تا پایان به آنها وفادار ماند.

کنگره چهارم حزب چند روز پس از درگذشت او با موفقیت برگزار شد. نبود او در میان شرکت کنندگان به شدت احساس می شد. غم و اندوه از سیمای رفقا نمایان بود اما یاد گرامی او در تمام مدت در فضای کنگره حضور داشت.

آذرنور با آنکه عمیقاً جمهوری خواه بود، با این حال در پیکار برای آزادی و رهایی ملت ایران از استبداد حاکم، طرفدار همکاری با همه طیف های سیاسی و گرایش های گوناگون پایبند به آزادی و حقوق بشر بود. با این قصد در پایه گذاری انجمن ایرانیان دمکرات در پاریس نقش فعالی بر عهده داشت و در برخی از سمینارها، کنفرانس ها که چنین هدفی را اعلام میکردند، شرکت می نمود.

آذرنور انسان بسیار مهربان، خوش قلب و دوست داشتی، محبوب و مورد احترام درست و دشمن بود. آنچه او را از بسیاری متمایز می ساخت، صداقت، رک گویی و سلامت نفس او بود. مرگ او بی گمان ضایعه ای بزرگ برای آزادی خواهان و میهن دوستان ایران است.

یادش گرامی و جاویدان باد.

گزارشی از مراسم خاکسپاری فریدون آذرنور در پاریس

برای بزرگداشت خاطره فریدون آذرنور مراسم باشکوهی بتاريخ ۹ مارس در گورستان ژون شرویل در حومه پاریس از سوی خانواده و نزدیکان وی برگزار شد. در این مراسم بابک امیرخسروی درباره زندگی سیاسی پرافتخار آذرنور سخن گفت. سپس مهندس همای از رفقای سازمان نظامی و از دوستان قدیمی او رشته سخن را بدست گرفت. آنگاه لادن آذرنور و بانو آن عروس خانواده نکات هیجان انگیز و سرشار از احساسات از یادمانده های خود را بیان کردند. در پایان ناهید کشاورز شعر «ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم» از اخوان ثالث را که آذرنور بسیار دوست داشت قرائت نمود.

آنجکه در این مراسم و نیز در مراسم ۱۸ ماه مارس برجستگی داشت، حضور طیف بسیار گسترده و متنوعی از محافل سیاسی ایرانی بود که پژواک محبوبيت آذرنور در میان ایرانیان میباشد. در این مراسم تعداد قابل توجهی از هم‌زمان آذرنور از آلمان و سوئد حضور داشتند.

مراسم دیگری بتاريخ ۱۸ مارس به دعوت حزب دمکراتیک مردم ایران در مرکز فرهنگی آندره مالرو برگزار شد. مراسم با سخنرانی بابک امیرخسروی آغاز شد. سپس دکتر رزم آرا از سوی انجمن ایرانیان دمکرات، بیژن حکمت بنام سازمان جمهوری خواهان ملی، کمال از سوی سازمان فدائیان خلق (اکثریت)، دکتر مشاور از سوی سازمان همبستگی ملی ایرانیان و علی شاکری بنماینده از نهضت مقاومت ملی ایران، در پیام ها و سخنرانی های خود از شخصیت و سجایای آذرنور تجلیل کردند و همدردی و همبستگی خود را در این مصیبت ابراز داشتند. سپس پیامهای تسلیت و همدردی سازمانهای سیاسی از جمله حزب دمکرات کردستان ایران قرائت شد.

در پایان برنامه ویدئو... کاست نیم ساعته از خاطرات شفاهی آذرنور را که حمید احمدی ضبط کرده است و برای شرکت در این مراسم از برلین آمده بود، به نمایش گذاشته شد و به گرمی از سوی حضار مورد استقبال واقع گردید. (گزارشگر راه آزادی از پاریس)

پیام نهضت مقاومت ملی ایران

پاریس ۲۵ اسفند ماه ۱۳۷۶ برابر ۱۴ مارس ۱۹۹۸

هیئت اجرایی محترم حزب دمکراتیک مردم ایران

خبر دردناک فوت سرهنگ فریدون آذرنور عضو برجسته کادر رهبری حزب شما را، که بدنبال یک بیماری طولانی و دور از وطن درگذشت، با نهایت تأثر و تأسف دریافت کردیم. ما این ضایعه اندوهبار را بدینوسیله به حضور خانواده محترم آن زنده یاد و حزبی که آن مبارز قدیمی در چهارچوب آن تا آخرین روز حیات در راه آرمان انسانی و میهنی خود پای فشرد، تسلیت گفته، تمنا داریم مراتب صمیمانه ترین همدردی های ما را در فقدان او بپذیرید.

با تقدیم احترام

از طرف نهضت مقاومت ملی ایران - دبیر مسئول علی شاکری

پیام سازمانها و شخصیت های سیاسی

دوستان، شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران

با اندوه فراوان از خبر درگذشت دوست دیرینه فریدون آذرنور مطلع شدیم. رفیق آذرنور از دوستان صادق و وفادار جنبش آزادیخواه خلق کرد در کردستان ایران بود. ما ضمن گرامیداشت خاطره رفیق آذرنور، این ضایعه را به شما و خانواده محترم وی تسلیت میگوییم و برای بازماندگان آن شادروان آرومند تحمل و بردباری می‌باشیم.

دفتر نمایندگی حزب دمکرات کردستان ایران در خارج از کشور

دوست گرامی جناب آقای بابک امیرخسروی

با سلام، امروز توسط جنابعالی از فوت زنده یاد فریدون آذرنور مطلع شدم. وجود او در شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران نشانه اعتقاد و احترام عمیق او به مردمسالاری و برقراری دمکراسی در ایران بود. متأسفانه او نتوانست حاصل بثمر نشستن تلاشهای خود و دیگر هم‌زمانش را در راه برقراری دمکراسی در ایران ببیند ولی شاهد طلوع به بارنشستن چنین فعالیتهایی بود. لطفاً از طرف من به همه همفکران آن زنده یاد و خانواده محترمش تسلیت بگوئید.

با احترام حسن شریعتمداری

پیام سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

رفقا! دوستان!

بمناسبت بزرگداشت یاد رفیقی گرامی گرد هم آمده ایم. فریدون آذرنور، مردی که بیش از نیم قرن و بیش از دو سوم زندگی خود را وقف مبارزه در راه آرمان های انسانی، آزادی و عدالت اجتماعی کرد، دیگر از میان ما رفته است. برای ما اندوه از دست دادن یک رفیق همواره بزرگ و جانکاه است. بی گمان جای رفیق آذرنور در پیکار مشترک ما همیشه در کنارمان خالی خواهد بود.

رفیق آذرنور تا آخرین دم زندگی، به راه خود وفادار و در تلاش در این راه پایدار ماند. او یک بار پس از کودتای سپا ساخته ۲۸ مرداد ۳۲ علیه دکتر مصدق، وادار به ترک میهن شده و بیش از ۲۵ سال طعم تلخ غربت ناخوارسته را چشیده بود. در گرماگرم انقلاب بهمن ۵۷ سرشار از شور و امید، بی درنگ به ایران بازگشت تا در ساختن میهنی آزاد و آباد سهیم باشد. اما پس از زمانی بس کوتاه شاهد ناکام ماندن انقلاب در رسیدن به اهداف مترقی شد. با یورش حکومت اسلامی به حزب توده ایران به عنوان عضو کمیته مرکزی حزب تحت پیگرد قرار گرفت و تن به مهاجرت اجباری دوباره داد.

اما همه این ها در عزم او به مبارزه در راه آرمان های انسانی اش خللی وارد نیامد. پس از آن که در مهاجرت دوباره از حزب توده ایران، که قریب چهار دهه در آن فعالیت کرده بود، کناره گرفت، به همراه گروهی از یارانش حزب دمکراتیک مردم ایران را بنیان گذاشت، که امروزه از هم پیمانان ماست. فریدون آذرنور این توانایی ستودنی را حفظ کرده بود که برابر زمان و روی دادهای آن شاخ و شانه کشد، از آنها بیاموزد و پیکار خود را کارسازتر پی گیرد، و این هنر هر کسی نیست.

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) درگذشت رفیق فریدون آذرنور را به همرش بانو مهربخش و فرزندان وی تسلیت می گوید و همدردی خود را با هم‌زمانش در حزب دمکراتیک مردم ایران به ویژه رفیق بابک امیرخسروی که سابقه دوستی و مبارزه مشترک ۴۶ ساله داشته است، ابراز می‌دارد.

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

پیام چهارمین کنگره حزب دمکراتیک مردم ایران به مناسبت درگذشت فریدون آذر نور

آینه

محسن حیدریان

مشکل حقوق بشر همچنان در ایران پابرجاست

گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد درباره وضعیت حقوق بشر در ایران موریس کاپیتون، در اواخر فروردین ماه، گزارش خود را منتشر ساخت. در این گزارش، از افزایش اعدامها در یک سال گذشته در ایران سخن می‌رود. بنابراین گزارش در سال گذشته حداقل ۱۹۹ تن در ایران اعدام شدند که خبر اعدام آنها انتشار یافته و اعدام ۹۵ تن در ملاء عام انجام گرفته است. گزارش ادامه می‌دهد که تعداد زیادی نیز سنگسار شده‌اند. کاپیتون در گزارش خود می‌نویسد که دولت جدید در ایران اقداماتی در جهت احترام به قانون و آزادی بیان به عمل آورده است. اما مشکل زیر پا گذاشتن حقوق بشر همچنان در ایران پابرجاست. وی اضافه می‌کند از زمان روی کار آمدن دولت خاتمی امید به بهبود وضع حقوق بشر در ایران افزایش یافته است و وضعیت زنان نیز تغییرات مثبتی کرده است.

از سوی دیگر شورای هماهنگی نهادهای دمکراتیک ایرانیان در خارج از کشور با صدور اطلاعیه‌ای بمناسبت سالگرد رای دادگاه می‌کونوس خواستار پایان دادن به خودسری قوه قضاییه و برکناری یزدی از راس این قوه شد. اطلاعیه خواستار پایان دادن به تروریسم دولتی، آزادی بی قید و شرط همه زندانیان سیاسی، منع پیکرد مهاجران سیاسی، رفع محدودیت از آیت الله منتظری و پایان دادن به مجازات سنگسار در ایران شده است.

مروری بر واقعه مهم بازداشت و آزادی شهردار تهران

غلامحسین کرباسچی شهردار ۴۵ ساله تهران پس از ۱۱ روز بازداشت که بحرانی لحظه به لحظه فزاینده در درون جمهوری اسلامی آفریده بود، سرانجام از بازداشتگاه اوین آزاد شد. این واقعه که در همه سطوح جامعه هیجان ویژه‌ای ایجاد کرد و تحرک جدیدی به فضای سیاسی ایران و آکتورهای آن بخشید از دیدگاههای گوناگون برای سیاست ایران با اهمیت جدی تلقی می‌شود.

در نخستین برخورد میتوان این واقعه را از منظر شدت گیری بی سابقه جدالهای جناحی در نظام جمهوری اسلامی مود توجه قرار داد. جناح معتدل و قانونگرا و آکتورهای آن در دولت خاتمی و انواع مطبوعات متمایل به دولت و مستقل، شهردار تهران را «قهرمان ملی» و هم طراز با امیرکبیر دانستند که برای قربانی شدن در حمام فین کاشان یعنی زندان اوین در چنگال نیروهای سیاه یعنی قوه قضاییه اسیر گردیده است.

کنگره حزب دمکراتیک مردم ایران، اولین باری است که اجلاس خود را با فقدان رفیق عزیزمان فریدون آذر نور برگزار می‌کند. او که در جلسات گذشته کنگره‌های نوبتی حزب ما، با اندام رشید و گامهای استوار و لبخند دلنشین و نگاه نافذ و مهربانش، تاثیر برجسته و شوق‌انگیزی در تک تک شرکت کنندگان داشت، اینبار با جایگاه خالی و خبر ناگوار فقدانش، هاله‌ای از تأسف رانده بر فضای کنگره ما افکنده بود. با اینحال اگر تنها از تاثیر جای خالی او در اجلاس نزدیکترین رفقایاش یاد کنیم، قطعاً همه حقیقت را نگفته‌ایم. فریدون شخصیت کم نظیری بود که چه حضور دلپذیرش و چه اینبار حضور خاطره گرامی‌اش، پیام آور شوق به زندگی، پایداری نسبت به آرمانهای انسانی و استواری در پیمودن راه بود. وقتی یارانش در سراسر جلسات متعدد کنگره، با شور و حرارت درباره حوادث میهن، مردم ایران، شوربختی‌ها و یا نیکبختی‌های آنان و چشم اندازهای تیره و یا روشن این مرز و بوم می‌گفتند و می‌شنیدند و خرد جمعی را به یاری می‌طلبیدند، خاطره گرانقدر و نافذ او بر سراسر جلسه سایه افکن بود.

در بزرگداشت خاطره رفیق عزیزمان فریدون آذر نور، نکات چندی را که همگان بدان اعتراف داشتند و بر آن‌ها انگشت می‌گذاشتند، می‌توان یادآوری کرد. برجسته‌ترین این نکات بی گمان خصال اخلاقی مثال‌زدنی او بود. این نکته ای است که دوست و دشمن بر آن اذعان دارند. مهربانی و سعه صدر فریدون آذر نور، گشاده نظری، بی‌ریایی و صداقت و سلامت نفس، ستاره‌های درخشانی بودند که بر دآوری‌های او نسبت به دیگران، سلوک او با یاران و اطرافیانش و احساس و اندیشه او نسبت به جهان پیرامونش، پرتو می‌افکندند. اعتقاد خلل‌ناپذیر او در پیکار برای تحقق آنچه که مردمی و نیکی و راستی می‌پنداشت، ویژگی برجسته دیگری بود که در بیش از نیم قرن زندگی مبارزاتی‌اش حتی لحظه‌ای دچار وقفه نشد. این ویژگی را اگر با درایت و تواضع انسانی او مورد توجه قرار دهیم، آنگاه راز پویایی اندیشه او و شهادت ارزشمنش را در بازاندیشی نسبت به صحت دآوری‌های گذشته و درس آموزی از تجربه‌ها و ارزیابی مجدد ارزش‌ها در خواهیم یافت. ترکیب این پویایی و آن اعتقاد بود که فریدون را تا آخرین لحظات حیاتش، آرمان‌خواه و پیکارجو نگاهداشت.

یادآوری ویژگیهای برجسته شخصیت فریدون، بدون نام بردن از وطن پرستی شورانگیز او، ناتمام خواهد ماند. این تراژی غم‌انگیز و دردآور روزگار ما، و نیز لکه ننگی بر دامن نظامات خودکامه حاکم بر کشور ماست که نقطه پایانی چنین تراژیک، بر زندگی یک میهن پرست می‌گذارد.

این واقعیت دردناک از صفحات تاریخ کشور محنت کشیده ما پاک نخواهد شد که انسان فرزانه و وطن خواهی چون فریدون آذر نور که همواره قلبش با نام ایران می‌تپید و در سراسر زندگی، اندیشه و آرزایش با بوی وطن عطر آگین بود بیشترین سالهای زندگانی هفتاد و چند ساله‌اش را، در تبعید و در آرزوی پایان یافتن این هجران دردآور گذرانیده است.

این تصادفی نیست که فریدون وصیت کرده است که جسدش را پسوزانند و خاکسترش را به میهن بازگردانند تا با خاک وطن عجین شود. در میان این خاکستر سردی که میراث اوست، شعله گرم پیامی برای همه ما نهفته است.

با آرزوی پایان دادن به این تراژدی‌های انسانی، باید برای آزادی و آبادی سرزمینمان چنان مبارزه کنیم و بساط خودکامگی را چنان برچینیم که دیگر هیچ چشمی در انتظار آزادی بر جهان فرونبندد و هیچ قلبی در هجران وطن از کار بازنايستد.

فریدون آذر نور، این یار آزاده، وطن دوست و مردم خواه ما، سربلند زیست و با آرزوی شریف آزادی، مردمسالاری و سربلندی ایران، با تحمل زندان و نیز دو تبعید طولانی، سرانجام دور از وطن، جهان را بدرود گفت.

یاران او آرمانهایش را گرامی میدانند و خاطره عزیز او را گرمابخش دل‌های آرومند خویش و پشتوانه پیکار خود برای دمکراسی، مردمسالاری، عدالت اجتماعی و استقلال ایران محسوب میکنند. شرکت کنندگان کنگره، این مصیبت دردناک را به خانواده گرامی فریدون و بویژه به همسر آگاه و مقاوم او که در تمام دشواریهای زندگی در تبعید، با ایثار و فداکاری بی نظیر، یار و یاور ثابت قدم وی باقی ماند، تسلیت گفته و برای آنان و نیز کلیه دوستان و آشنایان و دوستانان وی شکیبایی آرزو میکنند.

طرف دیگر یعنی جناح تمامیت خواه و انحصارطلب مدعی بود که جرم وی اختلاس است و باید توسط دستگاه قضاییه محاکمه گردد.

دولت خاتمی که موفق ترین مدیر اجرایی خود را بدون اطلاع رییس جمهور و هیئت دولت و وزارت کشور ناگهان در سلول انفرادی زندان اوین یافته بود در یک روبرویی تمام عیار با دستگاه قضایی خودکامه قرار گرفت که شیخ محمد یزدی در راس آن قرار دارد. پشتیبانی یکپارچه هیئت دولت پس از یک نشست ۵ ساعته فوق العاده از عضو کابینه خود نشان داد که دولت خاتمی در مواضع خود در اجرای قانون همچنان پابرجاست. استفاده وسیع دولت از رسانه های گروهی در اطلاع رسانی به مردم، میانجی قراردادن هاشمی رفسنجانی برای اعمال فشار به مقامات قضایی و ولی فقیه و حتی تهدید آشکار به فراخواندن مردم و انجام تظاهرات گسترده مردمی برای آزادی کرباسچی پیوند دولت خاتمی با مردم را تحکیم کرد و به جناح تمامیت خواه نشان داد که فراموش نباید کرد که عدم شرکت گسترده مردم در انتخابات میان دوره ای که حذف کاندیداهای صاحب نام و مستقل توسط شورای نگهبان علت آن بود، جناح تمامیت خواه و مطبوعات نظیر رسالت و جمهوری اسلامی و کیهان را به این توهم کشانده بود که «افکار عمومی در ایران متغیر است» و رئیس جمهور جدید پایگاه خود در میان مردم را از دست داده است. اتفاقا یک جنبه مهم واقعه کرباسچی حضور گسترده افکار عمومی و تاثیر آن در صحنه سیاست ایران بود. با وجود درخواست محمد خاتمی از دفتر تحکیم وحدت دانشجویی که در اعتراض به عملکرد قوه قضاییه دست به تظاهرات گسترده نزنند، درگیریهای متعددی در دانشگاهها در دفاع از کرباسچی صورت گرفت و صدها مقاله، نامه و تفسیر در مطبوعات کشور در این زمینه به چاپ رسید. در روز آزادی کرباسچی گروههای زیادی از مردم با بوق و کرنا و روشن و خاموش کردن چراغ اتومبیل ها و پخش پوسترهای عکس شهردار تهران به صحنه آمده و ابراز خوشحالی می کردند. این برای بار نخست بود که افکار عمومی بطور فعال بجای تأیید اتهام کرباسچی در حقیقت قوه قضاییه را بر کرسی اتهام نشاند و پیکار گسترده علیه قوه قضاییه گسترش یافت. گروههایی از هنرمندان کشور نیز در پشتیبانی از شهردار به اقداماتی دست زدند. حمایت مجدد از رییس جمهور خاتمی و شهردار دستگیر شده تهران در این پیکار گسترده مسالمت آمیز بهم پیوند خورد. حسین مرعشی رهبر گروه اقلیت در مجلس که از طرفداران خاتمی است از مردم خواست از دولت منتخب خود حمایت کنند. فائزه هاشمی دخالت وزارت اطلاعات در پرونده کرباسچی را در مجلس مورد انتقاد جدی قرار داد.

یک جنبه دیگر واقعه کرباسچی گسترش دامنه تظاهرات سیاسی حزب الله به نماز جمعه تهران و اصفهان بود که هاشمی رفسنجانی و آیت الله طاهری در آنها به شدت به دفاع از کرباسچی پرداختند و با شعارهای حزب الله علیه کرباسچی روبرو شدند. آیت الله طاهری در نامه ای به رئیس جمهور خواهان پیگرد اخلاگران شد که موفق به تعطیلی کشیدن نماز جمعه اصفهان گردیدند. در نامه تاکید شده است که «این شیوه ها همان روشهای غلطی است که شکست خورده گان در انتخابات دوم خرداد می خواهند با آن جبران مافات کنند». یکی از جنبه های مهم بحران اخیر دخالت چند تن از آیت الله العظمی ها در آن بود. مکارم شیرازی، یوسف صانعی و موسوی اردبیلی در این رابطه به موضوع گیری صریح پرداختند.

واقعه کرباسچی بطور واضح کاهش دامنه نفوذ ولایت فقیه در جستجوی راه حل های سنتی در جمهوری اسلامی را که به شکل ماستمالی کردن اختلافات اساسی در گذشته اعمال می شد آشکار ساخت. کوششهای ولایت فقیه برای راداشتن سه قوه به همکاری و قربانی کردن کرباسچی در روزهای اول بحران به نتیجه نرسید. قوه قضاییه نه تنها نتوانست قصد خود در محاکمه کرباسچی و لطمه زدن به دولت خاتمی و اعمال قدرت خودکامه خود را تحقق بخشد، بلکه با موضعی بسیار ضعیف تر و بی اعتبارتر از گذشته این بحران را پشت سر گذاشت. بطوریکه صلاحیت و اعتبار شیخ یزدی رئیس قوه قضاییه حتی در میان جناح محافظه کار هم زیر سؤال رفت و در مقابل مواضع قانونگرایان در همه سطح جامعه از دولت گرفته تا افکار عمومی بیش از گذشته تقویت شد. در جریان واقعه کرباسچی جزئیات رفتار قوه قضاییه با متهمان بطور گسترده در افکار عمومی جامعه مطرح شد و رفتار غیرانسانی زندانبانان با زندانیان به شدت محکوم گشت.

پرسشها و مصاحبه های مطبوعاتی روشن کردن اذهان عمومی است، نه اثبات ادعایشان به مسئولان.

در یک کوشش دیگر ۵۰ تن از فعالان ملی - مذهبی و اعضای جنبش مسلمانان مبارز با ارسال نامه ای برای روزنامه جامعه، نظارت استصوابی شورای نگهبان را ناقض قانون اساسی و حق حاکمیت مردم دانسته اند. در این اطلاعیه آمده است: شورای نظارت حق نظارت استصوابی را به صورت حربه ای برای رد صلاحیت نامزدهای مخالف و منتقد و ناوابسته به جناح خاصی از حاکمیت به کار می برد.

۵۰ نفر از مدرسان دانشگاهها، نویسندگان و فرهنگیان در اعتراض به محکومیت سید ابوالفضل موسویان سردبیر فصل نامه «نامه مفید» نامه ای برای سید محمد خاتمی ارسال کردند. در بخشی از این نامه آمده است، آقای رئیس جمهور همانطور که مستحضر هستید در جریان حمله چندی پیش، آقای موسویان و عده ای دیگر از فضایی قم را بدون هیچ دلیلی بازداشت و چند روز بعد رها کردند. موسویان پس از رهایی، شرحی از رفتار خشن و غیرقانونی و اهانت هایی را که به او و حضرتعالی شده بود، طی نامه خصوصی برای آن جناب مرقوم داشت و متعاقب آن توسط دادرسی ویژه احضار و به جرم اشاعه و نشر اکاذیب به یک سال زندان محکوم شد. امضا کنندگان این نامه خواستار پاسخگویی دستگاه قضایی و دادرسی ویژه به رئیس جمهور و مردم شده اند.

انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران با انتشار بیانیه ای از دانشجویان و مردم خواست که با چشمانی باز سیر حوادث را دنبال کنند. در بیانیه آمده است که: آیا بعد از گذشت دو دهه از انقلاب اسلامی، حفاظت از قانون اساسی نیاز به زبان زور و خشونت دارد؟ آیا دستگاههای قانونی و نهادهای مسئول در کشور وجود ندارد که این گروههای مجهول الهویه با تفسیر خود از قانون اساسی و مستمسک قراردادن وصیت نامه امام خمینی و نام حزب الله خود را قیم دانسته و سعی در کوتاه کردن دست مردم از تعیین سرنوشتشان را دارند؟

در پی اعتراض گسترده جامعه مطبوعاتی به احضار خبرنگار سلام به قوه قضاییه بخاطر طرح سئوالی از رئیس قوه، ۱۹۴ روزنامه نگار با ارسال نامه ای به محمد یزدی پرسش خبرنگار سلام را از وی تکرار کردند. در نامه آمده است، ما دارای دیدگاهها و گرایشهای مختلف فکری هستیم که گاه مشترک و گاه متفاوت با دیگری است اما به اعتبار شخصیت حقوقی خود دارای ویژگیهای مشترک و کاملاً منطبق بر هم بر مبنای وظیفه شغلی خود هستیم از جمله اینکه به اقتضای وظیفه خود باید درباره رخدادهای کشور و نیز شبهات، سنولات و انتظارات مردم، از مسئولان کشور توضیح بخواهیم.

اعضای شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت انجمن های اسلامی دانشجویی در یک مصاحبه مطبوعاتی حمله نیروهای مهاجم به اجتماعات را به شدت محکوم کرده و خواهان دستگیری و مجازات آنها شدند. علیرضا طاهری یکی از اعضای این شورا تاکید کرد که: «جنبش دانشجویی خواهان تغییر گفتمان سیاسی و فرهنگی در جامعه است».

در یک چالش دیگر برای نخستین بار موافقین و مخالفین نظارت استصوابی شورای نگهبان در جنبش دانشجویی در یک پانل بحث آزاد در کانال ۵ سیمای جمهوری اسلامی با حضور معاون وزیر کشور به یک گفتگوی باز پرداختند. یکی از جنبه های برجسته این مناظره مخالفت کلیه افراد شرکت کننده در آن با هرگونه اقدام خشونت آمیز بود و جنبه دیگر نقش فعال مجری برنامه در زیر سؤال بردن حرکات و اقدامات خلاف قانون و تاکید بر تحمل پذیری و بردباری نسبت به دگراندیش بود. ظهور چند روزنامه جدید و پر سر و صدا نظیر روزنامه «فردا» و «جامعه» یکی دیگر از مظاهر تحرک جامعه مدنی در ایران است. روزنامه جامعه به سردبیری شمس الواعظین از همکاران دکتر سروش که هدف خود را حرفه ای عمل کردن اعلام کرد و قول داد در چهارچوب احترام به صاحبان آثار از مقاله، عکس و کاریکاتور تمام مندرجات شناسنامه، دار باشد با استقبال گسترده شهروندان ایرانی روبرو شد. این روزنامه توجه ویژه ای به چاپ آثار نویسندگان دگراندیش و زنان نشان میدهد.

نگاه شکسته روشنفکران

شماره ۸ نشریه نقطه که در خارج از کشور انتشار می یابد با چاپ ۱۶ مقاله درباره روشنفکر و روشنفکری این موضوع را محور این شماره خود قرار داده است. ترجمه بخش چهارم کتاب «نگاه شکسته» نوشته داریوش شایگان که توسط علیرضا مناف زاده انجام گرفته یکی از مقالات این شماره نشریه نقطه است که به مفهوم و جایگاه روشنفکر در ایران می پردازد. در اینجا تنها چند فراز کوتاه از این مقاله مفصل بازتاب می یابد. «ترجمه ها که اغلب بیرون از زمینه فرهنگی متن اصلی شان انجام گرفته اند، سرچشمه الهام نسلی از نویسندگان و روشنفکران بوده اند که خرده ریزهای معلومات از هم گسیخته را از این سو و آن سو برمیچینند و آنها را بی دلیل و بی هیچ مناسبتی برای مستقل ساختن ایده های خود بکار میبرند. از همین روست که به داوریهایی گزنده و نیشدار میپردازند و پیشهای فروگذاهند دارند و بجای

فعال شدن آکثرهای جامعه مدنی در ایران

در ماههای اخیر آکثرهای جامعه مدنی به شکل انواع نهادها، جوامع و شخصیهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی با پیش کشیدن مطالبه اجرای قانون و تاثیر گذاری فعال بر افکار عمومی از طریق رسانه های گروهی بطور محسوسی فعال شده اند. در اینجا تنها به ذکر برخی از این کوششها اکتفا میشود. جمعی از دانشجویان دانشکده خبر با انتشار بیانیه ای در مطبوعات کشور حمایت خود را از خبرنگار سلام که مورد توهین مقامات قضایی قرار گرفته بود را اعلام کردند. در بیانیه تاکید شده که برخورد با خبرنگار روزنامه سلام، توهین به کل جامعه مطبوعاتی و عزت و آزادی ایران اسلامی است. منظور نمایندگان نشریات از طرح

انتقاد و استدلال سنجیده و منطقی به لعن و نفرین دست می‌یازند. از سوی دیگر چون ترجمه‌ها بدون سیاستی یکپارچه و دیدی فراگیر انجام می‌گیرند، بلوکهای هماهنگی از دانش‌ها عرضه نمی‌کنند تا بتوانیم از این راه یک مکتب فکری را کم و بیش بشناسیم، بلکه رشته‌گسیخته‌ای از آگاهی‌های پراکنده به دست می‌دهند که در هیچ متن خاصی نمی‌گنجد و بجای آنکه خواننده را به حوزه مشخص رهنمون شوند، وی را در هزار توری علوم انسانی گمراه و سرگردان می‌کنند. این ترجمه‌ها، به‌روی هم، هرگز نمیتوانند طرح فلسفی جامعی بدست دهند که جریانهای فکری را در چهارچوب خودشان قرار داده باشند... در واقع روشنفکران ما بجای آنکه به شیوه اندیشه گران فرزانه در خلوت خود به فکر بپردازند مانند مجاهدان صلیبی در حال تاخت و تاز برای تسخیر آسیابهای بادی‌اند. روشنفکر بودن در دنیای ما یعنی ضدیت با قدرت حاکم. این ضدیت با توجه به اینکه رژیم‌ها سرکوبگر و خودکامه‌اند، هضم پذیر است. اما متأسفانه این ضدیت نیندیشیده و نابخواننده انجام می‌گیرد. ضدیتی که نه با تجزیه و تحلیل سنجش گرانه همراه است و نه با پیش رو نهادن مسئله بمنظور نیک نگرستن در چند و چون آن. مخالف سیزه جو درست مانند فرزندی که بر پدر یا مادرش بشورد بر قدرت حاکم می‌شورد، بی آنکه توجهی به بافت فرهنگی قدرت کرده باشد... ازسوی دیگر روشنفکران ایرانی آنتی تز نظام پادشاهی و به گونه‌ای سازماندهی، وابسته به آن نظام بودند. هر دو در پیکربندی واحدی جای داشتند. با واژگونی رژیم پیشین، روشنفکران هم‌ارز طبیعی و به عبارتی یار غارشان را که آنهمه از او نفرت داشتند از دست دادند. از آن پس صدای آنان در بیابان گم شد. رژیم جدید بیرون از تیورس آنان بود و به آنان اهمیتی نمی‌داد. از نظر حاکمان جدید همه روشنفکران پس‌مانده‌های رژیم پیشین یا بدتر از آن فتنه‌های بی‌فایده غرب بودند. همه این خطاهای دآوری که بصورت بهره‌روازانه ما از زندگی درآمده از آنروست که ذهن ما بسیار کهنسال است... روشنفکران ما به سختی میتوانند از تنگناهای فکری‌شان درآیند. برای آنان بسیار دشوار است که دست به پالایش اندیشه بزنند. شناخت باز و پویایی را بجای معرفت سنگ‌شده و ایستادگی بنشانند، ... در پناهگاه نیازی نیست که پاسخگوی کسی باشیم و خوشتر را توجیه کنیم. مارکسیستی که از مهلکه جان دربرده یا کمال میل در کشورهای اروپایی یا در آمریکا، یعنی در میان خدمتگزاران سرمایه داری متغیر پناه می‌جوید. و یا کسان بسیاری را می‌بینیم که سرمست از حوران فریبای سنت، تحصیلاتشان را در برکلی و هاروارد می‌کنند و بندرت در حوزه‌های علمیه قم و نجف آموزش می‌بینند. ولی هر کاری از ما سر بزند، معصومان سرزده‌است، زیرا ما مسئول نیستیم. مسئولیت از آن بزرگسالان کژراه و فاسد است و نه بی‌گناهان سرمدی که در باغ جاودانی ناخودآگاه مشغول بازی جاودانی‌اند.»

گفتگو با یک روحانی اهل سینما

در محافل سینمایی ایران چندی است که سخن از یک روحانی می‌رود که نه تنها شیفته سینماست و اغلب فیلمهای مهم گذشته و حال سینمای ایران و جهان را دیده و می‌بیند و درباره آنها با سوری وصف‌ناپذیر نظر می‌دهد، بلکه دوست بسیاری از اهل سینماست و با دایر کردن کانونهای فیلم ویژه طلاب و روحانیون در حوزه‌های علمیه قم و مشهد و نمایش آخرین فیلمهای روز جهان نقش مهمی در ارتباط هرچه سازنده‌تر مراکز دینی با سینما و هنر دارد. وی حجت‌الاسلام علی انصاحی نام دارد و دبیر سلسله هم‌اندیشی‌های دین از چشم سینما نیز هست. شماره ۲۱۲ نشریه فیلم چاپ تهران گفت و گوی جالب مفصلی با وی دارد. آقای حجت‌الاسلام انصاحی در ابتدای گفتگو یادآور میشود که زندگی وی به دو بخش تقسیم میشود: پیش از آشنایی با سینما و پس از آن. دوره اول که تا سال ۶۲ ادامه داشته زندگی مذهبی و فلسفی داشته که وی آنرا دوران «فترت» می‌نامد. دوره دوم زندگی وی که آنرا «معنای زندگی» می‌نامد با دیدن فیلم گوزن‌های کیمیایی شروع میشود. پاسخ‌های وی به سئوالات نشریه فیلم از زبان خودش چنین می‌شنویم:

«یادم هست آن جمله بهروز وثوقی را که می‌گوید: کی اومد آدمیت رو به ما گفت و ما آدم نشدیم؟» خیلی بر من تأثیر گذاشت. فکر کردم پرسش درستی است و میشود به آن پاسخ داد. از آن پس روزهای من به دو بخش تقسیم شده بود. زمانی که کار اداری‌ام را انجام میدادم و اصلاً برایم خوشایند نبود و مدام ساعت را نگاه می‌کردم تا زمان موعود برسد و پس از آن که خودم را در اتاقی حبس میکردم و فیلم‌های مختلفی را میدیدم و یادداشت برمی‌داشتم و گاه شام را ساعت پنج صبح می‌خوردم. زندگی‌ام شد سینما و فهمیدم که سینما آن گم‌شده‌ای است که میشود خود را در آن معنا کرد. مارگریت دوراس در مدراتو کانتاتیله می‌گوید: «چه سعادت بزرگی است که انسان حس کند تخیلی شبیه دیگران دارد.» و این عین سینماست. سینما به انسان حس یگانگی می‌دهد... ما در حوزه علمیه گروهی بودیم که بخاطر جستجوگری‌مان انگلیسی را در سطح خوبی فراگرفتیم و فیلمهای خارجی را به زبان اصلی می‌دیدیم. من اصلاً همیشه خلاف آب شنا کرده‌ام. ناتالیا کینزبرگ در فضیلت‌های ناچیز می‌گوید: «زندگی ناب، آن نیست که به میل عمل کنی، آن است که برخلاف میل عمل کنی.»... سینما اولین پنجره‌ای بود که مرا با دنیاهای دیگر آشنا کرد و

متأسفم که در ایران کمتر این اتفاق می‌افتد و همه به سینما که می‌رسند کرج می‌شوند. واقعیت این است که هر کس سینما به کاشم رسیده باشد، تشنه و تشنه‌تر میشود و همین تشنگی است که انسان را عمیق میکند. پس از آن در عرصه‌های ادبیات، نمایش، موسیقی و... هم تلاشهایی کردم و مثلاً پیانو هم یادگرفتم، گرچه کمتر سعی کردم آثار مطرح کنم، برای اینکه متأسفانه در جامعه ما تفکرآرتی هست که می‌تواند هر تلاشی را از جایگاه فرهنگی‌اش دور کند... یکی از مفاهیم بسیار بارز دین، عشق است که پایه بسیاری از فیلمهای خوب هم قرار گرفته و اساساً به نظر میرسد حلقه مفقوده تمدن ما در انتهای قرن بیستم است. اصلاً سینمای دهه ۹۰ به نظر من سینمای عشق و مناسبات پایدار انسانی است. مثلاً میلوش فورمن در فیلم مردم علیه لری فلینت از زمینه‌ای که به نظر نمی‌رسد پایگاهی برای عشق باشد نیز عشقی واقعی استخراج می‌کند... من حتی در بهرانهای سیاسی هم مناسبات انسانی را می‌گیرم. مثلاً فکر می‌کنم در حین یک کودتا تکلیف دو نفر که می‌خواهند ازدواج کنند چه میشود؟ یا کسی که به بچه‌اش قول داده او را به سینما ببرد باید چه کند؟ و فقط یاد گام معلق لک‌لک آنجلوپولوس می‌افتم که مرزی سیاسی عروس و داماد را از هم دور کرده اما امواج آب آنها را به هم نزدیک میکند، برای همین از هیچ نوع بحران سیاسی دل خوشی ندارم و دوست دارم همه در عین تضادها و اختلاف‌هایشان بتوانند در کمال بلوغ در کنار یکدیگر قرار بگیرند... معتقدم اگر سینمای کلاسیک را ندیده باشیم از فهم فیلمهای معاصر بازمی‌مانیم. اگر کارابلانکا را ندیده باشید، شکوه بی‌گناه را نخواهید فهمید. اگر فیلمهای وسترن را ندیده باشید، از تلمنا و لوبیز و آن چشم‌اندازهای طبیعی با شکوه لذت نخواهید برد. فیلمها و فیلم‌سازان بزرگ جهان برخلاف سینمای ما بطور تصادفی بوجود نمی‌آیند و در تدارک یک زنجیره متصل معنا میدهند. از گریفیث و ایزنشتاین تا فورود و هاکس و درایر و برگمان و روسیلمینی و فلینی و تروفو و دیگران. یادم هست مهر هفتم را که دیدم بقول برگمان دیگر از مرگ ترسیدم. یا توت فرنگی‌های وحشی واقعاً برایم تعیین کننده بود و همچنین روز خشم و کلام درایر...

سینمای ایران...

واقعیت اینست که سینمای ایران دولتی و تزریقی و پارانهای بوده و همیشه متکی بر رجه‌نمایی خود بوده و از چهارپایه بنیادین دانش، تکنیک، فرهنگ و هنر دورمانده و صادقانه بگویم تا این چهارپایه مینا را به شکلی بسیار جدی برای خود فراهم نکند، هیچگاه متکی بخود نخواهد شد... من با این عبارت «سینمای دینی» مشکل دارم. به نظر ترکیب بی‌معنایی است. ترجیح میدهم بگویم «سینما» در پرتو اندیشه دینی». مثل سینما در پرتو اندیشه اگزیستانسیالیستی یا مارکسیستی و غیره. فکر می‌کنم ترکیب «سینمای دینی» را باید از ذهن دور کرد. ما استالین نیستیم که بخوایم سینمای سوسیالیستی بسازیم یا موسولینی نیستیم که بخوایم بچه‌مان را معارفت سینمایی کنیم و دنبال سینمای فاشیستی باشیم... به نظر میرسد متدین‌های ما جملگی از سینما دورند و سینماگران ما از دین و متأسفانه برخی دین را مساوی با متدین‌هایی می‌شناختند، در حالی که چنین نیست و ساحت دین اساساً از متدین‌ها جداست. اظهارنظرهای غریبی می‌شنیدم. یکی می‌گفت سینما شیطان نفس است. یکی می‌گفت صد سال سینما پوچ بوده، دیگری فکر می‌کرد نمایش عشق یا خشونت در سینما، ضد ارزش است. بهر حال برای جلسات هم‌اندیشی دین از چشم سینما هم سراغ سینماگران رفتیم و هم کسانی که در معرفت دینی شاخص‌اند. در حوزه‌های علمیه قم و مشهد در کانون فیلم دایر کردیم و شروع کردیم به نمایش آثار برجسته تاریخ سینما، همراه با بحث و بررسی کامل و درست کردن فضایی مقدس که در آن بتوانیم شان و مرتبه حقیقی سینما را که تا آن زمان از چشم عموم روحانیون دورمانده بود، به آنها نشان دهیم. باید عرض کنم معجزه‌ای بود. تمام حیثیت طلبگی‌ام را به سینما گره زده بودم و انتظار هر راکشی را داشتم. براحتم ممکن بود مرا نپذیرند. اما خوشبختانه ماجرا آرام آرام در ذهن‌شان جایز کرد و الآن گاه خودشان تماس می‌گیرند و سفارش فیلم می‌دهند... بحث‌هایمان گاه تا چهار یا پنج صبح ادامه می‌یافت و دوستان که عموماً در سطوح بالای حوزی، فلسفه و اجتهاد هستند و بیشترشان تالیفاتی هم در این زمینه‌ها دارند، با عشق و علاقه تاب می‌آوردند و در بحث شرکت می‌کردند... در مرحله بعد نوبت به نمایش فیلمهای پرتحرک مانند نیکیتا و لیون رسید. بنابراین بتدریج با این روی سکه سینما هم آشنا شدند و الآن دیگر بطور دائم تماشاگر فیلمهای دهه ۹۰ هستند. در عین اینکه همچنان درباره وجهه مختلف سینما مشغول پژوهش و نوشتن مقاله‌اند: از قبیل عشق در سینما، نئورئالیسم در سینما، تئوری دینی فیلم، اکسپرسیونیسم در سینما، سینمای کیشلوفسکی، سینمای کیا رستی و... کار خطیر دیگر این بود که فکر کردم در محضر محترم اساتید حوزه‌ها و مراجع تقلید هم باب سینما را باز کنم و از فتاوی آنها در این زمینه کمک بگیرم که بطور کلی عرض کنم راکنش‌هایشان تا بحال بسیار مثبت و امیدوار کننده بود. و از همه هم تصویر برداری کرده‌ایم. آیتا الله بشیر زنجانی فرمودند بهترین تصاویر همه عمرم را توسط شما دیدم. آیتا الله وحید خراسانی که از علمای طراز اول حوزه هستند گفتند بسیار یادگرفتیم. آیتا الله مکارم شیرازی بسیار تأکید کردند که این کار را ادامه دهیم. آشیخ جواد تبریزی دیدگاه بسیار جالبی داشتند. ایشان گفتند اگر جوانها فیلم ببینند، گناه نمی‌کنند چون حس میکنند. همینطور که این فیلم شروع

شد و پایان یافت. زندگی ما هم آغاز و پایانی دارد. این تاویل به نظر من بسیار معنوی است.

دیدگاه‌های وزارت کشور درباره تشکیل احزاب و اجرای قانون

سید مصطفی تاج‌زاده معاونت سیاسی اجتماعی وزارت کشور در یک نشست مطبوعاتی به پرسشهای نشریه همشهری درباره عملکرد این وزارتخانه و برخی مسائل سیاسی روز پاسخ داد. نشریه همشهری در شماره ۱۴۷۲ خود دیدگاه‌های وزارت کشور درباره تشکیل احزاب، برخورد با فعالیتهای غیرقانونی گروههای فشار، راهکارهای ایجاد و تحقق جامعه مدنی و چگونگی پیشبرد مشارکت سیاسی مردم را بازتاب داد. آقای تاج‌زاده تاکید نمود که مهمترین پیام حضور کم سابقه مردم در انتخابات دوم خرداد و رای کم نظیر آنان به آقای خاتمی ضرورت تغییر و تحول در برخی سیاستها و مدیریت‌ها برپایه در بخشهای فرهنگی و سیاسی بود. وقتی آقای نوری بعنوان وزیر کشور رای گرفت بنای کار این بود که استانداردهایی انتخاب شوند که با دیدگاههای دولت و برنامه‌های آقای خاتمی هماهنگ باشند و در صدد اجرای آنها برآیند. طبیعی بود که در این پست نمیتوانستیم از کسانی استفاده کنیم که اعتقاد عمیقی به این برنامه‌ها نداشتند. به اعتقاد وزارت کشور مشارکت سیاسی امتیازی نیست که دولت به شهروند بدهد بلکه مشارکت حق شهروند محسوب میشود و او میتواند برای استیفای حقوق خود با روشهای مختلف حرکت کند. از آنجا که مشارکت مردم در فرآیندهای تصمیم‌گیری کلان و سهمین شدن در قدرت و بدست‌گیری سرنوشتشان است، اگر در قالبهای مختلف و بصورت جمعی صورت گیرد مسلماً اثرات عمیق‌تری بر جای خواهد گذاشت. البته در جامعه ما نهادهای سنتی وجود دارند که بخشهایی از مشارکت سیاسی جامعه از طریق آنها صورت می‌گیرد مانند شرکت در نمازهای سیاسی - عبادی جمعه، انتخابات، راهپیمایی‌ها و... دولت معتقد است این نهادهای سنتی در عین اینکه مفید و موثر هستند و نیز ضروری، اما بطور کامل پاسخگوی مشارکت سیاسی مردم برپایه نخبگان و فرهیختگان نیستند. به همین دلیل ما در کنار اینها به دنبال راهکارهای دیگری هستیم که بتوانیم در گسترش و تعمیق امر مشارکت سیاسی مردم پیش برویم... ما معتقدیم که در کنار نهادهای سابق‌الذکر باید قانون شوراها اجرا شود که مهمترین مجاری مشارکت مردم در سرنوشت خودشان است. همچنین وزارت کشور در خصوص تقویت نهادهای مدنی و گسترش نظام حزبی و حمایت از آنها هم معتقد به انجام اقداماتی از قبیل اعمال تغییر در بعضی از قوانین و تشویق مردم به ایجاد تشکلهای گوناگون است.

معاون وزیر کشور دلایل عدم علاقمندی افراد سیاسی به تشکیل حزب در ایران را علل تاریخی، فرهنگی و سیاسی و حقوقی می‌داند و تاکید می‌کند که بر خلاف بسیاری کشورها در ایران اسلامی تناسب منطقی بین نظام پارلمانی و نظام حزبی وجود ندارد... در زمینه تحزب تا بحال هیچ اقدامی تریجیحی و تشویقی صورت نگرفته است. ما باید بتوانیم از نظر حقوقی نسبتی میان نظام حزبی و نظام انتخاباتی کشور برقرار کنیم و این امر مستلزم مشارکت همه گروهها و همه گرایشهای سیاسی کشور در این زمینه است. وزارت کشور معتقد است یکی از بهترین کانونهایی که میتواند جوانان را بخود جلب کند و ضمن استفاده از توان و ابتکار و اندیشه آنان، این قشر را آموزش دهد، احزاب هستند. همچنین باید توجه داشته باشیم که امنیت جامعه در گرو سیاسی شدن جامعه، جوانان و اقشار مختلف است و آنان را از بخشی‌نگری و اندک‌بینی می‌رهانند و کلان‌فکری را به جوانان که در آینده مسئولیت اداره کشور را برعهده خواهند گرفت، خواهد آموخت.

اله کرم:

«خردگرایی برای تداوم حکومت مناسب نیست»

حسین ا. الله کرم چهره برجسته گروه انصار حزب الله در هشتمین همایش معنوی، سیاسی حزب الله ضمن انتقاد از طراحان جامعه مدنی و اعتراض کنندگان به عملکرد شورای نگهبان، آنان را افرادی به دور از معنویت، وابسته و دلمشغول به دنیا توصیف کرد. وی گفت: بعنوان مثال، سنجایی یکی از افراد جبهه ملی بود که در جوانی تفکر انقلابی داشت هرچه زمان گذشت، تفکری سازشکارتر پیدا کرد و دلیل آن بی‌بهره ماندن از معنویت و وابستگی بدنیاست. مثال دیگر استالین است که در آغاز انقلابی پابستی و پابره‌ن بود اما وقتی به قدرت رسید، کازهایی بسیار ساخت و علاقه بسیار وی به خوردن صبحانه‌های مفصل مشهور است. الله کرم افزود: همین برادران دانشجوی خودمان، زمانی که از دیوار لانه جاسوسی بالا رفتند و شهید شدند اما

باقیمانده آنان رفته رفته به دنیا آلوده شدند و از معنویت دور ماندند و روحیه سازشگری پیدا کردند. اینجاست که رسیدن به جامعه مدنی هدف میشود. جامعه‌ای که محور آن قانون و قانونمداری است. در حالیکه محور جامعه اسلامی، ولی و نبی است. اصل جامعه مدنی که اکنون مطرح میشود از غرب گرفته شده است. امروز عده‌ای با قانون اساسی به جنگ این قانون می‌روند و به واسطه قانون علیه قانون عمل میکنند. مانند معاویه که قرآن بر سر نیزه کرد. امروز هم شاهد بر سر نیزه کردن قانون هستیم. ری ادامه داد: این افراد هر جا به قانونی می‌رسند که مخالفشان است، آنرا لغو می‌کنند و هر زمان که قرار میشود آزادی تصریح شده در قانون اساسی اجرا شود، عده‌ای در اولین گام بر ارزشها و در دومین گام بر نهادهای قانونی و انقلابی مرتبط با ولایت فقیه حمله میکنند. الله کرم در اعتراض به مخالفان نظارت استصوابی گفت: چطور وقتی اختیارات را به دست یک عده افراد مجتهد، متقی و سالم به نام شورای نگهبان بسپاریم، فنانیک می‌شویم ولی اگر اختیارات را به دست عده‌ای که با تبلیغات خود به نفسانیت ما تلنگر می‌زنند، بد هستیم. آنگاه صاحب عقلانیت و خردگرا هستیم. اگر خردگرایی برای تداوم یک حکومت خوب بود امروز رئیس‌جمهور آمریکا فردی فاسد از کار در نمی‌آمد که به ناموس مردم تجاوز کند. اگر نظارت نباشد افراد فاسد با تبلیغات رای می‌آورند. وی در پایان گفت: هر که با ولایت مخالفت کند با توحید مخالفت کرده و حزب الله نمی‌گذارد پرچمی که پس از ۱۴۰۰ سال بنام ولایت افراشته شده، پایین بیاید.

از سوی دیگر الله کرم در میز گردی در تبریز با عنوان جامعه مدنی در اسلام شرکت کرد و از جمله یادآور شد که: جامعه مدنی در اسلام همان ایدئولوژی سوسیالیستهای خلف‌پرست است. همان خودباختگانی که یک روز برای مبارزه، ایدئولوژی مارکسیسم را انتخاب کردند و امروز جامعه مدنی را برای خود شعار قرار داده‌اند تا برای اداره جامعه دمکراسی غربی را داشته باشند. وی جامعه مدنی را روی دیگر جامعه شاهنشاهی خواند و تاکید کرد این ایده بستر تسلط جامعه سرمایه داری بر سرنوشت این ملت مظلوم است.

دیدگاه عبدالکریم سروش درباره جامعه مدنی

شریه جامعه که در هر شماره خود با یکی از شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی ایران به گفتگو می‌نشیند در شماره ۲۵ خود به سراغ یک همکار خود که از دست‌اندرکاران این نشریه در تهران است یعنی عبدالکریم سروش رفته و نظر وی درباره جامعه مدنی را جویا شده است. دکتر سروش درباره ویژگیهای جامعه مدنی معتقد است که: جامعه مدنی در مقابل جامعه بدوی قرار می‌گیرد و جامعه انسان پوشیده است در مقابل جامعه برهنه. در جامعه بدوی وحشت عریان و رها داریم و در جامعه استبدادی وحشت مودب و مفید و در جامعه مدنی انسانیت منضبط و قانونمند. خودخواهی و خودسری آدمی گاهی به جبر سرکوفته میشود و گاه به اختیار، و در جامعه مدنی آدمیان به اختیار خواهش‌ها و آزادیهایشان را به هیأتی از برگزیدگان محول میکنند تا آنان در حدود قانون بدان خواسته‌ها و آزادیها تحقق بخشند. لذا نظم و قانون زندان با نظم و قانون جامعه مدنی مختار، تفاوت ماهوی دارد. در هر دو جا قانون و قانونمندی هست اما اولی به اضطراب و در دومی با اختیار و صرف تکیه بر قانون‌مداری ملاک میز جامعه مدنی از دیگر جوامع نیست. سیاست در اولی به معنی تادیب است و در دومی به معنی مدیریت. با این همه، گرچه در جامعه مدنی وحشیت عریان و طبیعی به دور افکنده میشود، اما کثرت و تنوع طبیعی آدمیان مقبول و محترم شمرده میشود. این کثرت نه فقط کثرت ماده که کثرت صورتهای بدنی است که آدمیان بر ماده نخستین خود میپوشانند. دین یکی از جامعه‌ها و صورتهاست که آدمی به تن میکند و از عریانی به درمیآید و لذا دینداری از مذاهب مدنیت و تمدن است. دکتر سروش درباره موانع جامعه مدنی می‌نویسد: موانع ایجاد جامعه مدنی را به دو دسته معرفتی و علّی (اقتصادی، اجتماعی، تاریخی) میتوان تقسیم کرد. رویکرد عاطفی (نه عقلی) به دین و ناآماده بودن برای هضم کثرت و عدم اطلاع صحیح از حقوق انسان و معنای آزادی و عدالت و قانون و طبیعی ندیدن جامعه از جمله موانع دلیلی آنند... مدرنیته با سعی بر انکار و امحای کثرت و با فریه کردن دولت و حکومت، جامعه مدنی را در تنگنا نهاد و اینک ناقدان مدرنیته با تکیه بر کثرت و توصیه به کوچک کردن دولت، پرو بال مدنیت را می‌گشایند. اما این مدنیت مرغی است که جز در هوایی آکنده از عطر ضوابط اخلاقی پرواز نمی‌کند. تصرف دولت رقیق میشود اما در عوض تعهد به اصول و ارزشها در جامعه غلیظ‌تر میشود و پای‌بنای خودجوش به سنن و قوانین و اخلاق جای‌تحمیل و تادیب از بیرون را می‌گیرد. و بدین ترتیب مدنیت ماقبل دمکراسی (پردمکراتیک) جای خود را به مدنیت بعد از دمکراسی (پست‌دمکراتیک) میدهد و دست دولت در ظلم کردن بسته میشود تا جا برای بسط خودجوش عدالت در جامعه باز شود.

گزارش کنگره چهارم حزب دمکراتیک مردم ایران

چهارمین کنگره حزب دمکراتیک مردم ایران از تاریخ ۲۱ تا ۲۴ اسفند ۱۳۷۶ برابر با ۱۲ تا ۱۵ مارس ۱۹۹۸ برگزار گشت. کنگره چهارم وظایف متعددی در دستور کار خود قرار داده بود اما در موضوع در مرکز توجه آن قرار داشت:

اول: بررسی، اصلاح و تصویب نهایی سند پایه‌ای اندیشه و عمل حزب دوم: تدوین مشی سیاسی حزب در شرایط جدید کشور

این دو موضوع محور اساسی مباحث و تصمیمات کنگره چهارم بود و بخش اعظم وقت کنگره و کمیسیون کار را بخود اختصاص داد. از این دیدگاه کنگره چهارم به لحاظ کیفیت مباحث و کوشش در راه بیان هویت و سیمای فکری بینشی و سیاسی چپ اصلاح طلب ایران و نیز چگونگی درک یک رشته مفاهیم کلیدی و بویژه نحوه انطباق این مفاهیم با جامعه ایرانی، اهمیت ویژه‌ای داشت.

درباره این دو محور و نیز دیگر مسائل در دستور کار کنگره چهارم، به ترتیب و اختصار میتوان چنین اشاره کرد:

۱- کنگره چهارم موضوع جمع بندی بیش از یک دهه چالش فکری جنبش ما در راه تدوین مبانی فکری و ارزشهای پایه‌ای چپ اصلاح طلب و آزادخواه را که بایستی شالوده‌الگری حرکت ما و مبتنی اولویت‌های برنامه‌ای و استراتژیک حزب باشد، در دستور کار خود داشت. حزب دمکراتیک مردم ایران در همان سالهای نخستین پیدایش، با تاکید بر غیرایدئولوژیک بودن این حرکت و مفاهیمی چون آزادی، دمکراسی، پلورالیسم، جمهوری لاتینیک، عدم تمرکز در شیوه کشورداری، جامعه مدنی و عدالت اجتماعی و تامین فرصت و امکانات برابر برای همه شهروندان و نیز وحدت در تنوع، در مناسبات درونی، سنگ بنای تکامل بعدی حرکت خود را پی ریخته بود. اما آنچه که نه فقط از دیدگاه مشی و تاکتیک سیاسی، بلکه از منظر الگوی تحول سیاسی جامعه ایران بایستی شالوده اندیشه و درک ما را شفاف تر می کرد، تعمیم و نهادی کردن اندیشه پیکار تدریجی و مسالمت آمیز در سرتاسر سیستم نظری، سیاسی و عملی حزب بود. مباحث کنگره چهارم و مصوبات آن از دیدگاه بیان تئوریک، ارزشی و سیاسی تفکر اصلاح طلبانه و تدریجی، در سیستم فکری حزب دمکراتیک مردم اهمیت سیاسی داشت. کنگره چهارم با بحث گسترده و اصلاحات لازم محصول کار خود را در سند «حزب دمکراتیک مردم ایران چه می گوید و چه می خواهد» تدوین و به هم میهنان عرضه میکند. در سرنوشت این سند کوشش شده است که تلقی حزب دمکراتیک مردم ایران درباره برخی مسائل کلیدی مربوط به انسان و انسان گرایی، جامعه، رابطه این دو و درک ما از سیاست فرمولبندی شود. این موضوعات بخشی از مباحث کنگره ما را تشکیل میداد. از دیدگاه کیفیت بحث‌ها و تکامل فکری و سیاسی میتوان کنگره چهارم حزب دمکراتیک مردم ایران را گامی بزرگ در راه به فرجام رساندن روند بیش از یک دهه چالش فکری در راه دستیابی به مبانی نظری دمکراتیک و اصلاح طلبانه در جنبش چپ ایران دانست. یک تاکید اساسی مباحث و مصوبات کنگره، بر هویت چپ حزب دمکراتیک مردم ایران در سمت گیریهایی بنیادی، جایگاه طبقاتی و مضمون پیکارهای اجتماعی آن بود. هویت چپ حزب دمکراتیک مردم ایران بدین مفهوم خواهد بود که کوشش خواهد کرد در پیکار روزمره خود از موضوعی مدرن، اصلاح طلبانه و منطقی بر نیازها و آگاهی ملی جامعه ایران و تاکید بر هویت ملی به صحنه سیاست ایران بنگرد و همزمان در راه دفاع از منافع مزدبگیران ایرانی، تساوی حقوق زنان با مردان و مطالبات جوانان ایران پیکار کند. سند «حزب دمکراتیک مردم ایران چه می گوید و چه می خواهد» در همه عرصه های آرمانی، بینشی و استراتژیک با تاکید بر هویت چپ، اصلاح طلبانه و مبتنی بر ایران دوستی تدوین شده است.

۲- تدوین مشی سیاسی حزب در شرایط جدید کشور، دیگر موضوع بسیار مهم و حساس کنگره چهارم بود. ارزیابی همه جانبه از رویداد دوم خرداد و نیز پی ریزی مشی سیاسی ما در انطباق عملی با مشی پیکار مسالمت آمیز و تدریجی، چکیده این بخش از کار کنگره را تشکیل میداد. بر این اساس کنگره کوشش کرد سیاست ما در قبال ولایت فقیه از یکسو و دولت خاتمی از سوی دیگر و همچنین مهم ترین وظایف ما در شرایط کنونی را روشن کند. بحث و بررسی در محورهای نامبرده، در کنگره و نیز کمیسیون ویژه‌ای ادامه یافت و بخش مهمی از وقت و انرژی شرکت کنندگان کنگره را به خود جلب کرد. کمیسیون کار روشن تر کردن موارد مورد ابهام یا مورد اختلاف را پی گرفت. میتوان گفت که در اکثر موارد کمیسیون از طریق بحث و دستیابی به فرمولهای قابل قبول برای کنگره کار خود را پیش برد. نتایج این بحث‌ها در قطعنامه ویژه درباره اوضاع سیاسی کنونی ایران انعکاس یافته است که در همین شماره راه آزادی چاپ شده است. مجموعه اسناد کنگره چهارم برای اطلاع عموم بطور جداگانه انتشار می یابد.

۳- علاوه بر دو محور فوق، کنگره چهارم به ضرورت تحرک جدی نیروهای سیاسی آزادخواه و اصلاح طلب تاکید ورزید. اگر دوم خرداد پایان یک دوران و سرآغاز مرحله جدیدی از پیکار مردم برای آزادی و مردم سالاری در ایران بود، چرا نیروهای سیاسی که سالهاست در راه هموار کردن چنین الگویی در تحول سیاسی ایران در فکر و عمل می کوشند، نباید با یک تحرک سیاسی جدید به دوران تازه‌ای از پیکار سیاسی گام گذارند؟ کنگره چهارم تاکید کرد که در شرایط کنونی ایران و دورنمای آن برخورداری از درک و فرهنگ سیاسی پیکار تدریجی و گام به گام از اهمیت فکری و عملی بی نظیری برخوردار است. اصلاح طلبان ایرانی با گرایش دمکراتیک که در سالهای اخیر گام به گام ارزشهای فکری، سیاسی و فرهنگ سیاسی خود را در نظر و عمل شکل داده‌اند، اکنون باید بتوانند به نیازهای تحولات شتابان ایران پاسخ دهند. کنگره کوششهایی را که بر اثر گذاری فعال بر روی مسائل و رویدادهای پرشتاب ایران متمرکز باشد مورد توجه قرار داد. یاری رساندن به شکل گیری حرکتی که بسیاری از شخصیت‌ها و نخبگان فکری آزادخواه طرفدار تغییر و تحولات سیاسی تدریجی و مسالمت آمیز بدان دل بسته‌اند، نیز مورد حمایت جدی کنگره قرار گرفت. کنگره به گسترش پروژه‌های میان سازمان جمهوری خواهان ملی ایران و حزب دمکراتیک مردم ایران که در عمده ترین مسائل حیات سیاست ایران داری سازگاری و همسویی فکری هستند، اهمیت جدی قائل گردید. دیگر موارد مورد تاکید کنگره چهارم درباره سیاستهای ائتلافی از این قرار است:

کنگره احیای شورای همکاری سه سازمان جمهوری خواهان ملی ایران، سازمان اکثریت و حزب دمکراتیک مردم ایران و کوشش برای فعال کردن و گسترش آنرا مورد تاکید جدی قرار داد.

۴- کنگره از همه ابتکارات دیگر بر مبنای همکاری افراد و شخصیتهای سیاسی که در سمت و سوی سیاست کلی تدوین شده در کنگره باشد حمایت میکند و به شورای مرکزی ماموریت داد که در این زمینه قدمهای مشخصی بردارد.

۵- کنگره چهارم خاطره رفیق فریدون آذرین را که از بنیانگذاران حزب دمکراتیک مردم ایران و از آزادخواهان پرآوازه و قدیمی کشور ما بود، گرامی داشت. زنده یاد آذرین که در آستانه برگزاری کنگره از میان ما رفت، در کنگره‌های پیشین همواره بعنوان پیشکسوت با سخنان گرم و پیکارجویانه افتتاحی خود با کار ما حرارت و روحیه می بخشید. هیات رئیسه کنگره از رفیق بابک امیرخسروی خواهش کرد که با وجود تالم روحی رشته کلام را در بزرگداشت خاطره آذرین بدست گیرد. سخنرانی کوتاه اما بسیار عمیق و پراحساس رفیق امیرخسروی درباره شخصیت و آرمانهای رفیق آذرین و آخرین روزهای زندگی آن فقید، شرکت کنندگان کنگره را تحت تاثیر جدی قرار داد. کنگره با انتشار پیامی، اندوه ژرف اعضای حزب دمکراتیک مردم ایران از جای خالی فریدون آذرین در صفوف حزب و نهضت آزادخواهانه ایران را اعلام کرد.

۶- کنگره گزارش امور مربوط به نشریه راه آزادی، امور مالی و تشکیلات را شنید و درباره هر یک از آنها به بررسی و تصمیم گیریهای لازم پرداخت. کنگره با تقدیر از زحمات رفقای دست اندرکار سردبیری و فنی نشریه، اصلاحات پیشنهادی درباره ترکیب و محل تازه هیئت تحریریه و از جمله تعیین سردبیر جدید راه آزادی، توسط شورای مرکزی و نیز تغییرات مربوط به کادر و امور فنی آن را پذیرفت.

گزارش مالی که به شرح وضعیت مالی حزب و واحدهای مختلف پرداخته بود مورد توجه کنگره قرار گرفت. مقرر گردید که شورای مرکزی پیشنهادات مطرح شده را مورد رسیدگی و در موارد لازم تصمیم گیری کند.

درباره سیاست های تشکیلاتی حزب، کنگره چهارم مسائل و دیدگاههای موجود را مورد بحث و رسیدگی قرار داد.

۷- کنگره چهارم، در پایان، شورای مرکزی جدید را انتخاب کرد. این شورا در ادامه همان نشست کنگره بلافاصله اعضا هیئت اجراییه را برگزید.

کنگره چهارم حزب دمکراتیک مردم ایران کوشش کرد که در حد توان با کار فشرده به نیازهای فکری، بینشی و سیاسی چپ اصلاح طلب ایران پاسخ دهد و به سهم خود در کنار دیگر آکثروهای سیاسی رو به رشد جامعه مدنی ایران ایفای نقش نماید. با همین امید، کنگره چهارم اسناد خود را تدوین و به هم میهنان و نیروهای سیاسی ایران عرضه میکند.

درباره اوضاع سیاسی کنونی ایران و وظایف مبرم ما در قبال آن

مردم ایران در دوم خرداد با هوشمندی قابل تحسینی در صحنه سیاسی کشور حضور یافتند و بلوغ سیاسی خود را که به یهای سنگینی بدست آمده است، نشان دادند. میلیون‌ها زن و مرد، بار دیگر در نهم آذر ماه به بهانه پیروزی تیم ملی فوتبال ایران، خودانگیخته به خیابان‌ها ریختند، به جشن و پایکوبی پرداختند و با فریاد ایران ایران، شعور جمعی و افکار عمومی را، به گونه هویت و هستی جدا از دستگاه حاکم، به جهانیان عرضه کردند.

۳۰۱ - حرکت مردم در دوم خرداد، جنبشی مسالمت‌آمیز برای آزادی، با استفاده از اهرم صندوق‌های رای برای اعلام مواضع سیاسی و طرح خواست‌ها و نیازهای جامعه در جامه حمایت از برنامه انتخاباتی محمد خاتمی بود. مشارکت بسیار گسترده و پرشور مردم در انتخابات و پیروزی آنان نشان داد که در صورت شرکت وسیع مردم در صحنه سیاسی و اجتماعی کشور، عقب‌نشاندن مسالمت‌آمیز و تدریجی نیروهای ضد مردمی و انحصارطلب در جمهوری اسلامی شدنی است.

حزب دموکراتیک مردم ایران که سال‌هاست در ترویج مثنی سیاسی مسالمت‌آمیز برای آزادی و مردم‌سالاری تلاش می‌ورزد، تجربه دوم خرداد و رویدادهای بعدی را پشتوانه سیاسی و واقعی مهمی برای منش سیاسی خود می‌بیند و بر ضرورت پی‌گیری آن تا پیروزی کامل پای می‌نهد. وظیفه مبرم و مستمر ما، تلاش در جهت تداوم حضور آگاهانه مردم در صحنه سیاسی و اجتماعی کشور و رشد آگاهی و متشکل کردن آنهاست.

۴۰۱ - رویداد بزرگ دوم خرداد تناقض میان نظریه ولایت فقیه (مغایر با حاکمیت ملت) را، با پذیرش اصل برگزاری انتخابات (ابراز اعمال حاکمیت ملت)، که در قانون اساسی جمهوری اسلامی نهفته است، به بارزترین شکل به نمایش گذاشت.

دو پاره ناهمساز و تناقض‌آمیز «جمهوریت - ولایت فقیه»، با تشکیل جمهوری اسلامی پا به هستی گذاشت و برآیند تناسب و آرایش نیروها و حاصل تقابل مولفه‌ها و بخشهای اصلی نیروهای حاکم در فردای پیروزی انقلاب بود. طی ۱۹ سال، هیچ‌گاه پیکار برای پاسداری از قطب جمهوریت در برابر فشارها و تجاوزات قطب دیگر و طرفداران «ولایت مطلقه فقیه» خاموش نگردید. اینک با رویداد دوم خرداد، پویندگان این راه جان تازه‌ای گرفته و موفقیت چشم‌گیری بدست آورده‌اند. اما پیشرفت بعدی و فرجام این نبرد در گرو پیکار نیروهای سیاسی آزادی‌خواه درون و بیرون مدار حاکمیت، به عبارت دیگر مردم ایران است.

بی‌گمان رویداد دوم خرداد ۱۳۷۶، بزرگترین حرکت یکپارچه و سرنوشت‌ساز ملت ایران پس از انقلاب بهمن ۵۷ بود. دوم خرداد، پایان بخش یک دوران و سرآغاز مرحله تازه‌ای از پیکار مردم برای آزادی و مردم‌سالاری بود. مردم ایران در آن روز، با صدای رسا این پیام را به گوش زمامداران جمهوری اسلامی رساندند که بازیچه نیستند، هویت دارند و می‌باید به حساب آیند و عزم دارند سرنوشت خویش را خود بدست بگیرند. جنبش دوم خرداد، فریاد اعتراض عمومی به وضع موجود، به دشواری‌های زندگی و علیه یکه‌تازی‌ها و زورگونی‌ها بود. این حرکت نمایش رویگردانی و سرخوردگی مردم از حکومت گران و بی‌ان اراده آنها برای آزادی و زندگی بهتر و تغییر و تحول بود.

۱ - عمده‌ترین نکاتی که رویداد دوم خرداد بنمایش گذاشت؟

۱۰۱ - مهم‌ترین نکته، شکست بارز سیاست و عملکردهای رژیم حاکم در نمونه حکومت اسلامی در همه ابعاد و زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و ایدئولوژیک بود. گواه آن، شکست سخت ناطق نوری رئیس مجلس شورای اسلامی است که نامزد مشترک و مورد حمایت علنی مقامات و نهادهای کشوری، مذهبی و نظامی، و برخوردار از پشتیبانی ضمنی و نیمه آشکار اما مسلم رهبر نظام بود. مردم ایران با موضوع‌گیری خود، بانگ بی‌اعتباری گردانندگان اصلی نظام و بیهودگی سیاست‌های رژیم جمهوری اسلامی را، با وجود ۱۰ سال تبلیغ و تلاش شبانه‌روزی برای القاء ایدئولوژی ولایت فقیه، به گوش جهانیان رساندند. نشانه روشن این گفته حضور گسترده و نقش بسیار فعال نوجوانان، یعنی نسل بارآمده در جمهوری اسلامی در به پیروزی رساندن مردم در آن روز تاریخی است.

۲۰۱ - نکته مهم دیگر شرکت گسترده مردم در انتخابات با عزم دخالت در سرنوشت خود بود. اگر در گذشته روحانیون حاکم می‌توانستند با تحریک احساسات مذهبی توده‌های مردم و با وعده‌های بی‌پایه آنان را در جهت اهداف خویش به میدان بکشند، اینک پس از گذشت بیست سال از انقلاب و تجارب تلخ بسیار، مردم برای تحقق شعارهای ملموس چون تسامح و بازشدن فضای سیاسی و ایجاد جامعه مدنی پا به میدان گذاشته‌اند.

بی‌دلیل نیست که به‌ویژه جوانان و زنان در این انتخابات شرکت بسیار فعال داشتند. در نظام جمهوری اسلامی این بخش از جامعه متحمل بیشترین فشارها و کمبودها بوده و کم‌ترین امکان را برای دخالت در سرنوشت خویش داشته است. ویژگی برجسته این جنبش، حرکت مردم بر مبنای نیازها و تجارب شخصی و اجتماعی خویش و در حساسیت مردم بر سرنوشت کشور بود.

۲ - مضمون حرکت مردم در دوم خرداد

بنا بر آنچه آمد، با آنکه سمت گیری حرکت مردم در دوم خرداد، به طور عینی در تقابل با «قانونمندی» های نظام مبتنی بر ولایت فقیه بود، با این حال اساسا اقدامی مستقیم و رودر رو برای طرد و الغاء آن نبود. علت آن را میتوان در ترکیب و توان نیروهای محرکه و درگیر این جنبش، سطح آگاهی عمومی و امید مردم به دگرگونی در چارچوب جمهوری اسلامی و به طور کلی در فقدان پیش شرط های عینی و ذهنی لازم برای طرح چنین خواستی، پی جویی کرد. بی گمان در میان بیست و چند میلیون نفری که به محمد خاتمی رای دادند، میلیون ها نفر با نیت و انگیزه نفی نظام ولایت فقیه به این جنبش پیوستند. این ها طیف های نیروهای خارج از مدار حاکمیت اند. در عین حال میلیون ها نفر دیگر در برابر ناطق نوری، که نماد واپسگرایی و سرکوب و اختناق بیشتر بود، به محمد خاتمی رای دادند: فردی با منشی مداراجویانه و با برنامه انتخاباتی در راستای آزادی و فضای باز سیاسی. به عبارت دیگر در چارچوب جمهوری اسلامی دست به انتخاب ممکن زدند. محمد خاتمی بدون پشتیبانی فعال و تدارکات و تبلیغات روحانیون مبارز، جناح کارگزاران سازندگی و مشارکت و همکاری گسترده انجمن های اسلامی دانشجویان، معلمان، روشنفکران و تشکل های بیشمار اسلامی دیگر، نمیتوانست به آسانی به شهرها و مناطق دور و نزدیک کشور سفر کند و خود و برنامه اش را به مردم بشناساند و نیروهای فشار و اخلاکگر «حزب الهی» را خنثی سازد.

این نیروها و شخص محمد خاتمی، که پیوسته بر حاکمیت ملت تاکید می ورزند و خود و زمامداران را خادم ملت می شمارند نه بالاسر و قیم آنها، آشکارا برداشت و دیدگاه متفاوتی از «ولایت فقیه» ارائه می دهند. اما در عین حال خود را در برابر قانون اساسی و مبانی جمهوری اسلامی که اصل «ولایت فقیه» را نیز دربرمی گیرد، معتقد میدانند. روی کار آمدن محمد خاتمی با تمام اهمیت و برد سیاسی آن، پدیده ای در خارج از نظام جمهوری اسلامی نیست. بی توجهی به این واقعیت در مناسبات ما در قبال حکومت محمد خاتمی، میتواند هویت چپ آزادی خواه را تیره و مخدوش سازد و آن را از ایفای نقش واقعی بازدارد. تمام درایت و فرزاندگی چپ آزادی خواه در تدوین سیاست، توجه به تفاوت ها و تشخیص اولویت های لحظه است.

۳ - مبرم ترین و مهم ترین مسائل روز کدامند؟

در شرایط فضای نسبتا باز اما شکننده کنونی، مبرم ترین مساله در برابر آزادی خواهان ایران، تحقق وعده های انتخاباتی محمد خاتمی در زمینه برقراری آزادیها و جامعه مدنی، حکومت قانون، تشکیل احزاب و سندیکاها و دیگر نهادهای صنفی - فرهنگی، برگزاری دمکراتیک انتخابات شوراهای محلی و ایالتی، به گونه پیش شرط های یک انتخابات آزاد برای دوره ششم مجلس شورای اسلامی است. هر قدمی که در راه آزادی، قانونیت، کوتاه کردن دست گروه های فشار و اخلاک گر، بهبود و عادی سازی روابط سیاسی ایران با کشورهای همجوار و دوردست برداشته شود؛ هر پیروزی که مردم در مقابله با یکه تازی های قوه قضائیه و شورای نگهبان، یا در انتخابات شوراهای و مجلس شورای اسلامی بدست آورند؛ در یک کلمه، هر قدر پایه های حاکمیت ملت استوارتر گردد و جامعه مدنی به واقعیت بپیوندد و پویاتر شود، به همان اندازه پایه های تخت «ولایت مطلقه فقیه» سست تر شده و روند تدریجی روبه زوال آن شتاب بیشتری خواهد گرفت.

با آنکه مضمون برنامه و درک محمد خاتمی و جناح او از آزادی و برخی مقوله ها، به گونه ای که امروز مطرح می سازند، با درک ما از این مقوله ها متفاوت است، با این حال تحقق برنامه های انتخاباتی و خواستهای او، قدم های اولیه مهم و ضروری در جهت سیاستهای ماست. وظیفه چپ دمکرات و سایر آزادی خواهان خارج از مدار حاکمیت تلاش برای عمق و شتاب بخشیدن و فراتر بردن برنامه های خاتمی است. زیرا تغییر و تحول باید در عمق و پهنای جامعه روی دهد و تناسب نیروها بطور جدی بنفع آزادی خواهان دگرگون شود و به صورت یک واقعیت جا بیفتد. وگرنه اصلاحات از بالا کافی نیست و چشم انداز روشن و قابل اطمینانی ندارد.

۴ - سیاست ما در قبال مقوله «ولایت فقیه»

هم اکنون بحث سیاسی - فقهی نسبتا باز و گسترده ای درباره جایگاه و نقش «ولایت فقیه» در جمهوری اسلامی، موضوع مرجعیت و رهبری، حدود اختیارات ولی فقیه و... در نشریات و سخنرانی ها و حتی موضع گیری های گردانندگان رژیم در جریان است که گاه با خشونت و تهدید و ارعاب نیز همراه

می گردد. این یکی از پیامدهای خجسته و امیدبخش رویداد بزرگ دوم خرداد بود که امکان داد بحث «ولایت فقیه» از پشت درهای بسته حجره ها و مدارس و از صورت بسته و گریخته آزاد شود و تا حدی عمومیت بیابد. بدیهی است که دامن زدن به این بحث ها که کمترین پیامد آن شکستن تابوی «مقدس» و دست نازدنی «ولایت فقیه» میباشد، در نفس خود خدمتی است به آزادی و گامی است در جهت باز شدن فضای سیاسی در جامعه. مطرح شدن این بحث اساسا امری اجتناب ناپذیر و ضروری در روند پیکار برای رسیدن به مردم سالاری و حاکمیت ملت میباشد.

دیدگاه ما در این باره روشن است. خواست ما برقراری جمهوری مبتنی بر مردم سالاری و جدائی دین از دولت، آن هم از راه پیکار سیاسی مسالمت آمیز است. اما این هدف استراتژیک و درازمدت ماست نه شعار روز ما.

سیاست روز ما، عبارت است از: دامن زدن متعمدانه به این بحث ها و بیان و تبلیغ و ترویج مواضع خود، با تکیه بر تناقض «ولایت فقیه» با جمهوریت و حاکمیت ملت؛ اقدامات مشخص در راستای حاکمیت قانون و محدود ساختن حیطه اقتدار ولی فقیه، حذف اختیارات غیرقانونی شورای نگهبان و نظارت استصوابی، برکناری رئیس قوه قضائیه و تصفیه و بازسازی آن؛ مبارزه برای تامین پیش شرط های انتخابات برای مجلس ششم، برگزاری انتخابات شوراهای محلی و ایالتی، پیکار برای آزادی احزاب و سندیکاها و انجمن های مستقل و موارد مشخص بی شمار دیگر پیروزی گام به گام در این تلموها در عمل منجر به برتری فزاینده جمهوریت و بی رنگ و اثر شدن تدریجی ولایت فقیه خواهد شد. در تدوین شعارهای محوری و خواست های مشخص و مقطعی در قبال مقوله «ولایت فقیه» و برای احیاء کامل جمهوریت باید همواره تناسب نیروها و امکان پیشبرد گام به گام آنها را مد نظر داشت. این شعارها باید بتواند از جمله بخش وسیعی از نیروهای اسلامی طرفدار سیاست مسامحه و گشایش فضای سیاسی را نیز به این پیکار جلب نمایند. با این حال، این امر نباید مانع شود که ما از طرح و تبلیغ شعارهای مستقل خود برای نشان دادن آن تضادهای نظام جمهوری اسلامی که نیروهای سیاسی اسلامی بنا به محدودیت های نظری یا عملی خود طرح نمیکند، خودداری کنیم. مخالفت با استبداد ولایت فقیه بنام حاکمیت مردم، نفی قانون قصاص به نام حرمت انسانی، دفاع از حقوق دگراندیشان و اقلیت ها در طرح خواستهای نظیر: آزادی احزاب طرفدار جدائی دین از دولت، لغو حکم قتل سلمان رشدی و امثال آن در کنار شعارهای محوری روز، به چپ دمکرات چهره و هویت مستقل می بخشد.

۵ - سیاست ما در قبال حکومت محمد خاتمی

سیاست ما در قبال حکومت محمد خاتمی عبارت است از: حمایت از هر گام حکومت در جهت باز شدن فضای سیاسی، برقراری حکومت قانون و کوتاه کردن دست گروه های فشار و اخلاک گران «حزب الهی»، پشتیبانی از اقدامات دولت در جهت بهبود زندگی مردم و رفاه عمومی، سالم سازی مناسبات بین المللی و اقدامات مثبت مشابه دیگر. در برابر، انتقاد و موضع گیری در قبال هر سیاست و عملکرد حکومت که مغایر با منافع مردم و آزادی باشد. ما این سیاست را با درایت و هشجاری انجام می دهیم. زیرا بر این امر واقفیم که روی کار آمدن محمد خاتمی پایان کار نیست، بلکه سرآغاز مرحله جدیدی از روند پیکار مردم برای آزادی و مردم سالاری است. اهرم های اصلی قدرت هم چنان در دست جناح راست ارتجاعی است. محمد خاتمی باید برنامه خود را با وجود عوامل بازدارنده نیرومندی نظیر ولی فقیه، مجلس کنونی شورای اسلامی، قوه قضائیه، شورای نگهبان، شورای مصلحت نظام و نیروهای فشار «حزب الهی» پیش برد.

چپ آزادی خواه نباید به این واقعیت که ارتجاع سیاه با تمام نیرو برای به زانو کشاندن و شکست تجربه محمد خاتمی و مردم ایران تلاش می ورزد، بی توجه بماند و بجای مقابله با اردوی ارتجاع، پیکان اصلی حملات خود را علیه حکومت خاتمی متوجه سازد. چشم بستن بر سرشت دوگانه دستگاه حاکمه کنونی جمهوری اسلامی، در سیاست گذاری های چپ دمکرات میتواند پیامدهای بسیار زیان بخشی ببار آورد و روند جاری مبارزه برای آزادی را به ناکامی سوق دهد.

سود آزادی خواهان ایران در تحقق برنامه محمد خاتمی و در پیروزی این تجربه است زیرا هیچ نیرویی بهتر از چپ های آزادی خواه از فرجام موفقیت آمیز آن بهره نخواهند جست. تنها در سایه آزادیهای نسبی جا افتاده و پیدایش و

تكوين يك جامعه مدني نسبتاً پرتوان و پرتكاپوست كه ما ميتوانيم گامهاي اساسي تر ديگري در راه آزادي واقعي و مردم سالاري برداريم و به سوي آرمان برتر براي يك جمهوري تمام عيار و مطلوب پيش برويم.

با تمام اين ملاحظات، سياست ما در قبال حكومت محمد خاتمي بر اصل استقلال انديشه و عمل استوار است. زيرا علت وجودي و رسالت تاريخي چپ آزادي خواه در گرو پاسداري از هويت مستقل خویش است. تنها از اين رهگذر ميتوان در روند حوادث كنوني و آتي كشور تاثير مثبت و سازنده داشت و براي دستيابي به آرمان هاي خود گام برداشت. از اين رو پرهيز از هر سياستي كه به نوعي آميختگي با نظام و خودباختگي بينجامد و چنين احساس را در اذهان تداعي كند، بسيار پر اهميت است. نبايد از نظر دور داشت كه محمد خاتمي با تمام فضيلت ها جزو نظام جمهوري اسلامي است و محدوديت هاي بينشي خود را از جمله درباره «ولايت فقيه» دارد. نيروهاي اصلي حامي او، نظير روحانيون مبارز، كارگزاران سازندگي و مجاهدين انقلاب اسلامي، بيش از او گرفتار قيد و بندهاي عقيدتي و «مكتبي» اند.

۶ - وظايف ميرم ويژه ما

رسالت چپ دمكرات و ساير نيروهاي آزادي خواه خارج از مدار حاكميت اين نيست كه به سياست «حمایت و انتقاد» بسنده كنند. ما بايد با پيشنهادهات و طرح هاي مستقل و واقع بينانه، براي تعمق و گسترش مبارزات مردم در راستاي آزادي و زندگي بهتر دست به كار شويم. چپ دمكرات و طيف آزادي خواهان ايران بايد در سازمان دهی مردم، بنيادگذاري تشكلهای صنفی - سياسي و نهادهای دمكراتيک مردمی فعالانه شركت كنند.

بايد توجه داشت كه ما، در زمينه ها و موارد مهمی نظیر: درك از آزادي به معنی پذيرش حق آزادي دگراندیشان، حقوق زنان، سياست خارجي، جدایی دين از دولت و بالاخره موضوع ولايت فقيه، با جناح رئيس جمهوري و نيروهاي اصلي پشتيبان او اختلاف نظر داريم. طرح منطقي اين موارد، تلاش براي روشن كردن افكار عمومي با هدف تجهيز مردم بسرائ پيكار در جهت خواست هاي دمكراتيک از وظايف ماست. منتها اين سياست بايد چنان هشيارانه هدايت شود تا طرح اختلافات با محمد خاتمي، تا هنگامي كه روي در مواضع مثبت كنوني خویش استوار است، به مساله عمده و اصلي بدل نگردد و ناهمسازي هاي بنيادی و تناقضات ما و مردم ايران با اردوي نيروهاي راستگرای سرکوبگر در سايه نيفتد.

۷ - فعاليت سياسي علنی در کشور و بازگشت مهاجران

مشارکت واقعي و موثر ما در اين پيكار بدون حضور علنی و قانونی در کشور ناميسر است. فعاليت علنی و قانونی احزاب، از جمله حزب ما، بر طبق منشور جهاني حقوق بشر، از حقوق ماست. اين امر در فصل مربوط به حقوق اساسی ملت در هين قانون اساسی جمهوري اسلامي نيز مندرج است. ما همواره برخورد غيرانسانی و مستبدانه جمهوري اسلامي را نسبت به افراد و نيروهاي سياسي چپ و دگراندیشان ديگر محكوم کرده، افكار عمومي جهان را به اعتراض و ابراز تنفر فراخوانده ايم. وجود احزاب سياسي اپوزيسيون و دگراندیش، سندیکاها و تشکلهای دمكراتيک و مطبوعات آزاد، از شرايط اوليه موجوديت و معنا و محتوای يك جامعه مدنی است. ما از بيانات و موضع گيري مکرر رئيس جمهور درباره فعاليت احزاب استقبال می كنيم و خواهان اجرائی بی درنگ آن هستيم.

ما بر اين امر واقفيم كه در شرايط كنوني كه احزاب سياسي، حتي تقريباً در ميان نيروهاي درون نظام نيز از فعاليت علنی محروم اند، آزادي فعاليت احزاب با ما آغاز نخواهد شد. با وجود اين از پيكار براي كسب حق خود و ساير احزاب دگراندیش براي فعاليت آزاد و قانونی بازمنی ايستيم. در اوضاع و احوال كنوني جمهوري اسلامي، تشكيل احزاب سياسي، كه نشانه مهمی در شكل گيري جامعه مدنی در کشور است، در مرحله اول با ابتكار و اقدام گرايشهاي مختلف درون نظام سرخواهد گرفت. نيروهاي حامي محمد خاتمي ميتوانند در پيشبرد اين امر نقش تعيين كننده ای داشته باشند. اقدام به تشكيل احزاب از سوي نيروها در ماه هاي اخير، نشانه اميدبخشی است اما به هيچوجه كافي نيست. تشكيل احزاب بايد آزاد و فارغ از هرگونه قيد و بندهای تشريفاتی بازدارنده باشد. براي تامين واقعي آزادي تشكيل احزاب و تشكلهای سياسي - صنفی، ما تقوا خواستار لغو كميسيون احزاب و از ميان

برداشتن هرگونه مقررات دست و پاگير مغاير با حقوق ملت مندرج در قانون اساسی هستيم.

گام سوازی و مهم ديگر، از سرگيري فعاليت آزاد و قانونی اجزای نيمه علنی نيمه قانونی خارج از مدار حاكميت نظير نهضت آزادي، جبهه ملی و حزب ملت ايران است. ما تقوا خواستار رفع موانع و دفع پنهانهاي هستيم كه با تمسك به آنها از فعاليت علنی و قانونی اين احزاب پراسابقه و تاريخی جلوگیری ميشود.

با واقعيت يافتن فعاليت احزاب در کشور، زمينه براي ديگر احزاب اپوزيسيون خارج از حاكميت، از جمله احزابی كه به خارج از کشور پناه برده اند فراهم خواهد شد. بديهی است كه فعاليت علنی و قانونی هر حزب و سازمانی در جمهوري اسلامي، الزامات خود را دارد. از جمله رعايت قوانين موجود است. اين امر به معنی پذيرش هر چه در قانون اساسی و قوانين ديگر هست، نيميباشد. لازمه رعايت قانون اساسی برخوردار شدن از حق دمكراتيک براي اظهار عقیده و ابراز مخالفت با هر بند از قانون اساسی و همچنين كوشش براي تغيير آنها از راه سياسي و به شيوه هاي مسالمت آميز است.

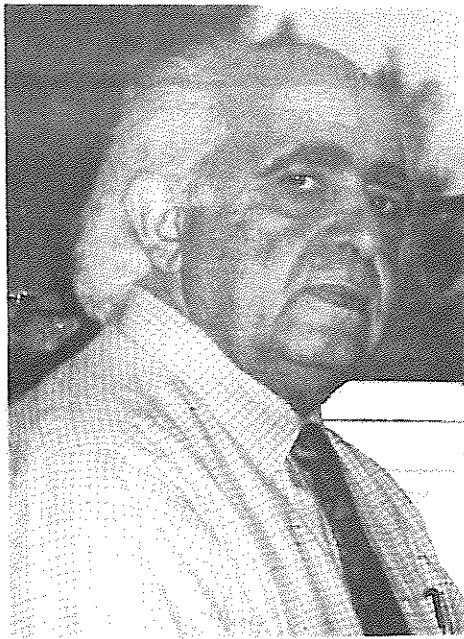
در شرايط كنوني، تا هنگامي كه اوضاع کشور و جو حاكم براي فعاليت علنی نيروهاي چپ اپوزيسيون و اعضاي حزب همچنان مخاطره انگيز است، توصيه ما به هواداران خود در ايران اين است كه از كوشش شتاب زده براي فعاليت هاي حزبی علنی جداگانه پرهيز كنند. رهنمود ما شركت در تشكيل كم و بيش دمكراتيک و نهادهای صنفی علنی موجود و يا در حال تشكيل است كه در آنها گروه هاي نسبتاً گسترده ای از طيف هاي مختلف حضور داشته باشند. فعاليت سالم و سازنده در چارچوب اين گونه تجمعات و نهادهای، در راه برنامه و اهداف آنها، گام عملی در راه بازسازي يك جامعه مدنی پويا و راهگشاي فعاليت هاي پر ثمرتر بعدي است.

مساله بازگشت شرافتمندانه به ميهن حق شناخته شده در منشور جهاني حقوق بشر است. اين حق به زور از ما سلب شده است. پيكار در راه ستاندن آن حق طبيعي و مشروع ماست. خواست ما اين است كه بعنوان گام نخست، لايحه ای به مجلس تقديم شود تا در پناه قانون، هزاران ايراني آزادي خواه كه از خوف زندان و اعدام تن به مهاجرت داده اند، بتوانند بدون نگرانی از پيگرد ماموران امنيتی به ميهن خود بازگردند.

پيكار در اين راه و جستجوي راه حل، به ويژه از اين جهت اهميت دارد كه توجه اصلي ما را بسوي تحولات درون کشور برمی گردانند. اين خواست تنها به اين خاطر نيست كه جای طبيعي ما در آن جاست، بلكه از اين باور سرچشمه می گيرد كه اساساً هر تغيير و تحولي بايستی در داخل کشور و بدست و همت مردم ايران و نيروهاي سياسي آن صورت بگيرد. نقش نيروهاي خارج کشور به نسبت بازشدن فضای سياسي در داخل رو به كاهش می گذارد. موثرترين كار ما در خارج کشور، افشاگری در زمينه نقض حقوق بشر در جمهوري اسلامي و برپايی كارزار دفاعی موثر و تجهيز افكار عمومي و دولت هاي جهان در حمايت از آزادي خواهان، دگراندیشان و زنان و مردانی است كه حقوق مدنی و انسانی آنها مورد تجاوز قرار می گيرد. نقش واقعي ما ياری رساندن به پويندگان راه آزادي و مردم سالاري در درون کشور است. اين كارها بسهم خود پراهيت و در موارد بی شماری بسيار كارساز بوده، جان بسياری را از مرگ نجات داده و به آزادي عده ای از زندانيان سياسي انجاميده و جلو برخی از يکه تازي هاي گردانندگان جمهوري اسلامي را سد کرده است. با اين حال بايد از پر بها دادن به نقش خارج از کشور و توهم آفرینی پرهيز كرد. از جمله فكر ايجاد «قدرت جانشين» و اين تصور كه ميتوان از راه دور و يا به اميد قدرت هاي خارجي اوضاع درون کشور را دگرگون كرد و رهبری جنبش را بدست گرفت، جز خيال پردازی نيست.

نگاهی عبرت انگيز به تجربيات دوران حكومت دكتر مصدق و سال آغازين انقلاب و رويداد بزرگ دوم خرداد و بعد از آن، نشان می دهد كه نقش افكار عمومي و شعور جمعی، بود و نبود جامعه مدنی، مقدار گسترش افكار آزادي خواهی در ميان مردم و حضور آنها در عرصه سياسي ميتواند تاثير تعيين كننده ای در مسير رويداها داشته باشد. چپ آزادي خواه اگر بخواهد در روند اين تغيير و تحول سرنوشت ساز نقشی ايفا كند، بايد در بطن جامعه قرار بگيرد و با توده مردم پيوند تنگاتنگ داشته باشد.

رسم ضرورت پيكار براي بازگشت به ايران و فعاليت حزبی علنی و قانونی در هينجاست.



وداع با دوست مردم

علی امینی

سوم آوریل امسال جامعه ادبی ایران یکی از چهره‌های پرفروغ و برجسته خود را از دست داد. محمد علی مهمید نویسنده و مترجم توانا در انگلستان چشم از جهان فرو بست.

مهمید به سال ۱۳۹۹ در خانواده‌ای زحمتکش در تبریز تولد یافت. تحصیلات ابتدائی و متوسطه خود را در همین شهر گذراند. از کودکی با دو نوع بی‌عدالتی با پوست و گوشت خود آشنا شد: نخست ستم قومی که در دوران رضاخان به بیرحمانه‌ترین و سخیف‌ترین شکلی در قالب برتری «نژاد» پارس و زبان فارسی بر گروه آذربایجانی تحمیل شد، بر مردمی که خاطره پایمردی‌ها و جانفشانی‌هایشان در جنبش مشروطه در راه آزادی و سربلندی «ملت ایران» هنوز در افهان زنده بود؛ و دیگر ستم طبقاتی که باعث شد دل و جان او از اوان جوانی با اندیشه‌های عدالت‌جویانه و حق‌طلبانه الفت گیرد، به گونه‌ای که دفاع از حقوق محرومان و زحمتکشان به دغدغه روزمره و شریف او در سراسر زندگی بدل شد. مهمید در سال ۱۳۲۰ به خاطر سختی روزگار و به امید نان وارد دانشکده افسری گشت. دو سالی نگذشت که در زیر فشارهای دستگاه مبتذل و پرفساد ارتش شاهنشاهی به ستوه آمد و خواهان کناره‌گیری از ارتش شد. در استعفا نامه خود خطاب به فرماندهان دانشکده افسری نوشت: «من از ارتش متنفرم. اگر با استعفا مقامت نکنید برای شما سربازان یاغی تربیت خواهم کرد نه مطیع.» وی پس از بیرون آمدن از ارتش به دانشکده حقوق رفت. در سال ۱۳۲۵ که آخرین دروسهای این دانشکده را می‌گذراند، به «جرم» ارسال نامه تهنیت‌آمیزی به مناسبت تشکیل «مجلس ملی آذربایجان» ناگزیر از ترک تحصیل شد. چندین سال به خاطر فشارها و دشواریهای مالی از ادامه تحصیل بازماند، تا سرانجام مقارن سالهای پرجنب و جوش صنعت نفت در دانشکده ادبیات به تحصیل زبان و ادبیات فرانسه پرداخت. این بار نیز تحصیلات او به علت جو فشار و اختناق پس از کودتای خائنانه ۲۸ مرداد نافرجام ماند. اما در همه این سالها ذره‌ای از عشق او به دانش و آگاهی کاسته نشد و دمی از خودآموزی و کسب معرفت باز نایستاد. ره‌آورد این دانش‌دوستی پرشور، مطالعات وسیع در فرهنگ و ادبیات ایران

و جهان و تسلط بر چند زبان زنده بود.

مهمید نمونه کامل انسانهای فروتن و خودساخته‌ای بود که ناهمواری زمانه را با پشتکار و سخت‌کوشی جبران می‌کنند. او از سال ۱۳۳۶ با نشریات پیشرو همکاری داشت و از بارزترین نویسندگان مطبوعات به شمار می‌رفت. نوشته‌های او از ذهنیت دقیق، دیدگاه ژرف‌بین و مطالعات گسترده او نشان دارند. قلمی روان و نثری پخته و شیرین داشت که به برکت احاطه‌اش بر چندین زبان، با نکات و نقل‌قول‌هایی به جا و سنجیده به زبانهای گوناگون تژئین می‌شد. تنها با نگاهی به ترجمه‌های استادانه او در کتابهای «آسیا و استیلای باختر» یا «تالیران» می‌توان به مهارت و چابکی قلم او پی برد. مهمترین اثر تألیفی به یاد مانده از مهمید بی‌گمان کتاب «ادواری از تاریخ دیپلماسی ایران» است که در موضوع خود پژوهشی است ژرف و کم‌نظیر.

مهمید در ادبیات قدیم ایران تبحر داشت و مقالاتی تحت عنوان «آرمانگرایی در شعر فارسی» نوشته بود که امیدواریم به همت بازماندگان و دوستارانش گردآوری و منتشر شود. او شعر نیز می‌سرود، بیشتر در قالب مثنوی و غزل، و در این عرصه بویژه در محنت‌سرای تبعید فعال‌تر هم شده بود.

برای دوستان و نزدیکان مهمید بیش از هر چیز خصایل پاک و انسانی بود که فضل و دانش او را تکمیل می‌نمود. او انسانی بود به تمام معنی وارسته و عمیقاً درستکار. در سالهای پیش از انقلاب سرای کوچک اما بی‌نهایت باصفای او مأمن دنج و آرامی بود که روشنفکران بی‌شماری به آن رفت و آمد داشتند، بیشتر از جوانان پرشور و انقلابی همان سالها. دریا که نکته‌سنجی هوشمندانه و طنز تند و دلنشین او از بیم سانسور و اختناق تنها در همین محافل کوچک مجال شکوفایی می‌یافت و آنگونه که باید و شاید در جامعه انعکاس نداشت.

مهمید در سنجش اوضاع سیاسی از ژرف‌بینی ویژه‌ای برخوردار بود. با اینکه در سراسر زندگی در شوق دگرگونی و انقلاب سوخته بود، با نزدیک شدن شبهه‌های اسلامی در جنبش مردمی، به تردید افتاد و با

کانون نویسندگان ایران

(در تبعید)

کانون نویسندگان ایران (در تبعید) در روزهای هفتم تا نوزدهم آوریل ۱۳۶۸ نشست میان دوره ای مجمع همگانی خود را در شهر زیگن (آلمان) برگزار نمود. در این مجمع قطعه نامه ای در سه ماده به تصویب رسید که متن آن با اندکی اختصار در پائین نقل می گردد.

۱- جامعه ایران هم اکنون دارد روندی شتاب آلود و همچنان شتاب گیرنده از پیشامدهای ناهمگون و ناهمخوان را از سر می گذراند، به گونه ای که بی هیچ گزافه ای می توان گفت: هر دم از این باغ بری می رسد و طبیعی ست در چنین شرایطی که هموندان آزاده و آزادیخواه کانون در برخورد با این پیشامدها، همگان و همیشه همراهی و همسخن نباشند، که هیچ، ناهمراهی ها و ناهمسخی هایشان روزافزون نیز باشد، چندان که برخی از ایشان گاه سخنانی بگویند، با رنگ و آهنگ «سیاسی» که به گوش هوش برخی دیگر از همتایانشان، در کانون و بیرون از آن هیچ خوش نیاید.

۲- کانون نویسندگان ایران در تبعید نهادی ست دمکراتیک و نه یک حزب، که با آرمان «آزادی بیان برای همه گروه های عقیدتی بی هیچ حصر و استثنا» پیکار می کند. رویارویی و درگیری ی کانون، در این پیکار با قدرت های فرمانروا و دیگر نهادها و کسانی ست که با افزارها و شگردهای گوناگون خفقان و سانسور، حقوق و آزادی های انسانی ی شهروندان ایران، و به ویژه حق بی چون و چرای «آزادی بیان» را انکار و سرکوب می کنند. گفتن ندارد، بدینسان، که کانون به هیچ بهانه و ادعائی و در هیچ شکل و معنائی نمی تواند خود به سرکوب یا سانسور کردن هیچ اندیشه یا عقیده ای کشانده شود. کانون تنها می تواند و باید پشتیبان آزادی ی همگان و از جمله هموندان خویش باشد در بیان کردن اندیشه های خویش؛ و این البته تفاوت دارد، تفاوت ها دارد با پشتیبان این و یا آن اندیشه ویژه بودن، و این یعنی «دمکراتیک» یا «فراسیاسی» بودن کانون در پیوند با حق انسانی که آزادی بیان است. کانون، اما در هیچ زمینه ای و هرگز و هیچگاه نمی تواند و نباید از هموندان خویش بخواهد که چنین یا چنان بیندیشند یا نیندیشند، یا که از اندیشه های خود چنین و چنان سخن بگویند یا نگویند، و این یعنی «حزب» نبودن کانون و «حزبی» رفتار نکردنش با هموندان.

۳- اندیشه ها و دیدگاه های هر تن از هموندان ما اندیشه ها و دیدگاه های خود اوست، و نه اندیشه ها و دیدگاه های کانون، و نه در این زمینه ها، پاسخگو در برابر همگان خود اوست، و نه کانون. مجمع همگانی کانون، و در غیاب آن، هیأت دبیران تنها دو ارگان رسمی کانون اند که می توانند به نام و در مقام کانون سخن بگویند. باید آشکار باشد، بدینسان، که روا نیست هیچ کس در برخورد با هیچ سخنی، کانون را پاسخگو بگیرد، مگر - و تنها مگر - آن سخن به تصویب مجمع همگانی یا به امضای هیأت دبیران منتشر شده باشد.

ناخترسندی و بدبینی اوضاع را دنبال نمود. پس از انقلاب، با سابقه ایمان پرشورش به آرمان زحمتکشان و اعتقاد راسخ به سوسیالیسم و مبارزات گذشته حزب توده، انتظار می رفت که بی درنگ به رفقای پیشین خود بپیوندد، اما با شهامتی کم نظیر بر تمایلات قلبی خود پا گذاشت، نخست به انتقاد دوستانه از مشی سازشکارانه حزب پرداخت، و سپس به حزب پشت کرد و برای همیشه از آن امید برد. اما این جسارت سیاسی و براستی عبرت آموز او بی پاسخ نماند و به موجی از دشمنی ها و انتقام کشی های ناجوانمردانه کشید.

مهمید با اینکه در فعالیت سیاسی شرکت مستقیم نداشت، اما به خاطر بی باکی و صراحت لهجه اش در انتقاد از «جمهوری اسلامی» ناگزیر به ترک ایران شد. سفر دور و دراز و پررنج او از بی راهه ها و ناهمواری های بسیار گذشت که پیرمرد متحمل و بردبار همه را تاب آورد، تا به تبعیدگاهش در شمال انگلستان رسید. در تبعید جمعیتی با مرام انسان دوستانه پایه گذاشت و نشریه ای که مصداق راستین عنوانش خود او بود: «دوست مردم».

مهمید در نامه ای که چندین سال پیش به نگارنده نوشت، وصف حال خود در تبعید را با بیانی شیوا به روی کاغذ آورده است. نقل تکه ای از این نامه، هم برای درک حال روحی او در غربت سودمند است و هم برای آشنائی با زبان استوار و رنگین او. می نویسد:

«فرزانه ای و توانی حدس زد که در این گوشه پرت، منجمد و انجمادزای شمال انگلیس در تنهایی و انزوای پیرانه خویش چه حال و روزگاری دارم... با برآمدن خورشید - که در اینجا رویدادی استثنایی و در حد قابل تعیین برای مبدأ تاریخی است - معمولاً احساس و هیجانی برای حرکت و کار داشته ام، اما در این دیار برای تجلی رخسار و دیدار آن باید چون شیعیان علی به خیال خام «ظهور قائم آل محمد» سالی دوازده ماه سماق انتظار مکید، و درینا گفت آنچه یافت می نشود آنم آرزوست! آه از این غروب خورشید که همواره اندوه انگیز و ملال آور بوده و هست - خاصه در سالیان پیری که تداعی یادهای یاس انگیز نیز تواند کرد - بویژه در فضای ابرآلود و اخموی این دیار که غم ها و حسرت های غربت، و تداعی و تجسم دائم گذشته ها در ایرانمان - اکنون ویران - و یاد هموطنان و یاران - اکنون آواره یا مفلول در زندان - ملال انگیزتر و تحمل ناپذیرترش نیز می سازد. دفتر شعری که به انضمام این نامه به تو اهداء می کنم، آئینه ای ست که مرا امروز بالمعاینه در آن توانی دید. لیکن باید این را نیز بگویم که به آینده وطن و ملتمان امیدوارم، خاصه با توجه به این واقعیت جبری و انکارناپذیر تاریخی که اینک پس از گذشت هزار و چهارصد سال، ملتی بر اثر رویارویی تکان دهنده با حماقت های جنایت بار و فاجعه آمیز دشمنان دیرین بیداری و پویه کمال و جمال جویانه خود، از خواب سنگین عارض از تخدیر نصوص منحوس عتیق بیدار می شود، و گمان نمی رود که از این پس مستمع و خریدار کالای بنجل مواعظ آنان در تبلیغ «نظامات مشروعه شان باشد» و امید!»

نامش زنده و یادش گرامی باد!

به هیاهوگران میدان ندهیم!

حمله به نویسندگان و هنرمندان ایران پدیده تازه‌ای نیست. یکی از کارکردهای اصلی رسانه‌های گروهی وابسته به جمهوری اسلامی همین است: دشنام و نامزها به روشنفکرانی که در برابر نظام پوسیده دین‌سالاری سر خم نکرده‌اند. خوشبختانه این چاقوی فرسوده نه تنها دیگر برندگی ندارد، که حتی نتیجه عکس داده، باعث شهرت و محبوبیت قربانیان می‌گردد. اینک چندی است که این شیور زنگ‌زده به دست جماعتی از هوچی‌های سوپرچپ افتاده، که بی‌مهابا در آن می‌دمند، آن هم از سر گشادش، که لاجرم نوای آن نیز بس ناهنجارتر و گوش‌آزارتر است؛ این موجودات بی‌رگ و ریشه پس از سالها ولچری و هرزه‌پویی اخیراً برای هواخوری و تفرج به میدان سیاست تشریف فرما شده‌اند. رزم‌آوران غیوری که از نواله «پناهندگی» به نوایی رسیده و از نان دزدی و درویشی آبی زیر پوستشان رفته، از مکمن‌های امن خود بیرون زده‌اند و روز روشن راه می‌بندند و پاچه می‌گیرند. در روزی نامه‌هایشان که هر ورقش دفتری‌ست در شادی و حقه‌بازی برای چهره‌های خوشنام و مبارز خط و نشان می‌کشند و پاپوش می‌دوزند: عین ما باشید «رفقا»! به گله ما پیوندید: ببینید ما چقدر قشنگ واق‌واق می‌کنیم! اگر مثل ما «مبارزه» نکنید، وای بر شما نوکران مزدور جمهوری اسلامی!

و چه زیبا گفته است سعدی شیرین سخن ما:

یکی کرده بی‌آبرویی بسی

چه غم دارد از آبروی کسی

باری، اخیراً گروهی از اعضای کانون نویسندگان ایران (در تبعید) که خود قربانی این قبیل تهمت‌زنی‌ها و لجن‌پراکنی‌ها بوده‌اند، طی یک نامه سرگشاده به این هیاهوگران پاسخی دندان‌شکن داده‌اند، که در اینجا متن آن با اندکی اختصار و با حذف منابع فحاشی‌ها از نظر شما می‌گذرد:

«طی دو سال اخیر این نویسندگان بوده‌اند که با همه توش و توان خود در مبارزه علیه استبداد سیاه جمهوری اسلامی و دفاع از نویسندگان زندانی دستاوردهایی بزرگ داشته‌اند. بسیج افکار عمومی جهان برای دفاع از سلمان رشدی، سعیدی سیرجانی، فرج سرکوهی و... برگزاری راه‌پیمایی‌ها و سخنرانی‌ها در کشورهای گوناگون اروپا و آمریکا و کانادا و پشتیبانی گسترده ایرانیان تبعیدی از این مبارزات نویسندگان، خشم دو گروه را برانگیخته است: نخست کارگزاران جمهوری اسلامی را که بر اثر این تلاش‌ها و زیر فشار افکار عمومی جهان هرگونه اعتبار بین‌المللی را از دست داده‌اند، و دوم آن بخش اندک اما هیاهوگران سیاسی خارج از کشور را که هراس از دست دادن اریکه‌ی پندارین رهبری مبارزات سیاسی وجودشان را فرا گرفته است... تهاجم به نویسندگان با مقاله‌ای به

سال ۱۳۷۵ با چنین جملاتی آغاز شد: «این صنف، این فرقه روشنفکر، هنرمند و اهل ادب ایرانی- یک پدیده مردانه، ملی، اسلام‌زده، تمدن‌ستیز، گذشته‌پرست، سیاه‌پوش، ضدعلم و آخوندمسلك و کلاه‌مخملی است.» از پس این مقاله سراسر توهین و ناسزا به مجموعه‌ی روشنفکری ایران، حملات علیه کانون نویسندگان ایران که فعال‌ترین گروه در دفاع از آزادی بیان و قلم در ایران است، آغاز گردید، تا بدانجا که نوشتند: «کانون نویسندگان به دنبال سازش با جمهوری اسلامی است.» توهین و ناسزا به دکتر غلامحسین ساعدی نویسنده بزرگ ایرانی که از همه‌ی هستی خود گذشت تا به استبداد جمهوری اسلامی پاسخ بزرگ "نه" را گفته باشد، و آلودن او به "تعظیم‌کنان به دستبوسی امام والامقام"، و ناسزاگویی به بانوی داستان‌نویسی ایران خانم سیمین دانشور که "مقتعه و چادر بسر به دستبوس امام رفته"... آیا جز این است که چنین ناسزاهایی از دهان قداره‌کشان خیابانی جمهوری اسلامی شنیده شده است؟ آیا سزاوار است به اسماعیل خویی شاعر آزادی‌خواهی که همه عمر علیه استبداد سلطنتی و مذهبی مبارزه کرده و تا کنون نامش در نشریات ایران ممنوع است، تهمت بزنند که «شمشیر به دست در خدمت اوتقاع مذهبی مسیحیت و اسلام رکاب زده» است؟ اتهام زدن به هوشنگ گلشیری نویسنده مبارز و از فعالین کانون نویسندگان ایران، مبنی بر «مدافع خط اول و مشاور کارکشته رئیس جمهور» و این که «گلشیری تشکلی را تقدیم جمهوری اسلامی می‌کند که باید مدافع مطیع و سرزمین رژیم باشد» شایسته همان برنامه‌های «هویت» وزارت اطلاعات و تلویزیون جمهوری اسلامی نیست؟ و آیا سزاوار است که بنویسند: «وضع و تمایل سیاسی گلشیری و عباس معروفی و امثال حکایت‌نویس عقب‌مانده دولت‌آبادی معلوم است... اینها سفرای حسن‌نیت رژیم جنایتکار اسلامی برای سرکشی کردن نرمه‌اعتراض کانونیان مخالف جمهوری اسلامی در خارج کشور هستند.» و عباس معروفی نویسنده و روزنامه‌نگار مبارز را که به اتهام چاپ و نشر اشعار و مقالاتی از نویسندگان دگراندیش در بیدادگاه‌های جمهوری اسلامی محکوم به شلاق و حبس گردید، به «دفاع مقدس از جمهوری اسلامی» و «داشتن ارتباطاتی با سازمان امنیت آلمان» متهم نمودن، آیا قابل تعقیب قضایی نیست؟

اما دریابیم وجه دیگر هیاهو را که گویا جمهوری اسلامی تمامی عوامل و کارگزارانش در خارج از کشور را از میان همان نویسندگانی برگزیده است که رهبرش حکم به شکستن قلم‌هایشان داده و از هیچ فرصتی برای نابودیشان غفلت نکرده است! اگر این نویسندگان در نشریه‌ای مطلبی بنویسند که به مذاق آنان خوش نیاید، بی‌مهابا شمشیر اتهام را بر آنها فرود می‌آورند... آیا ناسزاگویی به هیأت دبیران کانون نویسندگان ایران در تبعید جز آب به آسیاب استبداد حاکم ریختن چیز دیگری است؟

فوتبال ایران در رده بین المللی جایگاه تعیین شده ای دارد!

آلمان هیچکدام صحیح نیست. جلدی ادعای مدعیان فوتبال را هیچوقت نمیشود گرفت بگذارید هر چقدر دلشان می خواهد جر بزنند. واقعیت امر اینست که فوتبال ایران در رده بین المللی جایگاه تعیین شده ای دارد. ببینید خود آلمان در ادامه فوتبال مدرن ضعف جدی دارد و هنوز فوتبال ۲۰ سال گذشته را بازی میکند ولی از حق نباید گذشت تیم آلمان فوتبال قدیمی را خوب بازی میکند. ما فوتبال قدیمی را هم بد بازی می کنیم. عدم پیشرفت فوتبال در ایران، ارتباط مستقیم دارد با کمبود آگاهی کمیته آموزشی فدراسیون فوتبال. بالا بردن دانش مربیان از وظایف عمده ایست که این بخش از فدراسیون عهده دار آنست پیشرفت گام به گام با فوتبال جهان صرفاً از کانال کمیته آموزش فوتبال هر کشور میسر است. در فوتبال هر نتیجه ای در یک روز بخصوص دور از انتظار نخواهد بود بنابراین در یک روز خوب برای تیم ایران و یک روز بد برای تیم یوگسلاوی تیم ما میتواند با نتیجه خوب میدان را ترک کند ولی بنا کردن فوتبال بر پایه تصادف، شانس و اقبال همان نتیجه ۳ امتیاز از ۱۸ امتیاز ممکن را به همراه خواهد داشت. تیم ملی فوتبال ایران در زمینه تاکتیک فردی - گروهی و تیمی در حمله و دفاع ضعیف تر از تیم های دیگر گروه خود میباشد. تیم ما تحت فشار خوب عمل نمیکند چون صاحب سیستم معین و مشخص امتحان شده از قبل نیست. برای بالا بردن شانس فوتبال ملی در جام جهانی فرانسه، باید کمیته آموزش ما کادر مربیان تیمهای ملی و کارشناسان با تجربه فوتبال، در نشستهای متعدد شیوه بازی تیم را در مقابل یوگسلاوی، آمریکا و آلمان تعیین کرده، در این راستا با تمرین های نوین کارایی روحی - روانی و فنی بازیکنان را بالا برده تا در صد بازی تصادفی کاهش پیدا کند. هر چقدر احتمال بازی تصادفی کاهش یابد آرامش خاطر بازیکن افزایش پیدا کرده و نتیجه اعتماد بنفس عامل تعیین کننده توانایی های فردی هر بازیکن میشود.

راه آزادی: موفقیت بازیکنان ایران، با استقبال گسترده و بیسابقه مردم ایران روبرو و در واقع به نوعی جشن ملی تبدیل گشت. آن بخش از نیروهای تندرو حاکمیت که پیش از این پیروزی، فوتبال را در مقایسه با «ارزشهای اسلامی»، امری بی اهمیت و حتی «انحرافی» قلمداد میکردند، پس از موفقیت و استقبال همگانی، آن را نتیجه «پیروزی اسلام بر کفر» و «قدرت مکتبی» فوتبال ایران وانمود مینمایند و مثلاً در اندیشه کابسکاری سیاسی - مذهبی هستند. نظر شما در این مورد چیست؟

بهمن فروتن: آدمهای فرصت طلب در همه جای دنیا چه در سیاست چه در تجارت و چه در ورزش با هر مکتب و مذهب و آئینی وجود دارند من فکر میکنم که احتیاج به توضیح بیشتری نباشد. به هر شکل و صورتی، بها دادن به فوتبال بیش از یک بازی کار اشتباهی است. بازی فوتبال عبارتست از دویدن ۲۲ نفر دنبال یک توپ چرمی قلقلی و عبور دادن آن از خط دروازه. این بازی فوائد و قوانین ویژه ای دارد که رعایت آنها احتیاج به داور و در کمک دارد. فوتبال در روند تکاملی به نمایش بزرگ و با شکوهی تبدیل شده است که وسیله تفریح انسانها در دوران فراغت از کار را فراهم می آورد. طبیعی است که از این پدیده اجتماعی استفاده غیرمشرع هم بعمل می آید. من شخصا به این بازی پغتنوان یک بازی نگاه میکنم.

راه آزادی: آیا شما اصولاً موفقیت ورزشکاران ایرانی در میادین جهانی را موفقیتی ملی و از آن مردم ایران به حساب می آورید، یا آن را از جنبه بهره برداری تبلیغاتی، به نفع رژیم جمهوری اسلامی ارزیابی میکنید؟

بهمن فروتن: بازیکنان تیم ملی فوتبال جمهوری اسلامی با پشت سر گذاشتن بازیهای تدارکاتی زیر گروه آسیا، موفق شده اند در میدان بزرگتری زور بازوی خود را بیازمایند. این موفقیت، ملی - مردمی و حکومتی است. استفاده تبلیغاتی از پدیده های اجتماعی حق مسلم هر مملکتی است. سوال برانگیز صرفاً سوء استفاده تبلیغاتی است. مطمئن باشید هر ۲۲ کشور شرکت کننده هم استفاده و هم سوء استفاده های تبلیغاتی از این جشن با شکوه مردمی خواهند برد.

پیروزی تیم ملی فوتبال ایران، در مسابقات مقدماتی جام جهانی و راه یابی آن به مسابقات نهایی این جام در فرانسه بدون تردید مهمترین رویداد ورزشی ایران در سالهای پس از انقلاب است... این موفقیت که به جشن همگانی ایرانیان در داخل و خارج کشور تبدیل شد، ما را بر آن داشت، تا با یکی از کارشناسان فوتبال، در این زمینه به گفتگو بنشینیم. بهمن فروتن، از صاحب نظران پرسابقه و خوشنام این رشته ورزشی است که سالها، از جمله در مقام مشاور فنی تیم ملی فوتبال ایران و نیز سرمربی تیم فوتبال هما در تهران فعالیت داشته و با این تیم به مقام قهرمانی پایتخت و کشور رسیده است.

راه آزادی: با تشکر از اینکه دعوت ما را برای مصاحبه پذیرفتید، شما بعنوان یکی از صاحب نظران ورزش فوتبال، پیروزی تیم ملی ایران در مسابقات مقدماتی و راه یابی به جام جهانی را نتیجه یک برنامه ریزی دقیق ورزشی و توجه مسئولین امور به نیازمندیهای امروزین ورزشی فوتبال در ایران می دانید، یا بیشتر نتیجه جنگندگی و استعداد ها و توانایی های فردی فوتبالیستهای ایرانی؟

بهمن فروتن: در وحله اول، برای پاسخ به این سوال، باید به ارزشیابی پیروزی تیم ملی ایران بپردازیم. ایران در گروه آسیا پس از تیمهای کره جنوبی، عربستان و ژاپن در حقیقت به مقام چهارم دست یافت که جای گرفتن در این رده، جواز شرکت در مسابقات جام جهانی فرانسه برای تیم ملی ایران بود. اگر جام جهانی فوتبال ۱۹۹۸، مانند گذشته با ۱۶ تا ۲۴ تیم برگزار می شد، ایران یکی از شرکت کنندگان ۳۲ گانه نمی بود و آنها نیکه سر رشته کافی در این ورزش ندارند میدانند که مساری ۲ بر ۲ ایران در استرالیا، نتیجه خوش اقبالی تیم ما بود. با اطلاعی که من از برنامه ریزی سازمان تیمهای ملی برای شرکت در بازیهای مقدماتی دارم، باید بگویم که موفقیت تیم ما نتیجه مستقیم برنامه ریزی فوق نبوده توانایی های فردی بازیکنان هم با اخذ رده چهارم در حد بسیار متوسطی بوده است. اگر بسی تجربیگی تیم استرالیا و خوش اقبالی تیم ایران در بازیهای نهایی نبود، دست اندرکاران فوتبال مجبور بودند با دید انتقادی وسیع تری به مسئله بنگرند و این سوال را مطرح سازند: تیمی که با برد ۴ بر ۱ در مقابل چین در صدر جدول قرار می گیرد و فقط احتیاج به یک پیروزی دارد، چرا در ۶ بازی بعد در مقابل عربستان - کویت - قطر - ژاپن - استرالیا - استرالیا از ۱۸ امتیاز ممکن فقط ۳ امتیاز می آورد؟ آیا مورد فوق نشان دهنده این مسئله نیست که سازمان تیم های ملی و بازیکنان آن تحت فشار روحی و روانی دارای کارایی ورزشی دلخواه نیستند؟ البته آرزوی شکست برای متحول شدن را باید یک نوع خود آزاری دانست. حضور تیم ملی فوتبال ایران در جام جهانی فرانسه، فوتبال ما را دگرگون خواهد کرد و ما در میدانهای بین المللی، تجربه های نو کسب خواهیم کرد.

راه آزادی: علیرغم این موفقیت بزرگ و ادعاهای مبالغه آمیز برخی از مسئولین، در مورد قدرت تیم ملی فوتبال ایران، واقعیت اینست که تیم ملی کشورمان، با توجه به عدم تجربه کافی در میدانهای بین المللی و نیز ضعفهای جدی در ارائه یک فوتبال مدرن و هماهنگ، در فرانسه با آزمون دشواری روبروست. با توجه به این واقعیات، چه نتایجی را برای تیم ایران پیش بینی میکنید و برای افزایش شانس موفقیت این تیم، چه توصیه هایی برای دست اندرکاران مربوطه دارید؟

بهمن فروتن: ارزش فوتبال یک مملکت را میشود مانند ارزش یک فرش تعیین کرد:

برزیل - آلمان - هلند و... فوتبال درجه یک

بلغارستان - رومانی - بلژیک و... درجه دو

شیلی - اتریش - مکزیک و... درجه سه

کره جنوبی - عربستان - ژاپن و ایران را به این ترتیب میتوان در درجه چهارم فوتبال جهان قرار داد. پایین تر از ایران دیگر میشود هند و پاکستان و افغانستان و در درجه آخر شاید ویتنام. قرار دادن ایران در رده هند و پاکستان و یا در رده برزیل و

ترکمانچای دوم

فریدون خاوند

- * روسیه با یک چرخش سیاسی ۱۸۰ درجه‌ای از پشت به ایران خنجر زد.
- * اگر چاره‌ای سریع پیدا نشود، ایران «جنگ شاه‌لوله» ها را برای همیشه به ترکیه می‌بازد.
- * شرکتهای نفتی ایران را بهترین گذرگاه برای انتقال نفت خزر به بازارهای جهان تلقی میکنند.
- * تنها بهبود سریع روابط تهران و واشنگتن میتواند ورق را برگرداند و از نهایی شدن یک شکست بزرگ برای ایران جلوگیری کند.

با زایش کشورهای تازه در آسیای مرکزی و قفقاز، تعداد مرزهای بین‌المللی ایران، در خشکی و دریا به پانزده رسید، یعنی بالاترین رقم در میان کشورهای جهان. ایران که در پی منجمد شدن مرزهای شمالی‌اش به یک کشور «خاورمیانه‌ای» بدل شده بود، ابعاد آسیایی‌اش را دوباره به دست آورد و پنجره‌های خود را به سوی گهواره‌های قدیمی تمدنش از نو گشود.

دیپلماسی منطقه‌ای ایران، که بر اثر بسته بودن افق شمال، تمام و کمال در مرزهای جنوب (خلیج فارس و خاور نزدیک) متمرکز شده بود، الزاماً بخشی از تلاشهای خود را به پهنه‌های رها شده از تسلط شوروی منتقل کرد.

دریای خزر در دیپلماسی ایران

خلاصه کنیم: فروپاشی شوروی آغازی بود برای فوران مسایل دریای خزر در دیپلماسی ایران. ما می‌بایست این فضای تازه را دوباره کشف میکردیم و با قواعد تازه بازی در آن آشنا می‌شدیم. تعریف مهم‌ترین هدف‌های سیاست خارجی ایران در این صحنه بسیار حساس کار دشواری نبود:

۱) هدف‌های «ژئوپلیتیک» (جغرافیایی): فراهم آوردن جایگاهی استوار برای ایران در بافتار تازه آسیای مرکزی و قفقاز و تأثیر گذاشتن بر فرآیند شکل‌بندی قدرت در حوزه دریای خزر، تأمین این هدف مستلزم آن است که دیپلماسی ایران در این منطقه پس از حدود دو قرن خودی در برابر قدرت قاهر، دوباره فعال شود. ما عادت کرده بودیم در حوزه دریای خزر تنها با روسیه (و بعدها شوروی) روبرو باشیم و در برابر آن سر، تسلیم فرو آوریم. اما از هشت سال پیش به این سو، در کنار روسیه و جمهوری‌های نوپساید پیرامون خزر (ترکمنستان، ترکمنستان و آذربایجان)، قدرتهای دیگری به آسیای مرکزی و قفقاز سرکشیدند و مدعیان تازه‌ای پیدا شدند: از غربی‌ها گرفته تا ترکیه و چین و حتی اسرائیل و عربستان سعودی و پاکستان... در این فضای آشفته، هدف نخستین ایران (به منزله مهم‌ترین کشور دارای علقه‌های تاریخی و جغرافیایی با منطقه) طبعاً آن است که اجازه ندهد حقوق طبیعی‌اش به دست نوریسندگان پایمال شود.

۲) هدف‌های «ژئواکونومیک» (جغرافیای اقتصادی): اوجگیری اهمیت نفت و گاز در آبهای خزر و سرزمین‌های پیرامون آن فرصت نامنتظره‌ای در اختیار دیپلماسی ایران گذاشت. نیم‌نگاهی به نقشه جغرافیا نشان میدهد که کشور ما بعنوان سرزمینی میان خلیج فارس و دریای خزر، در قلب غنی‌ترین کانون‌های نفت و گاز جهان قرار دارد. البته اهمیت منابع انرژی دریای خزر ظاهراً کمتر از چیزی است که پیش‌بینی میشد. کل ذخایر نفتی ثابت‌شده این منطقه (خشکی و فلات قاره) به درمیلیارد تن میرسد، یعنی حدود دو صد ذخایر جهانی و چیزی در سطح ذخایر کنونی دریای شمال. ذخایر گاز این منطقه نیز از هزار میلیارد متر مکعب (دو درصد ذخایر جهانی) بیشتر نیست. در مقام مقایسه کافی است بدانیم که ذخایر نفتی ثابت شده ایران تا امروز به ۱۲۰۷ میلیارد تن (۹ درصد ذخایر جهانی) و ذخایر گاز آن به ۲۱ هزار میلیارد متر مکعب (۱۵ درصد ذخایر جهانی) میرسد. به بیان دیگر ایران به نفت و گاز حوزه خزر نیازی ندارد. در عوض کشور ما با استفاده از موقعیت جغرافیایی خویش میتواند به مهم‌ترین گذرگاه نفت و گاز کشورهای تازه‌بنیاد آسیای مرکزی و قفقاز بدل شود و از این راه نه فقط بر اهمیت سوق الجیشی خود بیفزاید، بلکه به درآمدهای آسان و دراز مدت ناشی از حقوق ترانزیت دست یابد. مشکل آنجاست که

دگرگونی‌های بزرگ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی همراه با نبرد بی‌امان بر سر قدرت، جامعه ایرانی را در آستانه یک چرخش تاریخی قرار داده است. کشور ما که قرن بیستم میلادی را با تب و تاب‌های انقلاب مشروطیت آغاز کرد، آن را با تنشهای ناشی از فرسایش شتاب‌گیرنده نظام ولایت فقیه به پایان میرساند. شیخ یک تحول بنیادی (بنیادی‌تر از همه تحولات معاصر کشور) در آسمان ایران به پرواز درآمده و مردمان این سرزمین کهنسال را رویاروی چالش‌هایی سترگ قرار داده است.

زخم‌های کهن

ولی رویدادهای داخلی ایران نباید مآرا از پرداختن به امنیت و منافع خارجی کشور و مسایلی که از این لحاظ بر سرنوشت نسل‌های امروز و فردای آن سنگینی میکند، باز دارد. غوغای درون نباید همه تحولات بزرگی را که در کنار مرزهای ایران جریان دارد، بپوشاند.

ناگفته پیداست که تکان‌های جامعه ایرانی بر مناسباتش با دنیای خارج تأثیر می‌گذارد و به سهم خود از تحولات منطقه و جهان تأثیر می‌پذیرد. رویدادهای ده سال گذشته، بویژه فروپاشی شوروی، بر فصلی طولانی از تاریخ دیپلماسی ایران نقطه پایان گذاشت و فصل دیگری را گشود انباشته از فرصت‌های طلایی و در همان حال، خطرهای مرگبار. بن‌بست‌های سیاست ایران در سالهای گذشته مانع از آن شد که افکار عمومی کشور، و یا حتی بخش چشمگیری از نخبگان، تحولات درازساز فضای منطقه‌ای ما را آن گونه که باید و شاید بشناسند. بن‌بست‌ها همچنان باقی است و اگر چاره‌ای سریع برای برین رفت پیدا نشود، ایران بدون تردید با یکی از دردناک‌ترین شکست‌های سیاست خارجی‌اش روبرو خواهد شد، با پیامدهایی همسنگ آنچه در پی جنگ‌های ایران و روس در دهه‌های نخستین قرن نوزدهم میلادی و امضای عهدنامه‌های ننگین گلستان (۱۸۱۳) و ترکمانچای (۱۸۲۸) بر کشور ما رفت.

جای آن نیست که به این دو زخم کهن تاریخ دریست سال گذشته ایران بپردازیم. تازه این یادآوری هم ضرورتی ندارد، زیرا این دو مصیبت، که نسل‌های زیادی تاروان آنرا پرداخته‌اند، در خاطره مردم ما نقش بسته است. ایرانیان از کودکی می‌آموزند که چگونه در پی امضای عهدنامه «گلستان» و «ترکمانچای»، میهن آنها مثله شد، سیادت آن در تمامی منطقه دریای خزر (از سرزمین‌های از دست‌رفته قفقاز گرفته تا پهنه دریا و آسیای مرکزی) بریاد رفت و روسیه به یکی از دو قدرت غالب در تعیین سرنوشت سیاست ایران بدل گردید. حدود یک قرن بعد، به‌رغم امضای قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی (که ظاهراً بمنظور جبران حقرات‌های دو قرارداد پیشین امضا شده بود)، ایران همچنان در مرزهای شمالی‌اش در نقش یک قدرت منفعل باقی ماند و هر افقی، جز تسلیم بدون قید و شرط در برابر قدرت قاهر، بر وی بسته شد. به بیان دیگر مفاهیمی چون قفقاز و آسیای مرکزی از فرهنگ دیپلماسی ایران رخت برپستند و تا پایان سال‌های ۱۹۸۰ میلادی، تصامی حوزه دریای خزر در رکود حاصل از یخبندان جنگ سرد به خوابی عمیق فرو رفت.

فروپاشی شوروی فضای «جغرافیایی» (ژئوپلیتیک) ایران را زیر و رو کرد. پیامدهای بلافاصله این رویداد شگفت را کم و بیش می‌شناسیم:

- برای نخستین بار پس از چند قرن، ایران مرز خاکی خود با روسیه و تماس مستقیم با این قدرت را، دستکم از لحاظ رسمی، از دست داد.

کشورهای دیگری، بویژه ترکیه، با استفاده از انرژی ایران، مدعی دستیابی به شاه‌لوله‌های قفقاز و آسیای مرکزی شده‌اند و چیزی نمانده است که در «جنگ شاه‌لوله‌ها» برای همیشه بر کشور ما غلبه کنند.

۳) هدف‌های فرهنگی: دیپلماسی ایران باید بر زخمهای حاصل از یک جدایی فرهنگی بسیار طولانی میان ایران کنونی از یک سو و سرزمینهای قفقاز و آسیای میانه از سوی دیگر، مرحم بگذارد و تمامیت قلمرو فرهنگی ایران را، که از مرزهای کنونی کشور ما بسی فراتر میرود، دوباره زنده کند. سخن بر سر گرایش‌های زشت شونیستی و فتوحات ارضی نیست، در آستانه قرن بیست و یکم، شعارهایی این چنین تنها میتواند از ذهن‌های بیمار یا بسیار واپس‌مانده سرچشمه بگیرد، در عوض برقراری دوباره پیوندهای دیرینه با زادگاه رودکی یا سرزمین نظامی حق طبیعی ایرانیان است.

ناکامی بزرگ

تاکنون پیداست که میان همه این هدف‌ها ارتباط تنگاتنگ وجود دارد. مواضع دیپلماتیک و استراتژیک ایران در آسیای مرکزی و قفقاز با عبور گاز و نفت این در منطقه از خاک ایران تقویت میگردد و راه‌های ارتباط فرهنگی میان ایرانیان و همسایگان شمالی‌شان هموارتر میشود.

تنگناهای سیاست داخلی و، به تبع آنها، ناشیگریهای سیاست خارجی، ایران را از دستیابی به هدف‌های بالا بازداشتند، ولی ناکامی ما در صحنه «جنگ شاه‌لوله‌ها» آشکارتر از هر ناکامی دیگری است و خواهیم دید که اگر چاره بسیار سریعی برای جبران کاستی‌های گذشته پیدا نشود، ایران یکی از بزرگ‌ترین برگ‌های برنده خویش را برای همیشه به رقیبان می‌سپارد و در ازای آن چیزی جز بباد و مشتی شعار در دستش نمی‌ماند.

انرژی دیپلماتیک ایران در حوزه‌های دریای خزر در سپتامبر ۱۹۹۴ به هنگام تشکیل یک کنفرانس نفتی بین‌المللی برای بهره‌برداری از منابع نفتی آذربایجان وارد مرحله تازه‌ای شد. در آغاز، هشاد درصد سهام این کنفرانس به شرکت‌های نفتی آمریکایی، اروپایی، روس و ترک و بیست درصد آن به شرکت نفتی آذربایجان موسوم به «سوکار» تعلق گرفت. برکنار ماندن ایران از این قرارداد طبعاً روابط ایران و باکو را تیره کرد. شرکت آذربایجانی «سوکار» که نمیتوانست تمامی سرمایه لازم را برای مشارکت خود تامین کند، تصمیم گرفت از سهمیه بیست درصدی‌اش پنج درصد را به ایران و پنج درصد را به شرکت آمریکایی «اکسون» واگذار کند تا به این ترتیب دل جمهوری اسلامی را هم به دست آورده باشد. مقام‌های شرکت ملی نفت ایران این امتیاز را یک پیروزی بزرگ به‌شمار آوردند، ولی در آوریل ۱۹۹۵، زیر فشار ایالات متحد، ایران از کنفرانس رانده شد و سهمش به ترکیه (که پیش از این فقط ۱۰٫۷۵ درصد سهام را در اختیار داشت)، واگذار گردید.

در پی این شکست تلخ، مقام‌های جمهوری اسلامی دوباره موضوع «نظام حقوقی دریای خزر» را پیش کشیدند و مشروعیت قرارداد ناظر بر تشکیل کنفرانس نفتی آذربایجان را زیر سوال بردند. استدلال چنین بود: تا وقتی نظام حقوقی تازه‌ای برای دریای خزر وضع نشود، نظام پیشین همچنان به قوت خود باقی است و هرگونه قراردادی که به صورت یکجانبه توسط یکی از کشورهای ساحلی برای بهره‌برداری از منابع فلات قاره منعقد شود (از جمله قرارداد با کنفرانس نفت آذربایجان)، کان‌لم‌یکن تلقی خواهد شد.

چرخش ۱۸۰ درجه‌ای روسیه

از حدود ۲۷۰ سال پیش تا کنون، دریای خزر بر پایه عهدنامه‌های دو جانبه میان ایران و روسیه (و بعدها ایران و شوروی) اداره شده‌است: عهدنامه‌های رشت (۱۷۲۹)، گلستان (۱۸۱۳)، ترکمانچای (۱۸۲۸)، و سرانجام عهدنامه‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ منعقد میان تهران و مسکو. تا زمانی که خزر تنها در احاطه تنها در کشور ساحلی بود، به‌رغم گنگ بودن قراردادها در این یا آن زمینه اساسی، روزگار به‌مدارا می‌گذشت زیرا ایران در برابر سیادت روس‌ها در این دریا سر تسلیم فرآورده بود. ولی با انحلال شوروی (۸ دسامبر ۱۹۹۱) و نشستن پنج کشور ساحلی به جای دو کشور، عهدنامه‌های پیشین توسط سه دولت تازه بنیاد زیر پرسش رفت و خزر به امان خدا رها شد.

فقدان نظام حقوقی در محدوده خزر طبعاً مساله تقسیم ثروت‌های این فضای آبی، و به‌ویژه نفت و گاز فلات قاره را مطرح میکند. تا چند ماه پیش، کشورهای حوزه خزر عمدتاً از دو موضوع عمده پیروی میکردند:

- جمهوری آذربایجان میگفت (و میگوید) که دریای خزر باید بر پایه یک سلسله خطوط فرعی میان پنج کشور ساحلی تقسیم شود و هر کشوری منطقه زیر مالکیت خود را، آن گونه که خود میخواهد، اداره کند.

- روسیه و تهران این تقسیم‌بندی را مغایر با قوانین و عرف بین‌المللی میدانستند. هر کشور ساحلی، از دیدگاه آنها، می‌بایست از محدوده‌ای به نام منطقه انحصاری اقتصادی برخوردار شود، حال آنکه مساحت باقیمانده باید به پیروی از نظام حاکم بر دریاهای بسته و دریاچه بین‌المللی، تابع «حکومت مشترک» باشد و بر اساس مالکیت مشاع اداره شود.

کشورهای ترکمنستان و قزاقستان نیز میان این دو موضع در نوسان بودند.

در چند ماه گذشته موضعگیری روسیه در قبال نظام حقوقی دریای خزر دچار تحول شد و بتدریج به نظریه تقسیم تمایل یافت. در واقع باکو، با پشتیبانی آمریکا و در پیوند نزدیک با ترکیه، توانست سایر کشورهای ساحلی دریای خزر را علیه ایران بسیج کرده و به‌ارادگاه خویش بکشاند. زنگنه وزیر نفت جمهوری اسلامی در سفر اخیر خود به مسکو متقاعد شد که ایران در مساله «نظام حقوقی دریای خزر» قافیه را باخته است، پنجشنبه نهم آوریل سال جاری میلادی، نوسلطان نظربایف در پایان ملاقات با بوریس یتسین در مسکو رسماً اعلام کرد در کشور بر سر تقسیم دریای خزر میان کشورهای ساحلی به توافق رسیده‌اند. به بیان دیگر مسکو به صورت یکجانبه قول و قرارهای قبلی خود با تهران را زیر پا گذاشت و کشور ما را در موقعیت بسیار دشواری قرار داد. امروز بر سر موضوع بسیار حساس «نظام حقوقی دریای خزر»، ایران در یک سو و کشورهای روسیه، قزاقستان، ترکمنستان و آذربایجان در سوی دیگر قرار دارند. این حاصل رفتار و کردار کسانی است که در وزارت خارجه جمهوری اسلامی به روابط «استراتژیک» میان مسکو و تهران به‌منظور خنثی کردن فشارهای واشنگتن دل بسته بودند!!

بازیگران نفت خزر

در صحنه پر هیاهوی نفت و گاز آسیای مرکزی و قفقاز، چهار گروه بازیگر اصلی به چشم می‌خورند:

- کشورهای دارنده منابع نفت و گاز یعنی عمدتاً آذربایجان، ترکمنستان و قزاقستان، که هیچیک راهی به دریای آزاد ندارند.

قدرت‌های بزرگ مصرف کننده گاز و نفت در اروپا، آمریکا و آسیا.

- شرکت‌های نفتی بین‌المللی که سرمایه و تکنولوژی را در اختیار دارند.

- و سرانجام کشورهایی که نفت و گاز باید از سرزمین آنها بگذرد.

بازیگران گروه چهارم از اهمیت استراتژیک ویژه‌ای برخوردارند. صاحبان نفت و گاز برای رساندن کالای خود به بازارهای مصرفی میتوانند از سه راه بگذرند: از خاک روسیه به سوی دریای سیاه، از ارمنستان یا گرجستان به سوی ترکیه و دریای مدیترانه، و یا سرانجام راه سوم، از خاک ایران به سوی خلیج فارس یا به مقصد ترکیه و اروپا. تصمیم مربوط به تعیین مسیر نصب شاه‌لوله برای انتقال نفت جمهوری آذربایجان به بازارهای جهانی رسماً در ماه اکتبر آینده گرفته میشود و شاه‌لوله مذکور در سال ۲۰۰۳ میلادی کار انتقال را آغاز میکند. از هم اکنون تردیدی نیست که واشنگتن خواستار عبور شاه‌لوله از خاک ترکیه است و کشورهای آذربایجان، ترکمنستان، قزاقستان و گرجستان نیز ظاهراً به همین طرح گرایش دارند.

بدبختانه به نظر میرسد که دیپلماسی ایران در آسیای مرکزی و قفقاز در آستانه یک شکست تازه تاریخی قرار گرفته‌است. پس از امضای عهدنامه تنگین ترکمانچای، ما حدود ۱۶۰ سال انتظار کشیدیم تا بار دیگر از نقشی فعال در حوزه دریای خزر برخوردار شویم. ولی این بار نیز، با گرفتار شدن در جنبه یک دیپلماسی تنگ‌مایه مکتبی، این فرصت بزرگ طلایی را تا اندازه زیادی از دست دادیم و اگر به سرعت به اصلاح اشتباهات مرگبار خود کمر نزنیم، ترکمانچای دیگری در انتظار ما است. البته این بار زمین‌های تازه‌ای را از دست نخواهیم داد و زنجیره‌هایی را، همسان آنچه روس‌ها بر دست و پایمان بستند، به چشم نخواهیم دید. ولی در این دوره پایانی قرن بیستم، این جنگ اقتصادی است که سرنوشت ملت‌ها را تعیین میکند و زیان حاصل از شکست ایران در این عرصه نیز، اگر چاره‌ای برای جبران سریع آن اندیشیده نشود، کمتر از لطامات حاصل از عهدنامه ترکمانچای نخواهد بود.

چه باید کرد؟

ما نبرد حوزه خزر را به چه قدرتی می‌بازیم؟ عمدتاً به ترکیه. در واقع آنکارا که در منطقه خزر از هیچ جایگاه طبیعی برخوردار نیست، با برخورداری از ضعف و ندانم‌کاری‌های ایران در کنار منابع نفتی این دریا جا خوش میکند و، در همان حال، با به دست گرفتن کنترل لوله‌های نفت و گاز، بر سرنوشت دراز مدت کشورهای نوبنیاد آسیای مرکزی و قفقاز مسلط میشود. مردم ایران نیز به‌روال گذشته اجازه خواهند داشت در سواحل گیلان و مازندران آب‌تنی یا ماهیگیری کنند!! این کارنامه، حاصل تکرار دیپلماسی فتحعلیشاهی است که تحت هدایت داهیانه علی اکبر ولایتی کشور ما را به آستانه «ترکمانچای دوم» رساند.

وقت تنگ است گنگ‌گاه باریک. فرصت‌های زیادی از دست رفته، ولی فرصت‌هایی چند هنوز باقی است که اگر از آنها با درایت استفاده شود، میتوان ورق را برگرداند و از نهای شدن یک شکست بزرگ تاریخی جلوگیری کرد. تکرار میکنیم که تصمیم به تعیین نهایی مسیر شاه‌لوله انتقال نفت جمهوری آذربایجان قاعده‌ها باید در ماه اکتبر آینده گرفته شود. ولی به نظر میرسد با بروز تحولات جدید، به‌ویژه در روابط ایران و آمریکا تاریخ اتخاذ تصمیم میتواند چند ماهی به تعویق بیفتد. با توجه به داده‌های موجود میتوان سیاست تازه‌ای را در راستای منافع ایران به اجرا گذاشت:

۱) پافشاری در طرح «نظام حقوقی دریای خزر» دیگر راه به جایی نمی‌برد. پیش از این گفتیم که نظر ایران درباره تعیین تکلیف «نظام حقوقی بحر خزر» در پی تغییر ۱۸۰ درجه‌ای مواضع روسیه اعتبار خود را، دستکم در عرصه عملی،

طرح یک دیدگاه: فمینیسم و اسلام

ناهید کشاورز

«راه آزادی» از همه دوستان و علاقمندان به مسائل زنان دعوت میکند تا با فرستادن مقالات و نوشته‌های خود و طرح دیدگاه‌ها، نظرات تئوریک، اخبار، گزارشات در مورد مسائل ایران و جهان این نشریه را یاری رسانند.

یکی از نوآوری‌ها در طرح مسائل جنبش زنان، مانند هر مسئله اجتماعی دیگر می‌تواند این باشد که از نتیجه‌گیری و دادن پاسخ آری یا نه به معضلات آن پرهیز کرد. در گذشته، در هر نوشته‌ای الزاماً می‌باید راه حل قطعی هم پیشنهاد می‌شد. برای طرح هر مسئله اجتماعی، قالب و چهارچوبی وجود داشت، با واحدهایی برای اندازه‌گیری ابعاد آن و در نهایت دستورالعملی برای تغییراتی در آن و یا در هم کوبیدن آن. حال آنکه نگرش نوین می‌تواند به دور از هر شکل و شمایل، تنها به صورت طرح مسئله و امکانی برای اندیشه همگانی به آن باشد. می‌تواند همه چیز سیاه یا سفید نباشد و میشود همه چیز را به شکل طیفی در نظر داشت و راه حل‌ها را با توجه به عوامل به وجود آورنده آن در زمان و مکان بررسی کرد. نوشته حاضر تنها به طرح مسئله‌ای می‌پردازد که موضوعی تازه نیست، اما همچنان بحث‌ها و نظرات مختلفی در پیرامون آن جریان دارد، و آن مسئله فمینیسم اسلامی است. و قصد در اینجا نه رد و یا قبول آن بلکه طرح واقعیت‌های موجود در جنبش زنان در ایران است.

ویژگی وضعیت زنان در ایران با توجه به ساختار حکومتی، قوانین مذهبی ضد زن، تغییر کیفی و کمی حضور زنان در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی بعد از انقلاب و تغییرات موقعیت آموزشی و اشتغال زنان شرایط خاصی را پدید آورده است که تحلیل و بررسی و رهنمود آنرا برای فعالین جنبش فمینیستی ایران دچار مشکل می‌سازد و در عین حال راه را برای بررسی نظرگاه‌ها و دیدگاه‌های متفاوتی بازمی‌گذارد. نظرگاه‌هایی که در نهایت می‌توانند به غنای تئوریک جنبش جهانی فمینیسم یاری رسانند و این جنبش را از خطر ذراتدن به جزم اندیشی و یک سوره نگرانی بازدارند و به فمینیسم که مخصوص در کشور ما جنبش نوپایی است، امکان تحول، تفسیر و تجربه را می‌دهند. با این فرض که در یک جنبش نو و مسترقي و در دنیای روشنگری همواره امکان تحولات نویی وجود دارد که می‌تواند با توجه به عملکرد هر جامعه‌ای به رشد تئوریها و بوجود آمدن تئوریهای جدید یاری رساند.

در این نوشته به طرح نظرگاهی پرداخته میشود که دیدگاه گروهی از زنان فمینیست در داخل و خارج از کشور است. این نظرگاه، فمینیسم را دربرگیرنده یک ایدئولوژی و دیدگاه نمی‌داند بلکه آنرا نهضتی فراسوی همه ایدئولوژیها و دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی قلمداد میکند و تشکلی است که با هویت مبارزه با ستم جنسی تعریف میشود. فمینیسم هر چند دارای اهداف جهانشمولی می‌باشد، اما خواسته‌های زنان بر اساس شرایط زیستی، اقتصادی، اقلیمی، سنتی، مذهبی و اجتماعی تفاوت میکند و در وهله اول می‌تواند چنین به نظر برسد که تلاش برای دستیابی به خواسته‌های اولیه زنان، بر اهداف اصلی فمینیسم پیشی گرفته است و با آنها را تحت الشعاع قرار داده است حال آنکه زنان به ناگزیر برای رسیدن به اهداف جهانی فمینیسم، برای پیشبرد خواسته‌های خود بر طبق شرایط سیاسی و اجتماعی و فرهنگی متفاوت، شیوه‌های مبارزاتی متفاوتی را انتخاب میکنند و در اساس هیچگاه اهداف جهانشمول فمینیسم فدای شرایط ریزه زنان نخواهد شد.

جنبش فمینیسم قصد مبارزه و براندازی عقاید مذهبی و ایدئولوژیک زنان را ندارد بلکه با جنبه مردسالار آنهاست که سر ستیز دارد.

برای بررسی و برخورد به مسئله زنان ایران و اسلام به عنوان مذهب توده مردم، می‌باید نگاهی داشته باشیم به چگونگی شرکت زنان در انقلاب و وضعیت زنان در بعد از انقلاب.

انقلاب بهمن این خاصیت اصلی را برای زنان ایران دربرداشت که برای آنها امکان حضور جدی و همه‌جانبه‌ای در فعالیت‌های اجتماعی را فراهم ساخت. بخصوص برای اقشاری که به دلیل مذهب و سنت، امکان راه‌یابی به این فعالیت‌ها را نداشتند. بعد مذهبی انقلاب و فراخوان مذهب برای شرکت در انقلاب، بهانه را از مردانی

از دست داد، هر چند از لحاظ نظری و از دیدگاه حقوق دریاها همچنان می‌تواند مورد استناد قرار بگیرد. در منطقه‌ای مانند دریای خزر، این منطق سیاسی و رابطه قدرتها است که حق می‌آفریند نه برعکس. در شرایطی که دیگر کشورهای ساحلی دریای خزر (از جمله روسیه) قراردادهای منعقد با شرکت‌های نفتی را برای بهره‌برداری از منابع دریای خزر معتبر می‌شناسد، ایران چگونه می‌تواند به تنهایی مشروعیت این قراردادها را زیر سوال ببرد؟ و تازه اگر ایران از ابتدا امضای قراردادهای یک جانبه با شرکت‌های نفتی از سوی کشورهای ساحلی را کان لم یکن تلقی میکرد، پس چگونه حاضر شد در سال ۱۹۹۵ پنج درصد سهام کنسرسیوم نفتی آذربایجان را بپذیرد (پیش از آن که زیر فشار آمریکا کنار گذارده شود)؟ بنابراین تکیه بر یک مهره سوخته شرط عقل نیست. ۲) تنش در روابط تهران و واشنگتن عمده‌ترین عامل شکست دیپلماسی ایران در قبال همسایگان شمالی است. در پی بازپهای شگفت روزگار، کشور ما برای نخستین بار در مرزهای شمالی خریش نه با روسها، بلکه با غربی‌ها روبرو است. قدرت اقتصادی در آسیای مرکزی، قفقاز و دریای خزر امروز بیش از پیش در دست آمریکا و متحدان آن تمرکز می‌یابد. دیپلماسی جمهوری اسلامی این دگرگونی بزرگ را نشناخت و جایجا شدن بازیگران را نتوانست ببیند. بسته ماندن راه گفتگوی مستقیم میان ایران و آمریکا هرگونه امکان مانور را از دیپلماسی ایران می‌گیرد و در عوض راه را برای جولان قدرت‌های دست چندی همانند ترکیه باز می‌کند. تردیدی نیست که آنکارا بهبود روابط میان تهران و واشنگتن را خبری سخت نامیمن تلقی خواهد کرد.

۳) شرکت‌های بین‌المللی نفتی، اعم از اروپایی و آمریکایی و آسیایی، با بیتابی چشم به راه نشان‌های بهبود در روابط ایران و آمریکا هستند. همه ارزیابی‌های کارشناسی انجام گرفته از سوی نمایندگان این شرکت‌ها نشان میدهند که ایران اقتصادی‌ترین راه انتقال نفت و گاز حوزه دریای خزر به بازارهای جهانی است. در صورت استفاده از این راه، نفت و گاز صادراتی آسیای مرکزی و قفقاز می‌تواند از تاسیسات گسترده ایران، به ریزه شاه لوله‌های موجود برخوردار شود. بعلاوه بررسی‌های انجام گرفته درباره بازار جهانی نفت نشان میدهد که در دهه‌های آینده، با توجه به رشد تقاضای انرژی در آسیا، این منطقه مهم‌ترین مشتری نفت و گاز آسیای مرکزی و قفقاز خواهد بود. پایانه‌های نفتی ایران در خلیج فارس بهترین راه صدور به بازارهای آسیایی است و کشورهای نوپید حوزه خزر می‌توانند از آنها استفاده کنند.

۴) باقی می‌ماند مسائل امنیتی، و این استدلال که ایران به سبب نظام سیاسی اش گروگاه مطمئنی برای عبور شاه لوله‌های نفت و گاز نیست، چنین استدلالی در نگاه اول منطقی به نظر میرسد ولی با یک بررسی موشکافانه می‌توان ضعف‌های آنرا نشان داد. نکته اول این که ارزیابی‌های مربوط به «ریسک سرمایه‌گذاری» باید در درجه اول توسط شرکت‌های نفتی انجام بگیرد نه دستگاه‌های وزارت خارجه و وزارت دفاع آمریکا. به بیان دیگر «تصمیم سیاسی» نباید بر تصمیم‌گیری‌های متکی بر ارزیابی‌های اقتصادی تحمیل شود. تازه نمایندگان رسمی واشنگتن در همه نهاد‌های بین‌المللی با قاطعیت هرچه تهاوتر از غیرسیاسی شدن سرمایه‌گذاری دفاع میکنند و از دولت‌ها می‌خواهند در راه سرمایه‌گذاری‌های خارجی موانع سیاسی به وجود نیاروند. این موضعگیری در برخی از متون بین‌المللی شکل قانونی به خود گرفته، از جمله در موافقتنامه مربوط به سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی که یکی از مبانی فعالیت «سازمان تجارت جهانی» است. همچنین در طرح مربوط به «موافقتنامه چند جانبه درباره سرمایه‌گذاری‌های خارجی»، که هم اکنون در «سازمان همکاری و توسعه اقتصادی» در دست بررسی است، زیر فشار آمریکا بر عدم مداخله دولت‌ها در امر سرمایه‌گذاری‌های خارجی به شدت تاکید شده است، چگونه است که ایالات متحد در روابط خود با ایران همه این ملاحظات را کنار می‌گذارد؟

نکته دوم آنکه برای سرمایه‌گذاری پر هزینه و دراز مدتی مانند کشیدن خطوط انتقال گاز و نفت، ارزیابی «ریسک سرمایه‌گذاری» تنها نمیتواند بر اساس ملاک‌های مقطعی و اوضاع زمان حال استوار باشد. آمریکایی‌ها می‌گویند که ایران «امن» نیست. ولی آیا ترکیه واقعاً امن است؟ نفی پیشرفت‌های ترکیه در زمینه‌های گوناگون سیاسی و اقتصادی طبعاً بی‌انصافی است. ولی نادیده گرفتن ضعف‌های این کشور در زمینه‌های گوناگون هم چندان منصفانه نیست. بخشی از شاه لوله مورد نظر باید از گرجستان و سپس مناطق کردنشین ترکیه بگذرد. آیا چنین مسیری واقعاً امن است؟ از سوی دیگر گزینش‌های سیاسی - استراتژیک ارتش و بعضی از دولتمردان ترکیه در زمینه پشتیبانی بی‌قید و شرط از مواضع آمریکا و اسرائیل با مخالفت بخش وسیعی از جامعه این کشور روبرو است. ایران به تدریج تکان‌های شدید هویتی خود را پشت سر می‌گذارد و بعید نیست در آینده نه چندان دور به گونه‌ای تعادل متکی بر نهاد‌های سیاسی استوار دست یابد. در عوض ترکیه ممکن است به تنش‌های هویتی گرفتار شود و به تجربه‌های تازه روی آورد. آیا اسلامگرایان «رفاه»، تنها به صرف انحلال حزبشان، یکباره از صحنه سیاست ترکیه آب شدند؟ امنیت مساله لحظه‌ای نیست و برنامه‌ریزان واشنگتن باید در تحلیل آینده نگرانه این مفهوم از رویدادهای گذشته درس بگیرند.

که سالها زنان را از شرکت در مجامع عمومی با استدلال فاسد و غیرمذهبی بودن بازداشته بودند، گرفت. این بار خود زنان هم که پیش از این حضورشان در عرصه های اجتماعی گاه تا حد غرب زدگی و ملی ستیزی تلقی می شد با وجدانی آسوده تر در این مجامع شرکت کردند. حضور توده های زنان در انقلاب که فضای تازه ای را رو در روی آنها گشوده بود و برای اولین بار به آنها امکان اظهار نظر داده بود، اتفاقی نبود که به آسانی امکان بازگشت به عقب آن وجود داشته باشد. بعلاوه زنان همواره بعنوان نیرویی برای برآورده شدن خواسته های مردان در عرصه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی مورد استفاده قرار گرفته اند و این بار هم حضور آنها در صفوف انقلاب، برای برآورده شدن اهداف انقلاب که زنان در نهایت سهم بسیار کمتری از آن برگرفتند و بعدها به عنوان نیروهایی در پشت جبهه های جنگ و به عنوان نیروی تبلیغاتی یا نامهای مادران شهید و خواهران رزمنده ضروری می بود. اما این بار این خیل عظیم از آنچه که بدست آمده سهم خود را طلب می کند. حضور این زنان در خارج خانه، هرچند بطور کامل به معنای آگاهی به حقوق ازدست رفته و یا درکی عمیق از مسایل خود نبود، اما فضایی را رو در روی آنها گسترده بود که بهرحال با دنیای قبلی تفاوت فاحشی داشت. طرح این موضوع بدین معنا نیست که به ناگهان در وضعیت زنان شکوفایی عظیمی بوجود آمده است، سخن بر سر قشری از زنان است که فضای غبار گرفته مذهبی، امکانات تازه ای را رو در روی آنها قرارداده است. ضمن اینکه همزمان قوانین تصویب شده بنوعی دیگر زنجیرهایی را بر دست و پای آنان می بست. بطور مثال آنها بعنوان همسران شهید در تبلیغات مورد استفاده قرار می گرفتند و در فعالیت های سیاسی و اجتماعی و مذهبی حضوری جدی داشتند اما حق قیمومیت فرزندانشان از آنها سلب می شد. این تناقضات سئوالات تازه ای را در ذهن آنها بوجود می آورد که در نتیجه در صدد تعدیل قوانین در چهارچوب اسلام به نفع خود بودند و اسلام را نه به عنوان یک ایدئولوژی غیرقابل تغییر که در موارد بسیاری قابل تفسیر می دیدند. این توده زنان با گروه دوم زنان مسلمانی که در نتیجه انقلاب به مقامهای سیاسی و اجتماعی دست یافته اند، تفاوت میکنند. «نیره توحیدی» در کتاب «فمینیسم، دموکراسی و اسلام گرایی» در مورد این گروه زنان مینویسد:

«زنان دیندار برخاسته از اقشار متوسط سنتی جامعه که به حمایت از انقلاب اسلامی و بنا برچشم اسلام به صحنه آمدند و پس از پیروزی به ارتقاء موقعیت اقتصادی، اجتماع، فرهنگی و سیاسی خود دست یافته اند. طبعاً ترفیع مقام خود را مدیون اسلام دانسته در حفظ این پرچم ایدئولوژیک مصر خواهند بود. ایشان تنها در تغییر اصلاح طلبانه اجکام و قوانین اسلام است که میتوانند به میدان تحرک و سهم قدرت خویش در نظام فعلی بیفزایند و از زن ستیزی آن نیز بطور کلی بکاهند. ایشان بنوعی «فمینیست های دولتی» را تشکیل می دهند چرا که در مبارزات و مطالبات خود معمولاً از محدوده منافع دولتی حکومتی خارج نمی شوند».

گروه سوم زنانی هستند که با آگاهی و استمرار در یک سو سعی در بالابردن دانش و آگاهی زنان به حقوق خود را دارند و از سوی دیگر در قوانین اسلامی نه تنها به دنبال تفسیرهای نوین از این قوانین می باشند بلکه سعی در افشاء تضادهای تناقضات آنها می نمایند. این گروه از آنجا که زنانی متشکل و سازمان یافته نیستند، نمیتوان نام جنبش را بر آنها نهاد. اما آنها بطور پیگیری در حال طرح مسئله زنان هستند. نشریه زنان منتشرکننده افکار و نظرات این گروه است.

در واقع آنچه در ایران روی داده است نوعی شرایط اجتماعی - سیاسی جدید است که بنوعی نگرش نوین از زنان انجامیده است که این دید تازه خود در تقابل با وضعیت آنها قرار می گیرد و شاید پیچیدگی بررسی وضعیت زنان از همین جا ناشی میشود و اینکه الگوی مشخصی وجود ندارد که بتوان این شرایط را با آن تطبیق داد. اما خود درعین حال میتوانند راهگشای تئوری نوینی در جنبش فمینیستی باشند. تئوری تازه ای که می باید بر اساس شرایط پراتیک جامعه تعریف شود.

جنبش فمینیستی به عنوان یک جنبش نوین اجتماعی که درعین حال با شرایط سیاسی، اقتصادی، سنتی و مذهبی هر منطقه ای پیوند تنگاتنگ دارد میتواند و نیایی آن این توان را در اختیارش می گذارد که طرحی نو از روی همه شرایط بوجود آورد. این نظریه اما رو در روی نظر گروهی از زنان فمینیست ایرانی قرار می گیرد که رخدادهای درون ایران را به دور از اهداف جهانی فمینیسم می دانند و حمایت از آنها را انحراف از جنبش رهایی بخش زنان و پشتیبانی از اسلام و قوانین آن می شمارند. این دیدگاه درعین حال به نوعی مرزبندی میان فعالین جنبش زنان در داخل و خارج ایران قائل است و فعالیت زنان در ایران، از آنجا که با اندیشه های تئوریک (که بدستی معلوم نیست تا چه حد امکان تطابق با شرایط واقعی جامعه ایران را دارند) گروهی از زنان فمینیست ایرانی خارج از کشور همخوانی ندارد، طرده میشود. این تئوری پردازان، تئوریهای فمینیستی را به شکل قالبهای ساخته شده ای در نظر دارند که می باید با شرایط یک جامعه تطبیق داد و این امکان را که از درون این جوامع با در نظر گرفتن شرایط مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تئوریهای جدیدی رخ نماید رد میکنند آن را از حکمیت نظریات و طرحهای فمینیستی دور می پندارند و با مخدوش کردن مرز میان فعالیت های خودجوش زنان، با اقدامات حکومتی در تلاش یک کاسه کردن و بعد هم رد آنها برمی آیند. حرکات خودانگیخته ای که به ناگزیر و برآمده از نیاز درونی زنان و در جهت همان سیر تحولی

جنبش جهانی زنان است. تجربیات و اقداماتی که سد کردن امکان رشد و بروز آنها در عمل به معنای نادیده گرفتن توان فکری و قدرت باروری اندیشه در زنان است که علیرغم شرایط سخت شکوفا شده است.

«شهلا حاشی» در نشریه «ایران فردا» در مقاله ای مینویسد:

«نیاید به این نتیجه رسید که دگرگونی های انقلابی در وضع زنان و تحمیل محدودیت های سیاسی و فرهنگی بر آنان به خلاقیت بیشتر آنها انجامیده است. واقعیت این است که بلزهای خود آگاهی و برابری طبیعی که سالها پیش در ذهن آنان پراکنده شده بود در سالهای بعد از انقلاب به ثمر رسید. از سوی دیگر هنگامی که ذهن ها رو به بیداری روند و اشتیاق به مشارکت در زندگی اجتماعی و سیاسی در اذهان زنان ریشه یابد دیگر حتی با تحمیل بازدارنده های ظاهری از جمله حجاب مشکل بتوان روندها را بازداشت و مانع شکوفایی استعداد و خلاقیت هنری زنان شد. نادیده گرفتن این حرکات زنانه و تلاشی که علیرغم شرایط دست و پا گیر در ایران جریان دارد، درعین حال رد این نظر است که جریان روشنگری و تجدخواهی که زنان بیش از همه و مسائل زنان بطور مشخص در آن مطرح بوده و حدود یک قرن و نیم از آغاز آن می گذرد متوقف شده است. از یاد بردن این نکته که جنبش های زنان و فعالیت های زنان در ایران همواره در طی سالها با مخالفت جدی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی روبرو بوده است و نگرش و ارزیابی مثبت فعلی ما به این جنبش ها به معنای تبلیغ یا تایید این حکومت ها نیست. درعین حال مسئله تجدخواهی و زنان نشان داد که برای تحقق و تعمق هر اندیشه نوینی، به پدید آمدن زمینه های مساعد نیاز است که برآمده از ویژگی های سیاسی، اجتماعی و ملی هر جامعه ای است. در مورد زنان میتوان به موضوع کشف حجاب اشاره کرد که چون در تضاد با شرایط سنتی مذهبی و فرهنگی زنان و با اعمال زور اتفاق افتاده بود، با شکست مواجه شد. همانطور که بعدها مسئله حجاب اجباری بعنوان تحمیلی دیگر بر زنان حتی بشکل قانونمند شدن آنهم هنوز از مشکلات روزمره حکومت اسلامی است.

آنچه که امروز بعنوان یک مسئله گری در جنبش زنان مورد بحث و اختلاف نظر است، موضوع فمینیسم اسلامی است که مختص به جامعه ایران هم نمی باشد اما در وضعیت فعلی ایران که اسلام نه به عنوان اعتقاد و بارر شخصی که بعنوان نوع حکومت مطرح است طبعاً موضوع حساس تری است.

در نگاه اول قوانین ضد زن اسلام نمیتواند با اهداف آزادخواهانه و برابری جویانه فمینیسم هم خوانی داشته باشد. اما در جامعه ای که نه تنها نوع حکومت که اسلام به شکل یک بارر ریشه دار در میان توده های زنان بطور عینی وجود دارد نمیتوان به آسانی بر آن چشم بست. اگر فرضی را که در ابتدا به آن پرداختیم یعنی امکان تطابق فمینیسم با شرایط متفاوت فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بپذیریم پس با نادیده گرفتن مذهب به خطا رفته ایم و در آنصورت می باید پاسخی برای این پرسشها یافت. اینکه آیا فمینیسم متعلق به گروهی از زنان جامعه با دیدگاههای غیرمذهبی است؟ آیا به گروه زنان برگزیده و نخبگان تعلق دارد؟ آیا صرف حضور زنان در یک جامعه مذهبی بسته به معنای عدم آگاهی آنان به حقوقشان و یا عدم درک و بینش آنها به دنیای بازر است؟ پذیرش فرهنگ های سنتی مذهبی نه به فضای تایید و حقانیت داشتن آنها بلکه به مفهوم قبول واقعیت وجودی آنهاست و برخورد با آنها ناشی از واقع نگری به شرایط موجود است که در نتیجه به تحلیل و چاره جویی بهتر و دقیق تری می انجامد. قبول این اختلافات و ویژگی های خاص آنها نه جانبداری از نظرات پسا مدرن و نه چشم بستن به پیشرفت و روشنگری و نه تلاش برای کشاندن جامعه بسوی عقب ماندگی است.

«نیره توحیدی» در کتاب «فمینیسم، دموکراسی و اسلام گرایی» در این مورد می نویسد: «حمایت لائیک ها از نراندیشان دیندار از جمله فمینیست های اسلامی، طبعاً با شرط حفظ زبان و اصول اعتقادی سکولار خودشان صورت می گیرد. یعنی فمینیست های لائیک با نسبتهای اسلامی بر سر بعضی اهداف مشترک و معین به توافق میرسند و نه سازش. در یک توافق دموکراتیک، نظر، جهان بینی و اصول نیروها مورد احترام قرار می گیرد، یعنی یک فرد لائیک جهان بینی خود را فدای این همراهی نمی کند چنانکه طبعاً یک دیندار نیز جهان بینی خود را فدای همراهی با لائیک ها نمیکند. این یک اصل در دموکراسی است.»

در یگانگی صفوف زنان در راه اهداف فمینیسم نوعی هماهنگی بوجود می آید که بهیچوجه بمعنای مستحیل شدن یکی در دیگری و نفی هیچکدام نیست و هیچ خطری این جنبش را در جهت نزدیکی به افکار عقب مانده تهدید نمی کند بلکه امکان تبادل اندیشه و نظر را فراهم می آورد. «افسانه نجم آبادی» می نویسد: «حرف من آن نیست که اکنون زمان آن رسیده که زن بران دنیوی زبان خود را کنار بگذارند و زبان اسلامی را برگزینند برعکس چند زنانه بودن زن زوری نشانه باروری آن است. یک زنانه کردن آن «روجدت کلمه» به عقیم شدن آن می انجامد.»

دنیای زنانه دنیایی است با همگرایی زنانه که زنان را از گروهها و طیف های مختلف در خود جای میدهد. بر این دنیا هر کس میتواند با توجه به دیدگاه خود هر نامی را بگذارد اما نفی یک گروه و دیدگاه، راه حل هیچ معضلی در مسایل اجتماعی نمیتواند باشد. اگر حرف بر سر نگاه نو و سخنی تازه در جنبش زنان است، اینجا میتواند یک سرآغاز باشد.

تردیدهای بزرگ و امیدهای کوچک!

ب. شباهنگ

آخرین گامها، ما را به انتهای قرن بیستم و آستانه قرن جدید رهنمون می شوند. به راستی رخدادهای بزرگ قرن حاضر چه تصویری از جهان ترسیم کرده اند؟ دستاوردهای مثبت و منفی این قرن کدامند؟ و بالاخره میراث این قرن، برای بشریت قرن بیست و یکم چه خواهد بود؟ مقاله زیر تلاشی است برای پاسخی فشرده به این پرسش ها.

کانونهای دایمی تشنج مانند آفریقای جنوبی و خاور میانه عربی رو به خاموشی گذاشت و نغمه هایی مبنی بر "پایان تاریخ" و "نظم نوین جهانی" از هر سو اوج گرفت. اما خوشبینی اولیه به سرعت رنگ باخت و شعله رو شدن آتش جنگهای گرم در مناطق مختلف جهان و از جمله در قلب اروپا (یوگسلاوی سابق)، بروز هرج و مرج های منطقه ای و اوجگیری پدیده های نگران کننده ای چون بنیادگرایی، ملی گرایی افراطی، بیگانه ستیزی و جدایی طلبی، چشم انداز جهان آینده را در غباری از ناروشنی فرو برد. بطوریکه امروز در آستانه سال دو هزار، می توان با این نظر فرانسوا میتران، رئیس جمهوری فقید فرانسه کاملاً موافق بود که به جای نظم نوین، "بی نظمی نوینی" بر روابط بین المللی سایه انداخته است.

رویدادهای پس از پایان جنگ سرد در پهنه گیتی، به روشنی نشان داد که بحران شرق و غرب تنها یکی از معضلات خطرناک سیاست جهانی بود. این بحران، در واقع اکثر معضلات دیگر را در سایه رقابتهای دو نظام جهانی قرار داده بود و امروز پس از فروکش کردن این بحران، دیگر معضلات جهانی با تمام قدرت خودنمایی می کنند و حل آنها جزو عاجل ترین وظایف جامعه جهانی است. برای نمونه در حوزه صلح و امنیت جمعی، معضلات گوناگونی خودنمایی می کنند که تشدید آنها میتواند به رخنات اوضاع بین المللی منجر گردد و امنیت جهانی را به مخاطره افکند.

خطر جنگ های داخلی و منطقه ای

یکی از خطرناک ترین معضلات کنونی جهان، توان بالقوه بروز درگیریهای ملی - قومی یا مذهبی است. از پایان جنگ سرد به اینطرف، حدود ۹۵ درگیری نظامی از این دست در جهان رخ داده است. هم اکنون کارشناسان مسایل جنگ و صلح، بر روی نقشه جغرافیا، کمانی را ترسیم می کنند که از جنوب آفریقای سیاه آغاز شده و از طریق شمال این قاره تا خاور میانه و از آنجا به جنوب شرقی اروپا تا جمهوریهای

قرن بیستم در حال پایان است. هنگامی که در آستانه سده جدید به گذشته می نگریم، قرن بیستم را قرن انقلابها، قرن جنگهای جهانی، قرن استقلال ملی و فروپاشی کامل نظام مستعمراتی، قرن بربریت فاشیسم و عوامفریبی مکاتب توتالیتار، قرن نظام دوقطبی و جنگ سرد و همزمان قرن دستاوردهای شگرف بشری در عرصه تکنولوژی می بینیم. در این سده خونبار و پر آشوب، دموکراسی جز در معدودی کشورهای جهان تثبیت نشد و حقوق انسانها در اکثر کشورها، پایمال چکمه های زورمداری بود. آیا قرن بیست و یکم، قرن فراگیر شدن دموکراسی و قرن اعاده سراسری حقوق بشر و در یک کلام قرن پیروزی عقل در روابط اجتماعی میان انسانها خواهد بود؟ آینده به این پرسشها پاسخ خواهد داد. اما آنچه که از سکوی امروز می توان گفت، اینست که برای آینده جهان، در کنار تردیدها و نگرانی های بزرگ، شانها و امیدهای کوچکی نیز وجود دارد.

در این نوشته کوتاه، تنها به روندها، عوامل و گرایشهایی که می توانند در سالهای آغازین قرن بیست و یکم، در سیاست جهانی تاثیرگذاریهایی عمده داشته باشند، اشاره خواهد رفت.

پایان جنگ سرد، دگرگون کننده چهره جهان

پایان جنگ سرد در اوایل دهه آخر قرن بیستم، سیمای گیتی را کاملاً دگرگون ساخت. فروپاشی امپراتوری شوروی و تبدیل جهان دو قطبی به یک قطبی، به نظم جهانی ایجاد شده پس از جنگ جهانی دوم که بر پایه جنگ سرد و درگیریها و رقابت های دو ابر قدرت و شرق و غرب استوار بود، پایان داد. خطر جنگ هسته ای فراگیر فروکش نمود و درنمای تازه ای برای ایجاد مناسبات جهانی بهتر و متمدنانه تر کردن روابط بین المللی در افق ظاهر گشت. آتش جنگ و نژاد پرستی در پاره ای از

آسیایی شوروی سابق کشیده می شود. کشورهای واقع شده بر روی این کمان، به دلیل ترکیبات قومی- مذهبی خود، همگی بالقوه آپستن بحرانه‌ها و درگیریهای خشونت بار می باشند و در واقع می توان آنها را به انبارهای باروت تشبیه کرد. شعله ور شدن آتش جنگ در یکی از این کشورها، به سرعت می تواند به کشورهای مجاور سرایت کند، مناطق وسیعی را دربرگیرد و میلیونها انسان را در جهنم خود فرو کشد. تاسف بار تر اینکه جامعه جهانی در اندیشه این معضل نیست و برای دفع این خطر بالقوه دارای هیچ نسخه ای نیست. بر عکس، وضعیت غم انگیز اقتصادی در اکثر این کشورها و چشم انداز ناروشن برای برون رفت از بن بست فقر و بی عدالتی، خطر انفجار را صد چندان می کند.

گسترش نگرانی آور جنگ افزار هسته ای

یکی دیگر از معضلات جهانی، گسترش خطرناک و غیر قابل کنترل جنگ افزار هسته ای است. در روند صنعتی شدن و پیشرفت های تکنولوژیک، شمار کشورهایی که قادرند بمب های اتمی و سیستمهای حامل آن را تولید کنند، به شدت رو به افزایش گذاشته است. بنا بر عقیده کارشناسان، امروزه نزدیک به ۵۰ کشور جهان، از نظر تکنولوژیک در وضعیتی قرار دارند که به تنهایی قادر به تولید بمب اتمی و موشکهای حامل آن هستند. در حال حاضر علاوه بر پنج قدرت بزرگ اتمی، کشورهای هند، پاکستان، آفریقای جنوبی، اسرائیل، برزیل، آرژانتین و احتمالا کره شمالی، صاحب جنگ افزار هسته ای اند. تنها فروپاشی شوروی، در شرق اروپا سه قدرت اتمی ایجاد کرده است. نه تنها کنترل کامل بر ۳۰ هزار بمب اتمی موجود در شوروی سابق میسر نیست، بلکه کوشش برخی کشورها برای استخدام دانشمندان اتمی این کشور، ابعاد قضیه را هولناک تر ساخته است. علاوه بر آن، معاملات مافیای روسیه با پلوتونیوم و موشکهای حامل، جامعه جهانی را در مقابل خطر تهدید هسته ای توسط سازمانهای تبهکار بین المللی و تروریسم جهانی نیز قرار داده است.

بحران جنوب، بنیادگرایی مذهبی و ملی گرایی افراطی

یکی از پیامدهای پایان جنگ سرد، تضعیف بیش از پیش موقعیت کشورهای جنوب است. رقابت های دو نظام جهانی، میدان بازی را برای کشورهای جنوب گسترش داده بود. با پایان این رقابت ها، اکثریت قریب به اتفاق کشورهای جنوب، اهمیت استراتژیک - سیاسی خود را برای قدرتهای بزرگ جهانی از دست داده اند. بیم آن میرود که در آینده، این کشورها بیش از گذشته مورد بی توجهی واقع شده و در چنگال مشکلات و مصایب عظیمی که با آنها دست به گریبانند، رها شوند. ساختارهای عقب مانده اقتصادی، شیوه های حکومتی خودکامه و استبدادی، نابسامانی های اجتماعی و چالش های فرهنگی و بحران هویت ناشی از بروز میان سنت و تجدد، زمینه ساز رشد پدیده های منفی چون بنیادگرایی مذهبی، ملی گرایی افراطی و جدایی طلبی و تجزیه ارضی در اکثر این جوامعند. گسترش خطرناک ملی گرایی و منازعات ملی- قومی به چند پاره شدن واحدهای ملی و ایجاد دولتهای کوچک و کوچکتر می انجامد و پایانی بر این روند تلاشی قابل تصور نیست. ناسیونالیسم، هر آنچه که خصلت میهن دوستی مشروع و ترقیخواهانه نداشته باشد، ایدئولوژی مخرب و خطرناکی با داعیه سلطه جویی پرخاشگرانه است. بدیهی است که حق تعیین سرنوشت، از حقوق اساسی انسانهاست، ولی اگر برای جوامع چند ملیتی، مکانیسم های کارسازی برای همزیستی مسالمت آمیز میان اقوام و اقلیتهای ملی - مذهبی یافت نشود که قادر باشد حقوق آنان را در چارچوب واحدهای بزرگتر

ملی تامین نماید و جدایی طلبی همچنان روند حاکم بر این جوامع باشد، میبایست حدود پنج هزار دولت مستقل در سطح جهان بوجود آید. روشن است که هدایت و هماهنگی جامعه جهانی، با چنین شمار بزرگی از دولتهای مستقل بسیار دشوار و عملا ناممکن خواهد بود.

نظریه "جنگ تمدن ها"

یکی از نظریه های پر سر و صدای سالهای اخیر در میان کارشناسان مسایل جهانی، نظریه "جنگ تمدنهاست". ساموئل هانتینگتون ارائه کننده این نظریه، معتقد است که در گریهها و تنشهای آتی جهان، دارای طبیعت ایدئولوژیک یا اقتصادی نخواهد بود، بلکه منبع منازعات را نبرد و جنگ میان تمدنهای مخالف تشکیل خواهد داد. طبق این نظریه، اگر چه دولتها به عنوان نیرومندترین بازیگران صحنه سیاسی جهان باقی خواهند ماند، اما درگیریهای تعیین کننده، میان دولتها و جریانهای با فرهنگهای گوناگون صورت خواهد گرفت. هانتینگتون، تمدنها را معادل واحدهای بزرگ فرهنگی می داند که دارای هویت جمعی مشترکی هستند. هر یک از تمدنها همبدهای بزرگ قومی، ملی و مذهبی یک منطقه بزرگ جهان را در بر می گیرند و بر این اساس به ۸ تمدن بزرگ جهانی اشاره می شود: تمدن غربی (شامل اروپای غربی و آمریکای شمالی)، تمدن کنفوسیوسی (عمدتا چینی)، تمدن ژاپنی، تمدن اسلامی، تمدن هندو، تمدن اسلاوهای ارتدوکس، تمدن آمریکای لاتین و احتمالا تمدن آفریقایی. هانتینگتون معتقد است که مناسبات میان این تمدنها، در آینده بطور فزاینده ای رو به وخامت خواهد گذاشت. به عقیده وی علل و عوامل این وخامت عبارتند از: اصطکاک های فزاینده در نتیجه تماسهای بیشتر، اختلافات مذهبی، کم شدن تاثیر عامل هم پیوندی توسط دولتها و ملتها که به گسترش اعتقادات مذهبی و بنیادگرایی می انجامد، واکنش تمدنهای هفت گانه در قبال تسلط برتر تمدن غربی و نیز تشدید رقابتهای اقتصادی میان مناطق مختلف جهان که دربرگیرنده تمدنهای گوناگون می باشند. بر طبق این نظریه، منازعات و درگیریهای تمدنهای مختلف در قرن بیست و یکم، بیشتر در نواحی مرزی میان این تمدنها جریان خواهد یافت و اعمال قهر و خشونت توسط جریانهای وابسته به تمدنهای گوناگون، همزاد طبیعی این درگیریها خواهد بود. دولتهایی که به تمدنهای گوناگون متعلقند، برای گسترش قدرت و نفوذ و مآلا اعمال هژمونی خود، با یکدیگر به جنگ خواهند پرداخت. فرضیه "جنگ تمدنها" از طرف بسیاری از کارشناسان مسائل جهانی با انتقادات جدی روبروست و مخالفین برای آن ارزش علمی قائل نیستند. استدلالاتی که در رد این فرضیه ارائه می شوند، بطور عمده بر اختلافات اساسی موجود در میان هر تمدن و ناهمگونی آن استوارند. برای نمونه، به اختلافاتی که در حوزه تمدن اسلامی میان پیروان درک بنیادگرایانه از اسلام و هواداران تفسیر مدرن و به دور از تعصبات از اسلام وجود دارد و یا اختلافات میان موافقین و مخالفین سقط جنین در ایالات متحده آمریکا که ابعاد خشونت آمیز به خود گرفته است، اشاره می شود. اینکه اختلافات فرهنگی اکثرا به بحران های سیاسی منجر می شوند، دور از واقعیت نیست و با پایان جنگ سرد شاید میدان اینگونه درگیریها گسترش یابد. اما آنچه که در این میان حائز اهمیت است، آنست که همانگونه که در جوامع مدرن امروزی، برای همزیستی مسالمت آمیز میان فرهنگها و ملیتهای گوناگون، قواعد و میثاقهای خردمندانه ای یافت شده است، بیشک در صورت چیرگی عقل بر مناسبات بین المللی، جامعه جهانی قادر خواهد بود در قرن آینده، قواعد مشابهی نیز برای کل جهان ایجاد کند و به این ترتیب از جنگ و خونریزی جلوگیری کند. (ادامه دارد)

بحث جامعه مدنی در ایران

علی شیرازی

هستند، انجمنهای خیریه هستند، سندیکاها هستند، سازمانهای اصناف هستند. همینطور برخی از سازمانهای سیاسی که هنوز به صورت حزبی در نیامده‌اند، یا اگر بصورت حزبی درآمده‌اند در کشورهایی هستند که در آنها میشود احزاب را هم داخل جامعه مدنی قرار داد. بنابراین عنصر اول عبارت است از نهادهای اجتماعی مستقل از دولت. مهم تکیه بر استقلال این نهادها در مقابل دولت است. در واقع اینها نهادهایی هستند که تشکیل میشوند برای اینکه اعضای آنها بصورت آزادانه و مستقل در زندگی اجتماعی انسان‌ها بصورت تجمع‌شان، بصورت تصمیم‌گیری‌هایشان و بصورت عمل‌های مستقل آنها انعکاس پیدا کنند.

عنصر دوم تشکیل دهنده جامعه مدنی جنبشهای اجتماعی است، جنبشهای سیاسی و فرهنگی که هنوز بصورت نهاد در نیامده‌اند، یا اینکه ذاتاً جنبشهایی هستند که اصلاً بصورت نهاد در نمی‌آیند، یا اینکه جنبشهایی هستند که از تبدیل آنها به نهاد جلوگیری میشود.

عنصر سوم تشکیل دهنده جامعه مدنی آن چیزی است که در آلمانی öffentliche Meinung می‌گویند. به فارسی این را به گستره عمومی یا افکار عمومی ترجمه کرده‌اند البته این در تا چیز مختلف هستند ولی با هم در ارتباط کامل هستند. منظور از گستره عمومی آن حیطه‌ای از فعالیت‌های اجتماعی مستقل از دولت است که در آنها نظریات انسان‌ها نسبت به مسائل زندگی اجتماعی خودشان ساخته و بیان میشود. حالا این نظریات یا در قالب نهادها و به وسیله نهادها ابراز میشوند یا نظر افراد هستند و از طریق رسانه‌های عمومی به جامعه عرضه میشوند. هر یک از این سه عنصر در جوامع مختلف دارای اعتبار و اهمیت مختلف و متغیر است. مثلاً در یک جامعه دموکراتیک عنصر اول، نهادهای جامعه مدنی، اعتبار بیشتر دارند، بخاطر این که در جامعه دموکراتیک اینها امکان تشکیل پیدا کرده‌اند، خودشان از عناصر تشکیل دهنده جوامع دموکراتیک هستند، خودشان سهم در ایجاد دموکراسی در این نوع جوامع بوده‌اند و خودشان از مظاهر تحقق دموکراسی هستند. در حالی که در کشورهایی که دارای حکومت دیکتاتوری هستند به این نهادها اصلاً اجازه تشکیل نمی‌دهند، بنابراین در کشوری مثل ایران چندان نمیشود به دنبال نهادها رفت برای تشخیص این که در این جا، جامعه مدنی وجود دارد یا نه. آنچه در یک جامعه مثل جامعه ایران بیشتر اهمیت دارد عنصر دوم است یعنی جنبشهای اجتماعی و فرهنگی و فکری در زمینه‌های مختلف است، در آنجاست که باید دنبال نشانه‌های وجود یا عدم جامعه مدنی رفت. همینطور عنصر سوم یا افکار عمومی، که در جوامع دموکراتیک بصورت دیگری تظاهر پیدا میکند و در جوامع دیکتاتوری بصورت دیگری. در جوامع دموکراتیک اینها میتوانند بصورت نهاد درآیند، برای کار خودشان، فعالیت خودشان آزادی دارند و مستقیماً با مخاطبان خودشان در تماس هستند، در صورتیکه در جوامعی مثل جامعه ایران اینها به یک صورت نامشخص و بعضاً پنهان، به صورت آتش زیر خاکستر که تنها گاه به گاه تظاهر آشکار و غافلگیرانه خارجی پیدا میکنند، که ما یکی از نمونه‌های خیلی بارز را در انتخابات اخیر ریاست جمهوری دیدیم. دیدیم که چگونه یک آمادگی، یک ظرفیت وسیع سیاسی در جامعه، که تا قبل از انتخابات فرصت تظاهر پیدا نکرده بود، آشکارا پیدا شد و در واقع نشان داد که جامعه به چه صورت در سطح سیاست می‌اندیشد، واقعیتی که قبل از آن دست کم به آن صورت قابل تشخیص نبود.

این تعریف جامعه مدنی، بحث جامعه مدنی سابقه بسیار طولانی دارد اگر این بحث را بخواهیم در تاریخ دنبال بکنیم میتوانیم به یونان قدیم برگردیم ولی بحث اصلی در مورد جامعه مدنی کاری است که با پیدایش جامعه جدید انجام گرفته، بخشی است که فیلسوفان دوره جدید انجام داده‌اند، مخصوصاً کسانی مانند توماس هابز، جان لاک و مارکس و هگل، بعد در قرن بیستم گرامشی و دیگران. من فقط به همین‌ها اکتفا می‌کنم. چون در این جا فرصتی برای صحبت مفصل نیست همین قدر بگویم که بعداً این بحث فروکش کرد تا سال‌های ۸۰ در اروپای شرقی سازمانهای جامعه مدنی بصورت آزاد و نیمه‌آزاد بوجود آمدند و سهم خیلی موثری را در تغییر نظام سیاسی در این نوع جوامع به عهده گرفتند. در آنها ضمن مبارزه مسائل جامعه مدنی را هم مطرح کردند. بحث جامعه مدنی بدین ترتیب دوباره احیا شد و از آنجا به آمریکا و اروپای غربی انتقال یافت. در این جا نظریات متعدد درباره جامعه مدنی ابراز شد، کتابها و مقالات متعددی در زمینه‌های مختلف مربوط به این بحث نوشتند، از جمله درباره جامعه مدنی در کشورهای دنیای سوم، از جمله درباره جامعه مدنی در کشورهای اسلامی. در بحث مربوط به جامعه مدنی در کشورهای اسلامی پتدریج روشنفکران کشورهای اسلامی هم شرکت کردند. روشنفکران عرب سهم نسبتاً قابل

بحث جامعه مدنی، از حادترین و داغ‌ترین بحث‌های سیاسی روز در ایران است. این موضوع به‌ویژه از آن جهت از حدت برخوردار است که محمد خاتمی، رئیس‌جمهوری اسلامی نیز چه در برنامه انتخاباتی خود و چه در نطق‌ها و گفتارهای رادیو - تلویزیونی و مطبوعاتی پس از پیروزی در انتخابات، بر تقویت جامعه مدنی، بعنوان یکی از اهداف اصلی دولت خود انگشت گذاشته است. اینک روشنفکران و متفکران مختلف علوم اجتماعی در ایران نیز گام به میدان این بحث گذاشته و دیدگاههای خود را در این زمینه ارائه می‌کنند. مقاله‌ای که در زیر از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد، متن سخنرانی دکتر علی شیرازی، جامعه‌شناس و پژوهشگر علوم سیاسی دانشگاه برلین است که به موضوع بررسی دیدگاهها و برداشتهای مختلف مطروحه در مورد جامعه مدنی در ایران و نیز در میان نیروهای اپوزیسیون خارج از کشور، اختصاص دارد. این سخنرانی در تاریخ ۹ دسامبر ۹۷ در کانون فرهنگی - سیاسی ایرانیان مقیم هامبورگ ایراد شده است.

در اعلام این سخنرانی نوشته شده که من بنات درباره دیدگاه درباره جامعه مدنی صحبت کنم. البته اگر در دیدگاه بود کار من خیلی راحت میشد. متأسفانه در مورد جامعه مدنی دیدگاههای متعددی وجود دارد، چه در ایران، و چه در سطح جهانی، که هر کدام از اینها از پیچیدگی‌های خاص خودشان برخوردارند. در ایران مخصوصاً دچار ناپختگی هستند، طوری که شرح اینها کار ساده‌ای نیست. با وجود این من کوشش می‌کنم روشی برخی از مطالب مطرح شده در بحث جامعه مدنی در ایران را در این جا به عرض برسانم.

بحث من شامل چند بخش خواهد بود: یکی تعریف جامعه مدنی، تا آنجایی که این تعریف در اینجا قابل ارائه هست. بعد سابقه بحث جامعه مدنی در سطح جهانی، البته با اختصار خیلی زیاد، بعد سابقه بحث جامعه مدنی در ایران، گرایشهای مختلف در باره جامعه مدنی در ایران و در خاتمه چندین نکته در مورد این بحث که امیدوارم نکاتی باشند برای بحث در این جلسه.

همانطور که احتمالاً اطلاع دارید در برنامه‌ای که آقای خاتمی در آستانه انتخابات بعنوان برنامه حکومت خود اعلام کرد نکاتی درباره جامعه مدنی ذکر شده است از جمله در آن جا قول داده شده بود که دولت خاتمی در صورت تشکیل به کار «بسط و تقویت نهاد های جامعه مدنی» خواهد پرداخت. علاوه بر این در همین برنامه از «گسترش و تعمیق و نهادی کردن مشارکت مردم در تمام عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، علمی، فنی و سیاسی و بویژه اجرای قانون شوراها» صحبت شده بود. اینها در واقع به بیان دیگری همان جامعه مدنی را منظور میکند. بعد از این برنامه خود آقای خاتمی در فرصت‌های مختلف باز هم از جامعه مدنی صحبت کرد و باز هم قول تشکیل آن در ایران را داد. بعد از طرح این مسئله بوسیله آقای خاتمی بحث درباره جامعه مدنی در ایران بالا گرفت. کسان مختلف، صاحبزنان و غیر صاحبزنان، با اطلاعات کافی یا با اطلاعات غیرکافی شروع به بحث در این باره کردند. تا کنون در این باره مقالات متعددی در روزنامه‌های مختلف و در مجلات مختلف منتشر شده‌اند. همینطور حتی در منابع هم از جامعه مدنی این جا و آن جا صحبت شده است. کار بحث درباره جامعه مدنی در ایران آن چنان بالا گرفته که حتی تبدیل به یک کار سیاسی شده است. دانشجویان انجمن اسلامی در تظاهراتی که به مناسبت اشغال سفارت آمریکا در ۱۴ آبان امسال از جمله شعارهایی که می‌دادند یکی هم این شعار بود: «قدرتهای موازی القا باید گردد - جامعه مدنی ایجاد باید گردد» یعنی در واقع خواست جامعه مدنی در ایران تبدیل به یک شعار سیاسی روز شده که در پشت خودش ظاهراً میتواند تعداد زیادی انسان را، انسان سیاسی را جمع بکند. حالا ببینیم جامعه مدنی چیست؟

همانطور که عرض کردم تعریف جامعه مدنی امروزه یک کار مشکلی است. گرایشهای مختلف از جامعه مدنی استنباط‌های مختلفی دارند ولی میشود تعریف مختلف را در چند عنصر که مخرج مشترک این تعریف‌های مختلف را میتوانند شکل بدهند، خلاصه کرد. البته در هر یک از گرایشها تکیه به یکی از این عناصر، بیشتر یا کمتر، عنصر اصلی جامعه مدنی نهادهای مستقل و دارطلبانه اجتماعی تشکیل شده توسط اعضای آن هستند، برای حفظ منافع آن اعضا، برای بیان نظریات آن اعضا در زمینه‌های مختلف، برای دفاع از مصالح آنها، این نهادها را در سطوح مختلف زندگی اجتماعی تشکیل می‌دهند، در زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و غیره، نمونه‌های این نهادها مثلاً انجمنهای دفاع از حقوق بشر و زنان

توجهی در این بحث دارند و این بحث به ایران هم، همانطوریکه قبلاً گفتیم، بالاخره منتقل شد.

حالا ببینیم که بحث جامعه مدنی در ایران چه سابقه‌ای داشته است. ما در بررسی سابقه بحث جامعه مدنی باید به یک پیش تاریخ و به یک تاریخ پیراژیم. پیش تاریخ مربوط به آن سری از بحث‌هایی می‌شود که درباره عناصر تشکیل دهنده مفهوم جامعه مدنی صورت می‌گیرند، یا بحث‌هایی که موضوعشان به هر حال به صورتی مربوط می‌شود به مفهوم جامعه مدنی، ولی مفهوم جامعه مدنی را بکار نمی‌برند. مثلاً اگر در گذشته جامعه ما درباره دموکراسی، توسعه مدرنیته بحث کرده، درباره رابطه اسلام و سیاست صحبت کرده یا راجع به حقوق زنان، حقوق اقلیت مذهبی و قومی، همه بحث‌هایی بوده که بصورتی مربوط می‌شده به مسئله جامعه مدنی قابل گنجانیدن بوده در داخل بحث جامعه مدنی همانطوریکه قبلاً این کار انجام گرفته یا در حال حاضر انجام می‌گیرد. یکی دیگر از سوابق پیش‌تاریخی مربوط به برنامه‌های حرکت‌های سیاسی و احزاب سیاسی می‌شود. همانطوریکه همه می‌دانیم در همه این برنامه‌ها مواجه با بسیاری از خواست‌هایی می‌شویم که شاخص‌های جامعه مدنی هستند. مثلاً این‌ها خواستار تشکیل سندیکاها هستند، خواستار تشکیل انجمن‌ها هستند، خواستار تشکیل شوراها هستند و غیره و غیره. این‌ها برنامه‌هایی بوده‌اند که از مشروطیت تا بحال همیشه به‌رشته تحریر درآمده‌اند و برایشان مبارزه شده‌است. احزاب سیاسی بخش معتبری از فعالیت خودشان را صرف تشکیل سندیکاها و انجمن‌های دموکراتیک کرده‌اند، و در واقع به این صورت مقدمه‌ای چیده‌اند برای کار جامعه مدنی منتها با یک تفاوت. تفاوت مهم با آن چه امروز انجام می‌گیرد و آن هم در این هست که اگر احزاب در آن موقع برای تشکیل سندیکاها یا انجمن‌ها و شوراها تلاش می‌کردند برای آنها قائل به استقلال نبودند. این‌ها را بصورت رسایی می‌دیدند برای رسیدن به هدفهای سیاسی خودشان، برای کسب قدرت یا شرکت در قدرت، در صورتیکه در بحث امروزی جامعه مدنی انجمن‌ها و شوراها عناصر مستقل و متکی به ذات خودشان هستند، بدون رابطه با عنصر قدرت. نمی‌گویم بدون رابطه با عنصر سیاست.

این مربوط می‌شود به پیش تاریخ. ولی ما از موقعی که شکست جریانهای لیبرال و چپ در دوران پس از انقلاب مسلم شد مواجه با بحث‌هایی در مورد مسائل مختلف سیاسی ایران، از جمله خود این شکست می‌شویم که در آنها مفهوم جامعه مدنی بکار می‌آید. برای اولین بار جامعه مدنی بصورت یک مسئله اصلی و محوری مورد توجه قرار می‌گیرد. من یک نگاه تندی به تاریخچه این نوع بحث‌ها می‌اندازم. البته این را هم باید قبلاً بگویم که من فرصت کافی برای تحقیق لازم در این باره نداشتم همینطور که به کاغذها و اسنادی که در آرشیو ایرانیان در برلین هست نظر مختصری انداختم به آن مدارکی برخورد کردم که این جا خدمتتان عرض می‌کنم. شاید برای بعضی از شرکت‌کنندگان جلسه جالب باشد که از اولین کسانی که در این زمینه شروع به بحث کردند یا در حاشیه این موضوع مطالبی را اظهار کردند آزادیخواهان سوسیالیست بودند، که در سال ۶۶ بیانیه خودشان را منعکس کردند. در آن جا ما شاهد بعضی از جملاتی هستیم که می‌توانیم از آنها استنباطی در مفهوم جامعه مدنی داشته باشیم. یکی از کسانی که در این مورد اظهار نظر کرده سیروس آرین بوده که مقالاتی در نشریه جهان امروز به نام «ملاحظات درباره انقلاب ایران» نوشت و در آنجا بحثی درباره علل شکست انقلاب کرد. او در آن جا یکی از علل شکست انقلاب را در این دید که حکومت شاه به جامعه مدنی ایران اجازه وجود نداد. درباره این مقاله بیژن حکمت در شماره دوم مجله «اختر» در سال ۱۳۶۴ نقلی نوشت که در آن بصورت مفصل درباره جامعه مدنی صحبت می‌شود. باز در همین رابطه بود که از الف - رحیم مقاله‌ای در «زمان نو» در سال ۱۳۶۲ منتشر شد. در آن جا ضمن انتقاد به نظریه لنین راجع به دموکراسی به جامعه مدنی هم بعنوان یک آلترناتیو توجه می‌شود. بعد می‌رسیم به یک جزوه‌ای که در سال ۱۳۶۷ «هیئت اجراییه جمهوریخواهان ملی» در شرح بیان عملی بیانیه شانزدهم آذر بیرون داد. در این بیانیه عملاً بحث نسبتاً مفصلی در بیشتر از دو صفحه درباره جامعه مدنی بصورت یک آلترناتیو و برنامه کار سیاسی این جمعیت شده‌است. از آن پس باز نشانه‌های دیگری در سالهای ۶۰ هست ولی منتها این نشان‌ها چندان زیاد نیستند. یک مقاله‌ای هم در مجله «آغازی نو» در سالهای ۶۵ و ۶۶ در نقد مقاله بیژن حکمت منتشر شد که در آن به جامعه مدنی هم توجه شده‌است. می‌رسیم به سالهای ۷۰. در سالهای ۷۰ بتدریج بحث راجع به جامعه مدنی مکرر تر می‌شود ما اولین بار می‌بینیم که مهرداد بروجرودی با اسم مستعار م - تیرا در مجله کنکاش در سال ۱۳۷۱ مقاله مفصلی راجع به علل عدم تشکیل جامعه مدنی در ایران می‌نویسد جمشید طاهری پور بعداً مجید محمدی در سال ۱۳۷۳ مقاله‌ای درباره جامعه مدنی - جامعه مقدس» در مجله «جامعه سالم» منتشر کرد در سال ۷۲ غلامرضا افخمی در مجله ایران نامه و سپس در همین مجله در سال ۱۳۷۴ در اطراف جامعه مدنی در مقاله منتشر کرد. در همین مجله، در سال ۱۳۷۴ علی بنوعزیزی، فرهاد کاظمی، هوشنگ امیراحمدی مقالاتی منتشر کردند. ناصر اعتمادی، مهرداد درویش پور و فرخ نگهدار، محسن حیدریان، بابک امیرخسروی، لادین کیا نیز در سالهای ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ در نشریات نقطه، میهن و آرش و راه آزادی وارد این بحث شدند.

ما می‌بینیم که بحث جامعه مدنی با بکاربردن مفهوم جامعه مدنی با آشنایی به بحث جامعه مدنی در سطح جهانی اولین بار بوسیله لیبرال‌ها و چپ‌ها در ایران عنوان می‌شود. مدت‌ها فقط این کسان هستند که این بحث را انجام می‌دهند. تنها در سال‌های ۱۳۷۵ هست که ما می‌بینیم جریان‌های اسلامی هم به بحث جامعه مدنی توجه می‌کنند. در مجله ایران فردا و مجله کیان و فرهنگ توسعه بحث‌هایی راجع به این موضوع صورت می‌گیرد که در آنها عناصر لیبرال هم شرکت دارند ولی از آن زمانی که آقای خاتمی جامعه مدنی را بعنوان یکی از مفاد برنامه دولت خودش اعلام کرد، همچنان که گفتیم، بحث جامعه مدنی سخت بالا گرفت.

در بحث جامعه مدنی در ایران بطور عمده سه گرایش را میتوان تشخیص داد: گرایش چپ، لیبرال و مذهبی. من درمورد هر کدام از این‌ها اشاراتی کوتاه خواهم کرد. مهمترین نکته‌ای که در گرایش چپ، البته چپ دموکراتیک، در بحث جامعه مدنی میشود تشخیص داد ترک نظریه محور قرار دادن دولت و قبول محور قرار دادن جامعه مدنی است. یعنی جریان چپ دموکراتیک به این نتیجه میرسد که بر خلاف گذشته که تشکیل دولت در مرکز توجه‌اش قرار داشت و تمام کوشش‌هایش را معطوف به این میکرد که باید دولت تشکیل بدهد و این دولت اوست که مبتکر و عامل اصلاحات خواهد بود. این ایده نادرست است. این ایده باعث شکست جنبش چپی شده‌است و آن چه امروز درست هست کنار گذاشتن مسئله دولت و پرداختن به تشکیل جامعه مدنی است. اکنون تشکیل جامعه مدنی استراتژی مبارزه چپ دموکرات شده‌است. البته در همه اسناد چپ دموکراتیک مسئله به این روشنی که من می‌گویم انعکاس پیدا نمی‌کند. در دو مقاله‌ای که ناصر اعتمادی در مجله میهن و نقطه نوشته است این روشنی به چشم می‌خورد. همین‌طور در بحثی که مهرداد درویش‌پور در مجله نقطه می‌کند. در آنجا جامعه مدنی هم استراتژیست هم هدف، جامعه مدنی در واقع نوع تحقق سوسیالیسم است یا بستر مبارزاتی است برای به‌تحقق رساندن خواست‌های سوسیالیستی، برای تحقق یافتن سوسیالیسم دموکراتیک. اولین بار این موضوع را تا آن جایی که من دیده‌ام، مهرداد بروجرودی در مجله کنکاش مطرح کرد. من یک جمله‌اش را اینجا عرض می‌کنم. او در آخر مقاله مفصل‌اش مینویسد: «نقطه عزیمت را میتوان به جای تسخیر دولت دفاع از جامعه مدنی دانست. مگر نه این است که شورشیان انقلابی بر ضد دولت‌ها تا به حال به نتیجه‌ای به‌جز تقویت دولت در لباس جدید بوجود نیارده‌اند.» بنابراین باید رفت بدنبال جامعه مدنی. کسان دیگری این مطلب را با درجات کمتری از تصریح مطرح کرده‌اند مثلاً در همان بیانیه آزادیخواهان سوسیالیستی می‌بینیم که می‌گوید اساس سیاست ما در کنار دموکراتیزه کردن دولت «ایجاد و گسترش مجامع شهروندان در سطح کشور و در سطوح مختلف فعالیت اجتماعی» است. همین‌طور «کوشش در گسترش صلاحیت آنها و شرکت روزافزون و روز افزونشان در تصمیمات جزئی و کلی استوار» است. این بیانیه در واقع به یک معنا می‌گوید اساس سیاست ما تشکیل جامعه مدنی است چون آن چه در این جا تعبیر میشود در واقع تعریف جامعه مدنی است. در نوشته‌های حیدریان و بابک امیرخسروی جامعه مدنی بصورت دیگری مورد توجه قرار می‌گیرد. برای حیدریان جامعه مدنی یک وسیله هست برای رسیدن به دموکراسی، یا وسیله‌ای است برای تشکیل دولت ملی. برای بابک امیرخسروی جامعه مدنی یکی از سه مولفه تعریف سوسیالیسم دموکراتیک است، در کنار دولت دموکراتیک و مالکیت خصوصی. البته کسانی هم هستند در جریان چپ که با این برخورد به جامعه مدنی موافق نیستند. مثلاً فرخ نگهدار معتقد است که جامعه مدنی را بعنوان استراتژی مبارزه عنوان کردن درست نیست، برای اینکه مسئله ایران مسئله جامعه مدنی نیست، بلکه مسئله دیکتاتوریست. در ایران جامعه مدنی وجود دارد و این دیکتاتوریست که مانع تظاهر جامعه مدنی میشود. پس باید مبارزه کرد برای به‌کنار زدن دیکتاتوری تا جامعه مدنی خودش را نشان بدهد. این یکی از موضوعاتی است که میشود رویش بحث کرد و به نظر من نظرش چندان درست نیست. یا در جریان چپ ارتدوکس برخورد به جامعه مدنی به این صورت نیست. در آن جا شک‌هایی نسبت به اعتبار دموکراتیک جامعه مدنی وجود دارد مثلاً لادین کیا با اقتباس از مبارکس عنوان می‌کند که جامعه مدنی میتواند نقش پوشش نهادن بر ماهیت سرمایه داری را هم بازی بکند. او در اشاراتی که به تاریخ ایران میکند، معتقد است که در این جا جامعه مدنی (در نظر او جامعه مدنی عندنا جامعه مذهبی و بازار هست) که به کرات در سرکوب حرکت‌های دموکراتیک در ایران دخالت داشته‌است. این هم نظریه‌ایست که میتوان در بحث امشب راجع به آن صحبت کرد.

این عمده نظریات جریان چپ بود. نظریات جریان لیبرال تفاوت عمده با نظریات جریان چپ دموکراتیک دارد و آن هم تکیه بیشتری است که روی مالکیت خصوصی و بازار میکنند. مثلاً غنی‌نژاد با تاسی از آدام اسمیت و جان لای معتقد است که جامعه مدنی تشکیل نمیشود مگر اینکه استوار باشد به قبول مالکیت خصوصی، قبول مکانیسم‌های بازار. ولی آن هم به این دلیل که این در مالکیت خصوصی و در بازار هست که فردیت که عنصر اصلی جامعه مدنی را تشکیل می‌دهد تحقق می‌یابد پس اگر بخواهیم جامعه مدنی را تشکیل بدهیم باید مالکیت خصوصی را هم بپذیریم. این البته کاری است که چپ دموکراتیک هم انجام می‌دهد ولی همانطور که همه میدانند نه به آن صورتی که یک جریان لیبرال به این موضوع برخورد میکنند. در

میان لیبرالی‌های که واضح‌ترین نظریات را در ایران در این باره مطرح کرده‌اند می‌توانم به غنی‌نژاد اشاره بکنم. او چند مقاله درباره جامعه مدنی دارد و یکی از اولین کسانی است که بحث جامعه مدنی را به ایرانیان در مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی معرفی کرده است و این روزها در بحث‌ها شرکت فعال دارد.

از دیدگاه‌های اسلامی

حالا می‌رسیم به نظریات جریان‌های اسلامی. من فکر می‌کنم ما در این جا می‌توانیم سه گرایش مختلف را از یکدیگر متمایز بکنیم. یکی گرایش مخالف جامعه مدنی است. گرایش کسانی که در روزنامه رسالت مقاله می‌نویسند. البته آن‌ها نیستند؛ آیت‌الله‌ها و حجت‌الاسلام و مکلف‌هایی هستند که در این مورد تا بحال در فرضیه‌های مختلف اظهار نظر کرده‌اند بصورت خیلی مبذل و بعضاً کمی پخته‌تر. حجت‌الاسلام قائم مقامی، غرویان و صادق لاریجانی از جمله آنها هستند. در رسالت شخصی هست بنام امیر موحیدیان که سلسله مقالاتی در این مورد نوشته است ولی اغلیش تکراری و قابل خلاصه کردن است شاید در یک مقاله نظریات او نسبت به همفکرانش پخته‌تر است. او ظاهراً جان لاک و هابز را با رجوع به مقالات دست دوم می‌شناسد. جریان اسلامی مخالف جامعه مدنی در مقابل جامعه مدنی مفهوم «جامعه ولایی» یا «جامعه مدنی ولایی» را قرار می‌دهد. کسانی که از جامعه مدنی ولایی صحبت می‌کنند باید قوی زیرک‌تر باشند. برای اینکه فکر می‌کنند شاید بشود از جامعه مدنی استفاده‌ای هم برای تقویت ولایت فقیه کرد. جامعه ولایی همان در واقع جامعه‌ای است که در راستش ولایت فقیه قرار گرفته است جامعه انسان‌های نابالغ و محتاج به هدایت.

گرایش دوم گرایشی است که بیشتر در نشریه عصر ما انعکاس پیدا می‌کند و در کنارش کسان دیگری هم شرکت دارند که مثلاً در روزنامه سلام مقالات متعددی نوشته‌اند، مثل حجت‌الاسلام محسن کدیور، هوشنگ سفیدی، رحیم باطنی و دیگران. شاخص اصلی این‌ها این است که بین جامعه مدنی و اسلام هیچگونه تعارضی یا تغایری نمی‌شناسند، ولی جامعه مدنی را در محدوده شرع یا قانون اساسی قبول دارند. این‌ها در بحث جامعه مدنی و دیگر مسائل سیاسی بکرات از خودی‌ها و غیرخودی‌ها صحبت می‌کنند. واقعاً جامعه مدنی آنها متعلق به خودی‌هاست. غیرخودی‌ها متعلق به جامعه مدنی نیستند البته این یک نوع نفی خود مفهوم جامعه مدنی است. برخی از کسان دیگر، مثل سعید حجازیان احتمالاً، یا شاید یقیناً این محدودیت را نمی‌پذیرند. او مثلاً در بحث مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی می‌گوید من با اسلامی خواندن جامعه مدنی موافق نیستم ولی ترجیح می‌دهم برای توجیه جامعه مدنی به استدلال‌های مذهبی توسل پیدا بکنم. استدلال‌های او از همان استدلال‌هایی هستند که مثلاً خمینی برای توجیه حکومت اسلامی بکار می‌برد. او مثلاً می‌گفت اگر حکومت اسلامی تشکیل نشود احکام شرع نمی‌توانند اجرا بشوند. حجازیان می‌گوید اگر جامعه مدنی بوجود نیاید عدالت که یکی از عناصر اصلی تفکر اسلامی است قابل تحقق نخواهد بود یا اشاره می‌کند به یک بحثی که در فقه هست بنام منطقه الفراغ منطقه‌ای که شرع در آن حضور ندارد. او می‌گوید جامعه مدنی در منطقه الفراغ قرار می‌گیرد و توجیه را در آنجا پیدا می‌کند. او می‌گوید با استدلال‌های عرضی پذیرفته شده در شرع میشود جامعه مدنی را توجیه کرد.

گرایش سوم گرایش حمایت و طرفداری از جامعه مدنی در میان مذهبی‌های لیبرال است که برای قبول و توجیه جامعه مدنی لزوم جندانی در رجوع به استدلال مذهبی نمی‌بینند. در یک مورد حتی شاید بتوان گفت مذهب را به زبان جامعه مدنی تعریف می‌کنند. مثلاً مجید محمدی صحبت از دین مدنی می‌کند. دین مدنی دینی است که جامعه مدنی را می‌پذیرد در واقع به یک صورتی دین در خدمت قبول جامعه مدنی قرار می‌گیرد.

این سه گرایش بود ما در کنار این گرایش‌ها با یک سری بحث‌های جالب دیگری مواجه می‌شویم که بیشتر شکل آکادمیک دارند و بوسیله کارشناسان انجام می‌گیرند. آنها به صورت مقالات مختلف در مجلات انعکاس پیدا کرده‌اند. این‌ها شامل میشوند بر مقالاتی که به شرح نظریه‌های مربوط به جامعه مدنی در سطح دنیا می‌پردازند نویسنده‌های مثل فخرالدین عظیمی (نگاه نو) علی رضایی (کیان) در این مورد قلم زده‌اند. بعد مقالاتی هستند درباره تعریف و پیشینه یا عدم پیشینه جامعه مدنی در ایران، مثل مقاله مفصل احمد اشرف در «ایران نامه» و سپس در «گفتگو». بعد مقالاتی هست که در آنها به جامعه مدنی به مفهوم جنبشی آن توجه شده، مثل مقاله‌های کاظمی و علی بنو عزیزی در «ایران نامه». من هم در این مورد مقاله‌ای نوشته‌ام ولی به زبان آلمانی منتشر شده. و کسانی که مقالاتی دارند راجع به رابطه جامعه مدنی و اقتصاد، حقوق زنان، قانونمندی دولت، اقتصاد جهانی و غیره.

همانطوریکه قبلاً گفتم در بحث جامعه مدنی در بین ایرانی‌ها شبهات و سوء تفاهات و اختلاف نظرهای متعدد وجود دارد که هر کدام یا اغلب نشانه‌هایی برای رشد ناکافی این بحث در جامعه ایرانی هستند. البته این را هم باید گفت که در سطح جهانی هم این اختلافات وجود دارند. یکی از اختلافات مربوط به نسبت جامعه مدنی با دموکراسی است.

بعضی‌ها معتقد هستند که تنها استقلال نسبت به دولت کافی است که ما یک نهاد را نهاد جامعه مدنی بشماریم به این ترتیب حتی اگر این نهاد گرایش دموکراتیک نداشته باشد، مثلاً انجمن‌های مذهبی اسلامیستی، باز هم از نهاد های جامعه مدنی خواهند بود، بخاطر این که این‌ها انجمن‌هایی هستند جدای از دولت و مستقل از دولت. کسانی که به این نظر معتقد هستند، می‌توانند به راحتی به این نتیجه برسند که مثلاً در تاریخ ایران همیشه جامعه مدنی وجود داشته است. برای اینکه همیشه مثلاً اصناف وجود داشته‌اند، همیشه هیات‌های مذهبی وجود داشته‌اند. البته در پشت این نظریه به یک صورت دیگر به مسئله دموکراسی توجه شده است، به این معنا که صرف وجود این نوع نهاد ها خود بیان استقلال عمل جامعه بخشی از جامعه در مقابل دولت است که این خود می‌تواند یک معنای دموکراتیک پیدا کند. البته در این مورد باید بحث کرد.

یکی دیگر از مشکلات موجود در بحث جامعه مدنی در واقع بیشتر یک سوء تفاهم هست منتهی سوء تفاهمی که رفعش چندان راحت نیست. در این مورد جامعه مدنی اشتباه میشود با جامعه متمدن.

خیلی‌ها به محضی که مفهوم جامعه مدنی را می‌شنوند آنچه تداعی میکنند جامعه متمدن است و کسانی که در جامعه مدنی چنین استنباطی میکنند، مخصوصاً اگر یک کمی مشکل ناسیونالیستی داشته باشند، زودتر به این نتیجه می‌رسند که خوب جامعه ایران از قدیم یک جامعه مدنی بوده است، برای اینکه از قدیم جامعه متمدن بوده است، یا می‌گویند جامعه اسلامی همان موقعی که در مدینه تشکیل شد، یک جامعه متمدن بود، بنابراین جامعه مدنی هم بود. در صورتیکه در بحث جامعه مدنی تمدن تنها بعنوان یکی از اجزاء تشکیل دهنده مفهوم مورد نظر قرار می‌گیرد، یعنی یک جامعه مدنی در ضمن یک جامعه متمدن است، علاوه بر این تمدن دارای تاریخی است که تنها در یکی از مراحل رشد خود جامعه مدنی را به وجود می‌آورد. یکی دیگر از مشکلات این است که آیا جامعه مدنی پیش شرط تحقق دموکراسی است. خود دموکراسی است یا اینکه دموکراسی لازم است برای اینکه جامعه مدنی تشکیل بشود این سؤالها مخصوصاً در نوشته‌های ایرانیان در این مورد شبهات زیادی به وجود آورده است خیلی زیاد وجود دارد که باید روشن بشوند. روشن بشود که رابطه بین دموکراسی و جامعه مدنی چیست؟ آیا یکی از اینها مقدم است بر دیگری، یا اینکه این‌ها ملزم هم هستند و بصورت موازی بوجود می‌آیند، یکی شرط دیگری است.

بحث جامعه مدنی در ایران این فایده را داشته است که برخی از شرکت کنندگان در آن درباره علل عدم تشکیل جامعه مدنی در ایران صحبت کرده‌اند. و این بحثی درباره فرهنگ سیاسی در ایران است که خود یکی از لازم‌ترین بحث‌هایی است که روشنفکران ایرانی باید انجام بدهند و تا بحال این کار را تا آنجایی که من اطلاع دارم، انجام نداده‌اند. کارهایی که در این زمینه شده خیلی نادر هستند. ما در واقع در ابتدای انجام این کار هستیم. در مقالاتی که راجع به جامعه مدنی در ایران نوشته شده است مخصوصاً مجید محمدی و مهرزاد پروچرودی وارد این بحث شده‌اند، منتهی آنچه انجام داده‌اند طرح یک سری تزهایی است که باید به آنان توجه کرد هر کدامشان را موضوع یک تحقیق یا چندین تحقیق قرار داد تا بتوان درجه اعتبارشان را تشخیص داد.

یکی دیگر از مشکلات بحث جامعه مدنی در ایران این هست که بحث باز از بیرون وارد جامعه ایران شده است. شرکت کنندگان در بحث آثار کلاسیک را کم و بیش می‌شناسند، تا اندازه‌ای بحث‌های امروزی را می‌شناسند ولی گاهی با عجله استنتاج‌هایی از این بحث برای جامعه ایران می‌کنند که باید پرهیز بشوند. البته کسانی هستند که به این شکل توجه کرده‌اند، گفته‌اند که ما باید حتماً یک تعریف ایرانی برای جامعه مدنی پیدا بکنیم. ولی خودشان این تعریف را نداده‌اند.

یکی دیگر از مشکلات این هست که خوب همه از جامعه مدنی صحبت میکنند. دیدیم چه‌ها، لیبرال‌ها، لیبرال‌های اسلامی و اسلامی‌های طرفدار جامعه مدنی، با شرایطی، همه از جامعه مدنی صحبت میکنند، همه شیفته جامعه مدنی شده‌اند، همه از اینکه جامعه مدنی در ایران تشکیل نشده یا رشد ناکافی داشته رنج می‌برند، ولی کسی تا بحال پیدا نشده بگوید خوب بحث جامعه مدنی در ایران چگونه باید بوجود بیاید، کدام یک از نیروها و گرایش‌های سیاسی چه کار باید بکنند برای اینکه جامعه مدنی تحقق پیدا بکند، یا روند تحقق جامعه مدنی در ایران شروع بشود، یا اینکه روند موجود با سرعت بیشتری ادامه پیدا بکند. برخی از کسان امید خودشان را بسته‌اند به دولت آقای خاتمی، ومن فکر میکنم که برخی از کسانی که با تشکیل دولت خاتمی وارد این بحث شده‌اند، همان‌هایی هستند که امیدشان را به او بسته‌اند. متأسفانه این احتمال وجود دارد که اگر خاتمی موفق نشود، آنها هم باز از بحث خارج بشوند. جریانهای دیگر که معتقد به استقلال عمل هستند و یا چندان امیدی به موفقیت آقای خاتمی ندارند در وضع مشکل‌تری قرار دارند. آنها جامعه مدنی را بعنوان استراتژی مبارزه عنوان کرده‌اند بعنوان شکل تحقق سوسیالیسم دموکراتیک یا آزادی ولی هیچ روشن نکرده‌اند که چه طور این جامعه مدنی تحقق باید پیدا بکند و این سئوالی است که شما باید به آن جواب بدهید من به عنوان یک پژوهشگر خود را در موقعیتی نمی‌بینم که به آن جواب بدهم، متشکرم.

فرهنگ جهانی و فرهنگ خودی

هومان

بقیه از شماره قبل

زیر نویس ها :

(۱)

Jurgen Habermas: Theorie des Kommunikativen Handelns; Bd. 1, Suhr Kamp, Fam 1995, S. 15.

(۲) بابک احمدی «مدرنیته و اندیشه انتقادی»، نشر مرکز، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۴.

بابک احمدی ظاهراً یکی از نویسندگان پرکار جامعه امروز ایران میباشد که نظریه های جامعه شناسی و فلسفی مدرن غرب را به جامعه ایران معرفی میکند، جامعه ای که اکثریت آن بیسواد است؟! ولی نکته انتقادی این است که این نویسنده پرکار این زحمت را بخود نمیدهد، حتی یک بار در نوشتارهایش ابراز عقیده شخصی کند. نوشتارهای ایشان محدود شده است به «دیگران گفتند» و یا اینکه «دیگران میگویند». علت این امر نمیتواند رژیم اسلامی باشد چرا که ابراز عقاید پیچیده فلسفی خطری برای رژیم نیستند. شاید علت آن در انتظار فرهنگی جامعه از افراد است، مثلاً انتظار «متواضع بودن» که هرگونه ابراز منیت و فردیت را در نطفه خفه میکند و مانع رشد فرهنگی و اجتماعی میشود. شاید؟! مشکل دیگر این است که ایشان سعی نکنند رابطه ای بین این تئوری ها و جامعه ایران برقرار کنند.

(۳)

Bassam Tibi: Im Schatten Allahs. Der Islam und die menschenrechte. Piper Verl., München - Zürich 1994, S# 412, 191

4. Jbd, 188

5. Jbd, 110

(۶) خواننده توجه میکند که ما از تنظیم و نه وحدت سخن میگوئیم. همانگونه که گفتیم، کثرت گرانی یکی از مشخصه های جامعه مدرن است.

7. Samuel P. Huntington: Kampf der Kulturen. die neugestaltung der Weltpolitik im 21. jahrhundert. Europaverl., München 1996, S. 50 51.

8. Robert Spaemann: Ähnlichkeit. In: Zeitschrift für philo. Forschung, Hsg. Otfried Höffe, Bd. 50, Heft 1/2, Januar Juni 1996, S. 286.

9. Willi Oelmüller / Ruth dölle Delmüller: Grundkurs philosophische Anthropologie. UTB verl., München: Fink 1996, S. 20.

(۱۰) بابک احمدی اصطلاح Subjektivität را خود اندیشی ترجمه کرده است.

11. Bassam Tibi; Jbd, S. 147.

12. Jbd, 14, 20.

13. Jbd, 190, 91.

14. Jbd, 205.

15. Jbd, 49.

16. Jbd, 22, 25.

17. Fritjof Capra: Lebensnetz. Ein neues Verständnis der Lebendigen Welt. Scherz Verl., Bern, München, Wien 1996, S. 18.

اتحادیه های منطقه ای

به نظر من ایجاد اتحادیه های منطقه ای عکس العملی در برابر روند جهانی شدن جهان است. همین روند خود دلیلی بر صحت اندیشه راهنمای تئوری همیاری دارد. چون این آگاهی به ناتوانی فردی و ملی است، که نیازی به همکاری جمعی را بوجود می آورد. نمونه های این اتحادیه ها «جامعه اقتصادی اروپا» و «اوپک» میباشد. پیشنهاد لریکان نخست وزیر وقت ترکیه برای ایجاد اتحادیه از هشت کشور اسلامی هم از این نوع میباشد. استدلال اریکان این است که در نظام جهانی با بی عدالتی نهادی آن، کشورهای ضعیف باید برای مقابله با قدرت های بزرگ باهم همکاری کنند.

شکاف های سیستمی

Fragment اصطلاحی است با ریشه لاتین به معنی جزئی از کل. در علوم انسانی اصطلاح Fragmentierung بکار میرود و به معنی شکاف بین اجزا و کل میباشد. این وضعیت هنگامی پیش می آید که نظام کل مقداری از مشروعیت خود را از دست میدهد. چنین شکافی ززمینه نزاعات اجتماعی را بوجود می آورند. مثلاً رابطه کنونی بین جمهوری اسلامی ایران و سودان از یک طرف و نظام سیاست جهانی از طرف دیگر یک شکاف سیستمی است، چرا که اعمال و فعالیتهای آن دولتها در خارج از چهارچوب مشروع سیاسی قرار دارند. شکاف های سیستمی میتواند همچنین به دلیل وجود نابرابری و بی عدالتی در جهان بوجود آیند. خواسته های کشورهای فقیر برابری و عدالت اجتماعی است. ناتوانی در رسیدن به این اهداف میتواند نزاع های اجتماعی بوجود آورند زجنبه نزاع برانگیز پیشنهاد اریکان اسلام گرایی آن است. اریکان سعی بر متحد ساختن کشورهای اسلامی دارد و این امر رابطه این کشورها با جوامع صنعتی را صدمه میزند. مطالعه اختلافات و نزاع های بین المللی در این مقوله جای میگیرند.

عاملان سیاسی

با جهانی شدن جهان دیگر دولت های ملی تنها عاملان سیاسی نیستند، بل عاملان اقتصادی و اجتماعی هم در سیاست نقش دارند. با عاملان اجتماعی بیشتر گروههای آلترناتیو را در نظر داریم که در بعد منطقه ای و جهانی فعالیت میکنند. به همین دلیل پیشنهاد میکنیم که در مطالعه سیاست جهانی ابعاد زیر رعایت شوند:

نظام جهانی، اتحادیه های منطقه ای، دولت های ملی، عاملان اقتصادی مانند شرکت های تولیدی، گروههای آلترناتیو، عقاید عمومی و افراد. برای مطالعه نظام جهانی، اتحادیه های منطقه ای و دولت های ملی تئوری سیستم های اجتماعی کمک میکنند. علاوه بر این یک طرح «جامعه جهانی» لازم است که ابعاد اجتماعی جهانی شدن جهان را توضیح دهد. از دیدگاه متدیک تئوری همیاری جهانی شمای تک علتی را رد میکند و اصل مراتبی علت ها را میپذیرد. مطابق این اصل توضیح پدیده های اجتماعی با طرح چند علتی دقیق تر است. در عین حال وجود «علت تعیین کننده» در این طرح ممکن است. این طرح همچنین امکان کسب و تجزیه و تحلیل داده های متفاوت و گسترده تری را بوجود می آورد. از این گذشته یک تئوری جامعه شناسی، که به کلیت ها توجه دارد، باید این روش را در پیش گیرد و از آنجا که موضوع تحقیق اش معنایی است، باید بر یک نظریه تفسیری تکیه کند که توضیح و توصیف کلیت ها را ممکن می سازد.

فلسفه سیاسی و جامعه مدنی در ایران

بهار زنده رودی

در نوشتار قبیل، سه پروژه عمده سیاسی را که درمورد مسائل ایران فعال هستند، رودرروی هم قرار دادم، این سه پروژه عبارت بودند از:

۱ - جامعه امت اسلامی (ولائی)

۲ - جامعه ملی - اسلامی

۳ - جامعه مدنی

اینک می‌گویم، فلسفه سیاسی آنها را تشریح کنم و به مقابله با هم بکشانم. آنچه‌آنکه در نوشتار قبیل خاطرنشان ساختم، تلاش می‌کنم از مسائل مشخص ایران به درک روشن از جامعه مدنی برسم، لذا مقالات را در فرم (Essay) عرضه می‌کنم، نه آنچه‌آنکه رسم است و کار علمی اقتضا دارد. در تعاریف، تئوریا و متون ارزشمند متفکران و اندیشمندان بزرگ اروپایی و تفسیر و تارویل آنها؛ چرا که معتقد می‌باشم درمورد مسائل مشخص جامعه اندیشید، تا شاید از رهگذر آن، به تئوری و تعریف ویژه‌ای برای جامعه ایران دست یافت، لذا اگر بنا باشد به تارویل و تفسیر متونی بپردازم، ترجیح می‌دهم با اندک دانش و اندوخته‌ای که از متفکران اروپایی بدست آورده‌ام، متونی را مورد تفسیر و تحلیل قرار دهم که تاثیر بلافاصله در فعالیت سیاسی ایران دارند و با آنها به گفتگو بنشینم.

۱ - فلسفه سیاسی، جامعه امت اسلامی (ولائی)

جامعه امت اسلامی یا جامعه ولائی، جامعه‌ای است که بر مفهوم عقلانیت اسلامی استوار است. پایه‌های فلسفی آنرا محمد جواد لاریجانی ریخته است یا اگر بخواهیم صحیح‌تر بگوییم، از ترکیبی از بخشی از دستاوردهای فلسفه غرب با فلسفه سنتی بوجود آورده است.

پایه تئوریک نظریات او در نقد عقلانیت فنی است. عقلانیت فنی که او بیان میکند، چیزی شبیه خردابزاری مکتب فرانکفورت است. او پایه‌های جامعه مدرن را اینگونه توضیح می‌دهد: «تامین امنیت»، «حاکمیت قانون» انگیزه بیشترین منافع، کسب قدرت سیاسی، اعمال لذت فردی، «تامین مشروعیت سیاسی بر اساس قرارداد اجتماعی».

لاریجانی در مصاحبه‌ای با رسالت در تاریخ ۲۵ آذر ۱۳۷۴ تحت عنوان «تمدن نوین بر اساس عقلانیت اسلامی» به نقد جامعه مدنی می‌پردازد و این جوامع را مشحون از بحران و ناشی از تحقق عقلانیت فنی می‌داند.

اگر بخواهیم در یک کلام بگوییم، ترکیبی از نوعی خاص از قرائت فلسفه اروپایی و مجموعه فلسفه سنتی شالوده فلسفی و تئوریک او را می‌سازند. پایه نقد جامعه مدرن را از جریان‌ات اعتقادی در اروپا می‌گیرد و پایه انتبائی فلسفه‌اش ریشه در فلسفه اسلامی دارد. عقل اسلامی بر این باور استوار است که مجموعه موجودات،

مخلوق خداوند هستند. لذا اساس زندگی و عمل انسان برحسب «وظیفه» است و منحصر به زندگی فردی نیست، مگر به اقامه حکومت بر اساس عقل اسلامی.

او برای توضیح فلسفه سیاسی خود، در کتاب «نقد دینداری و مدرنیسم» در فلسفه عمده در مشروعیت حکومت را رودررو قرار می‌دهد، فلسفه هابیس و فلسفه سقراط.

در توضیح فلسفه هابیس می‌گوید: از آنجا که حالت طبیعی بشر، حالت جنگ همه علیه همه است انسان به ضرورت حفظ خرد می‌رسد و برای حفظ خود، همه باید بخشی از حقوق‌اش را به فردی تفویض کنند تا حکومت تشکیل شود. لاریجانی این شکل از حکومت را «قرارداد اجتماعی» می‌داند که گونه‌ای جعل است.

لاریجانی در مقابل فلسفه هابیس، فلسفه سقراط را قرار می‌دهد که به کمال ذاتی معتقد است. سقراط می‌نویسد من باید به سمت این کمال ذاتی بروم یعنی مسئولیت حقیقی من سیر به سمت کمال ذاتی است. پس عمل من موقعی صالح است که در مسیر هدایت من به کمال ذاتی من باشد و اگر سنوال شود، حکومت باشد یا نه، او می‌گوید: مسئله من مسئله حکومت نیست، بلکه عملی انجام می‌دهم که مرا بسوی کمال ذاتی رهنمون می‌کند. لذا این پرسش مطرح می‌شود: پس چه کسانی باید حاکم باشند، کسانی که به کمال ذاتی نزدیک باشند. لاریجانی اینجا از فلسفه اسلامی مدد می‌گیرد که طبق آن بر نظام جهان در هدایت حاکم است:

۱ - هدایت تکوینی، یعنی اینکه کلیت هستی در هم تنیده از مادی و معنوی، در تمام شرایط تحت سیطره منش الهی به سوی معبود در حرکت‌اند و هر ذره آن متناسب با بهره‌ای که از وجود برده‌اند در مرتبه‌ای از هستی است و هیچ ذره‌ای و هیچ ذره‌ای از شمول هدایت تکوینی مبرا نیست.

۲ - هدایت تشریعی - در میان این هستی در سیلان، تنها انسان است که به واسطه دارا بودن، جلوه‌ای از ذات باری می‌تواند به کشف قوانین تکوین نایل شود. بر این پایه، لاریجانی در مقابل جعل یا قرارداد اجتماعی، موضوع تکوین را قرار می‌دهد، بدین‌سان رهبری نزد لاریجانی، نه از طریق «قرارداد اجتماعی» بلکه باید تکوین حاصل شود اما چگونه!

برای اینکه، شرایطی فراهم آید تا آدمی به مراحل هدایت تشریعی و آن‌گاه به مشروعیت رهبری برسد، می‌باید شخص با استمرار تحصیل در علوم اسلامی و طی مراحل عرفانی به مقامی برسد تا بتواند به عقل مستفاد یا عقلانیت اسلامی برسد، تا بتواند با عقل مستفاد از قرآن - سنت بهره‌گیرد و ضرورت‌های جامعه را تشخیص دهد و سیرکمال فرد را فراهم کند.

لاریجانی می‌گوید: در حکومت اسلامی مطابق ولایت فقیه، سرچشمه مشروعیت اصالت وظیفه است، اسلام برای فرد کمال ذاتی قائل است و از آن فراتر راه

و سیر به سوی کمال را هم نشان می‌دهد و این راه به کمال را کسی جز رهبری نشان نمی‌دهد. لذا ولی یا رهبر می‌تواند بر قانون یا حتی قانون اساسی ارجح باشد و در هنگام لزوم از آن پیشی گیرد، بدین صورت رای مردم در نظام اسلامی و جامعه ولایتی دخلی به مشروعیت ندارد و اهمیت آن از جنبه کارآمدی مطرح است. تفکر سیاسی مبنی بر وظیفه یک امر مصلحتی نیست بلکه تمامی شئون زندگی فرد، اجتماع را دربرمی‌گیرد.

فلسفه سیاسی، جامعه ملی - اسلامی

فلسفه سیاسی، جامعه ملی - اسلامی، بر بنیان این اندیشه استوار است که فرهنگ ایرانی - اسلامی در هم تنیده است. رویکرد رفسنجانی و کارگزاران سازندگی به امیرکبیر از این اندیشه ناشی می‌شود، که یک دولت از بالا که به اجزاء دوگانه فرهنگی ایران یعنی ایرانی، اسلامیت توجه کند می‌تواند ایران را به جامعه مدرن وارد کند. اگر سالیهای متمادی، این دغدغه، یعنی شقاق بین ایرانی و اسلامیت، فاقد بنیانهای فلسفی بود، اما این بنیان فلسفی را فیلسوفی فرانسوی بنام هنری کرین بنیان گذاشت.

او که بنیانگذار بخت ایران شناسی در انستیتو فرانسه بود، از نقد هایدگر در غروب عقل در فلسفه اروپا به آلترناتیو سهروردی رسید و آنرا تجلی حکمت خسروانی دانست. کرین در پژوهش‌هایی که در باب آثار سهروردی کرد، جانمایه جوانمردی معنوی را نمونه ذوق و هنر ایرانی در تلفیق رشته‌هایی میان سنت ابراهیمی و سنت زرتشت می‌شمارد.

آن چه، در بنیان‌های فکری هنری کرین و دوستداران ایرانی او جالب توجه است و تلاش در تلفیق فرهنگ ایران - فرهنگ اسلامی است. در واقع آن جدایی و شقاق که با ورود اسلام در حوزه تمدن و فرهنگ ایرانی اتفاق افتاد، در اندیشه کرین و تفسیر ریژه او از تمدن اسلام ایرانی به وحدت منجر می‌شود.

شاهرخ مسکوب، در کتاب «زبان و ملیت» همین تفسیر را در حوزه تمدن اسلام - ایرانی بسط داده و از جدایی اسلام شریعت با اسلام طریقت سخن می‌گوید. او اینگونه توضیح می‌دهد، از آنجا که اسلام طریقت با دستگاه خلافت کاری نداشت، این اسلام شریعت بود که به‌اصور می‌پرداخت، لاجرم از عربی استفاده می‌کرد. اما اسلام طریقت از زبان فارسی استفاده می‌کرد. پس توسط اسلام طریقت روح ملیت ایرانی در مقابل دولتها و خلفای عرب، حفظ و پاسداری شده است. پس زبان فارسی تجلی و تعیین ملیت ایرانی است و این عرفا بودند که زبان فارسی را حفظ کردند. پی حلقه ملیت ایرانی عرفان و زبان فارسی است.

درواقع بسط این فلسفه، که روح تمدن ایرانی، در زبان فارسی متجلی شده است و سخن از حوزه تمدن اسلام - ایرانی و آفاق تفکر معنوی آن، و استنتاج زبان فارسی بعنوا شاخص این حوزه تمدنی، چیزی جز تاکید بر تمرکز در ساختار حکومتی در مرکزیت ایران نیست.

اگر نگاه دولتمداران سوسیالیسم دولتی در سالیهای قبل از انقلاب، با اتکا به ایدئولوژی ایرانیگری صرف، این ساخت متمرکز و قدرتمند دولتی را توضیح می‌داد و اکنون نیز در اندیشه‌های مشروطه خواهان هنوز این ایدئولوژی کاربرد دارد، اما می‌توان گفت، فلسفه سیاسی اسلام - ایرانی از آنجا که چارچوب فکری گسترده، تری دارد، نگرش و پایه واقع‌بینانه تری برای دولت مقتدر دولتی است که سودای جامعه ملی - اسلامی را در سر می‌پروراند.

تلاش کارگزاران، سازندگی و تاکید آنها بر روی فرهنگ اسلامی - ایرانی و زبان فارسی موجد اینست که ابران به‌طور جدی در صدد پایه‌گذاری عمل سیاسی خویش، بر روی فلسفه‌ای‌اند که سالها قبل، هنری کرین بنیان گذاشت و توسط داریوش شایگان و شاهرخ مسکوب بسط یافت و اکنون بیشتر نشریه «کلک» آنرا به‌طور وسیع ترویج می‌کند.

فلسفه سیاسی جامعه مدنی

اگر این مبنا را بپذیریم، که جامعه مدنی یک مفهوم مدرن است، پس پایه فلسفی آنرا می‌بایست در زمینه‌هایی که مدرنیته در ایران نضج گرفته است بیابیم.

آنجا که سوژه شکل می‌گیرد و انسان با این اندیشه آغاز می‌کند که «من فکر می‌کنم، پس هستم»

رویکرد جامعه مدنی از این جنبه، عبارتست از پیوستگی توافقانه طبقات و اقشار اجتماعی، اساس پیوند سوبژکتیو (Subjectiv) تا خواستها و منافع آنها در جهت پیشرفت جامعه و ایجاد پیوند سیاسی تحقق یابد، لذا در این پروسه نقش نهادهای مستقل اجتماعی و استقلال ارتباط جمعی از تسلط دولت از عوامل اصلی گسترش و بسط جامعه مدنی است.

اما این پرسش مطرح است، آیا فرد به مفهوم (Subject) در بطن فلسفه ما شکل گرفته است که ما بتوانیم بر بنیانهایش فلسفه سیاسی‌ای برای گسترش و بسط جامعه مدنی استوار کنیم یا نه؟ جامعه ما هنوز در چنبره روابط خونی، غریزی، و قبیله‌ای گرفتار است و فرد هنوز شان و هویت ندارد که حقوقی داشته باشد.

برای یافتن فرد، هنوز کوششی درخور در فلسفه، انجام نگرفته است تا بتوانیم بر پایه این «فرد» و هویت‌یابی آن، نظام حقوقی که ناظر به حق فرد است را بنیان بگذاریم.

لازم به توضیح نیست که، برای بنیانگذاری فلسفه سیاسی جامعه مدنی، فلسفه سنتی ما کاری نمی‌تواند بکند. شیوه تفکر که بر پایه آن جامعه مدنی به مفهوم نو آن شکل گرفت، می‌توان گفت در غرب با دستاوردهای دکارت در فلسفه ذهن (سوژه) شکل گرفت و کانت در کتاب دوران سازش «سنجش خرد ناب» آنرا متوجه خود کرد، که در چه محدودیت اساسی به سر می‌برد. پس باید از یاره گویی پرهیزد و «فلسفه کرانمند» را بنیان گذارد. فلسفه‌ای که موضوع آن انسان است، موجودی که می‌داند کرانمند است آغاز و انجامی دارد، و در محدودیت زمان و مکان قرار دارد و زاویه دید محدود دارد، اما مدام در اندیشه است که چگونه می‌تواند بر این کرانندی غلبه کند.

این فلسفه کرانمند نتوانسته در سرزمین ما پا بگیرد، نظام مفهومی فلسفه سنتی ما ظرفیت اینکه به پایه‌گذاری چنین فلسفه‌ای پیاری رساند، ندارد. با نظام مفهومی که از ابن‌سینا، فارابی، سهروردی، ملاصدرا بجامانده ما نمی‌توانیم مسائلی چون حقوق، اتیک، (اخلاق)، گفتمان‌های اجتماعی، رابطه فرد با جمع، رابطه فرد و جمع با دولت که از ملزومات بسط و گسترش جامعه مدنی است را، بنیانگذاری کنیم. آنچه من از این فلسفه می‌فهمم، اینست که فلسفه‌ای است که می‌داند تنها در گفت و گو است که می‌تواند چشم‌اندازهای آگاهی را گسترش دهد، این فلسفه می‌داند که یک فلسفه نیست، بلکه مجموعه‌ای از فلسفه‌هاست که با نظام مفهومی گوناگون و متفاوت کار می‌کند، از روشهای مختلف کمک می‌گیرد و می‌داند که این جهان ناهموار را نمیتوان با این نظامهای فلسفی هموار کرد. این فلسفه متکی به خردی است که چیزی جز هستی در حرکت خرد ندارد و این حرکت نیز رویکرد به کثرت و گوناگونی و تنوع دارد، لذا مردم می‌کوشد زمینه گفتگو را فراهم آورد، می‌داند که در این محدودیت ذاتی خرد، بر فراز پدیده‌ها و مسائل نایستاده، بلکه خرد جزء پدیده‌هاست، اما همواره بر این نکته آگاه است که بایستی با پدیده‌ها اندکی فاصله بگیرد تا شرایط سنجش فراهم آید. این فلسفه می‌داند، هرکس راجد بخشی از حقیقت است و از گفتگوی مکرر است که می‌تواند تنها به یک حقیقت دیگر که البته آن هم ناکامل است دست یابد.

اگر در فلسفه سیاسی، ما نتوانستیم به تاسیس فلسفه‌ای بر بنیان فرد دست یازیم، اما در ادبیات این سوژه خود را به‌منصه ظهور رسانده است، صادق هدایت، نیما، فروغ فرخزاد، سهراب سپهری از منظر این سوژه به جهان نگریستند و اکنون در حوزه گفتمان دینی عبدالکریم سروش و محمد مجتهد شبستری بشابه متکلمین جدید از منظر این سوژه به الهیات ایران می‌نگرند.

اما برای اینکه شالوده فلسفی استواری ریخته شود تا جامعه مدنی بر بنیان آن بسط و گسترش یابد می‌بایست در لایه مدرن ایران یعنی روشنفکران دینی و متفکران غیردینی، به گفتگوی جدی برای پی‌ریزی جامعه مدنی مبادرت کنند، تا بتوانند با بخش فلسفی دیگر پروژه‌هایی که در مقابل جامعه مدنی هستند، زمینه را برای گسترش جامعه مدنی فراهم آورند، امری که متأسفانه هنوز فیما بین این دو حوزه که هر دو به نظر من، در محدوده جامعه مدنی هستند، انجام نگرفته است.

«راه آزادی» را آبنه شوید:

برای اشتراک نشریه ما کافی است که هزینه آبنمان را
(برای ۶ شماره) به آدرس ما ارسال دارید.

لطفا نام و نشانی خود را به طور دقیق و خوانا قید
فرمائید!

بهای اشتراک برای اروپا معادل ۲۵ مارک آلمان است و
برای امریکا، کانادا، استرالیا و ژاپن معادل ۲۵ دلار
امریکا.

شیوه پرداخت: نقدی، حواله بانکی، چک یا حواله پستی.
آدرس پستی ما:

Ara C/O Rivero
BP 47
St. Cloud
92215
France

«راه آزادی» به اینترنت پیوست!

نشریه ما را از این پس می توان زیر آدرس
<http://members.aol.com/raheazadi>
در اینترنت یافت